

جلسه ۱ (۱۳۹۳، ۷، ۵) / ۲ ذیحجه / شنبه).....	۷
جلسه ۲ (۱۳۹۳، ۷، ۶) / ۳ ذیحجه / یکشنبه).....	۱۲
متن.....	۱۳
یکی از کارهایی که در مباحث عرفان در وادی عمل آینده خواهیم گفت.....	۱۵
فصل دوم: در بعضی از آداب و اسرار تکبیرات اذان و اقامه است.....	۱۶
متن.....	۱۷
وجه اول از تکبیرات ابتدایی اذان.....	۱۷
جلسه ۳ (۱۳۹۳، ۷، ۱۹) / ۱۶ ذیحجه / شنبه).....	۱۸
متن.....	۱۹
وجه دوم تکبیرات ابتدایی اذان (بحسب مقام کبریایی حضرت حق).....	۱۹
جلسه ۴ (۱۳۹۳، ۷، ۲۰) / ۱۷ ذیحجه / یکشنبه).....	۲۲
جهات ذکر بودن درس خواندن.....	۲۲
جلسه ۵ (۱۳۹۳، ۷، ۲۶) / ۲۳ ذیحجه / شنبه).....	۲۷
« باب دوم در قیام است.....	۲۸
فصل اول در سرّ جملی قیام است.....	۲۸
فصل دوم در آداب قیام است.....	۲۸
جلسه ۶ (۱۳۹۳، ۷، ۲۷) / ۲۴ ذیحجه / یکشنبه).....	۳۳
در باب نیت.....	۳۷

جلسه ۷ (۱۳۹۳، ۸، ۱۸ / ۱۵ محرم / یکشنبه).....	۳۹
جلسه ۸ (۱۳۹۳، ۸، ۲۴ / ۲۱ محرم / شنبه).....	۴۳
فصل سوم: مراتب اخلاص.....	۴۷
جلسه ۹ (۱۳۹۳، ۸، ۲۵ / ۲۲ محرم / یکشنبه).....	۴۸
جلسه ۱۰ (۱۳۹۳، ۰، ۱ / ۲۸ محرم / شنبه).....	۵۲
بررسی بعضی از آفات اخلاص.....	۵۲
فصل پنجم: ذکر بعض درجات اخلاص.....	۵۳
جلسه ۱۱ (۱۳۹۳، ۰، ۲ / ۲۹ محرم / یکشنبه).....	۵۶
جلسه ۱۲ (۱۰۷) (۱۳۹۳، ۹، ۱۵ / ۱۳ صفر / شنبه).....	۶۰
نقل داستان امام سجاد علیه السلام با عبدالملک بن مروان.....	۶۱
آداب قلبی عبادات.....	۶۳
طمأنینه.....	۶۳
متن.....	۶۴
جلسه ۱۳ (۱۰۸) (۱۳۹۳، ۹، ۱۶ / ۱۴ صفر / یکشنبه).....	۶۵
جلسه ۱۴ (۱۰۹) (۱۳۹۳، ۱۰، ۶ / ۴ ربیع الأول / شنبه).....	۷۰
جهات نوشتن کتاب های اسرار عبادات.....	۷۰
اسرار الصلاة میرزا جواد ص ۲۴۴ به بعد.....	۷۱
اذان.....	۷۱
جلسه ۱۵ (۱۱۰ / ۱۳۹۳، ۱۰، ۷ / ۵ ربیع الأول / شنبه).....	۷۴
اسرار الصلاة ص ۲۴۸.....	۷۵

- جلسه ۱۶ (۱۱۱) (۱۳، ۱۰، ۱۳۹۳ / ۱۱ ربیع الأول / شنبه)..... ۷۸
- جلسه ۱۷ (۱۱۲) (۱۴، ۱۰، ۱۳۹۳ / ۱۲ ربیع الأول / یکشنبه)..... ۸۳
- روز رحلت آیت الله انصاری شیرازی رحمه الله..... ۸۳
- جلسه ۱۸ (۱۱۳) (۲۰، ۱۰، ۱۳۹۳ / ۱۸ ربیع الأول / شنبه)..... ۸۴
- بیان اشکال:..... ۸۵
- جواب..... ۸۵
- متن..... ۸۶
- جلسه ۱۹ (۱۱۴) (۲۱، ۱۰، ۱۳۹۳ / ۱۹ ربیع الأول / یکشنبه)..... ۸۸
- تفهیم، ص ۲۵۷..... ۹۰
- بحث تعظیم، ص ۲۵۹..... ۹۱
- جلسه ۲۰ (۱۱۵ / ۲۷، ۱۰، ۱۳۹۳ / ۲۵ ربیع الأول / شنبه)..... ۹۲
- اشاره ای به سر تشبیه در شریعت..... ۹۴
- جلسه ۲۱ (۱۱۶) (۲۸، ۱۰، ۱۳۹۳ / ۲۶ ربیع الأول / یکشنبه)..... ۹۷
- جلسه ۲۲ (۱۱۷) (۱۲، ۱۱، ۱۳۰۳ / ۱۱ ربیع الأول / یکشنبه)..... ۱۰۲
- سجده..... ۱۰۲
- تکنیکی در مباحث سلوکی..... ۱۰۴
- بیان میرزا جواد آقا..... ۱۰۵
- جلسه ۲۳ (۱۱۸) (۱۸، ۱۲، ۱۳۹۳ / ۱۷ ربیع الثانی / شنبه)..... ۱۰۷
- جلسه ۲۴ (۱۱۹) (۱۹، ۱۲، ۱۳۹۳ / ۱۸ ربیع الثانی / یکشنبه)..... ۱۱۱
- تفسیر دو سجده به بیان امیر المؤمنین علیه السلام..... ۱۱۱

- ۱۱۳ ..... سر بلند کردن از سجده اول و استغفار بین دو سجده.
- ۱۱۴ ..... در مورد غسل.
- ۱۱۶ ..... جلسه ۲۵ (۱۲۰) (۱۳۹۳، ۱۱، ۲۵) / ۲۴ ربیع الثانی / شنبه.
- ۱۱۶ ..... در مورد معرفت نفس.
- ۱۲۲ ..... جلسه ۲۶ (۱۲۱) (۱۳۹۳، ۱۱، ۲۶) / ۲۵ ربیع الثانی / یکشنبه.
- ۱۲۳ ..... اشاره ای به تکنیک های نفی خواطر.
- ۱۲۴ ..... سر نماز جماعت.
- ۱۲۶ ..... جلسه ۲۷ (۱۲۲) (۱۳۹۳، ۱۲، ۲) / ۲ جمادی الأول / شنبه.
- ۱۲۶ ..... اسرار الصلاة آیت الله جوادی آملی.
- ۱۲۶ ..... وضو.
- ۱۳۱ ..... جلسه ۲۸ (۱۲۳) (۱۳۹۳، ۱۲، ۳) / ۳ جمادی الأول / یکشنبه.
- ۱۳۳ ..... تیمم (ص ۲۳ و ۲۴).
- ۱۳۵ ..... در مورد غسل.
- ۱۳۵ ..... جلسه ۲۹ (۱۲۴) (۱۳۹۳، ۱۲، ۹) / ۹ جمادی الأول / شنبه.
- ۱۳۶ ..... بحث دوم: هفت تکبیر ابتدای نماز.
- ۱۳۷ ..... نکاتی در باب اجتهاد.
- ۱۴۳ ..... جلسه ۳۰ (۱۲۵) (۱۳۹۳، ۱۲، ۱۰) / ۱۰ جمادی الأول / یکشنبه.
- ۱۴۴ ..... نکاتی مفید در بیان سیر بی نهایت انسان.
- ۱۴۶ ..... نیت (ص ۴۵).
- ۱۴۹ ..... جلسه ۳۱ (۱۲۶) (۱۳۹۳، ۱۲، ۱۶) / ۱۶ جمادی الأول / شنبه.

۱۴۹	سر رکوع و سجود.....
۱۵۳	جلسه ۳۲ (۱۲۷) (۱۳۹۳، ۱۲، ۱۷ / ۱۷ جمادی الأول / یکشنبه).....
۱۵۳	سر قنوت و تشهد و تسلیم (ص ۱۱۱).....
۱۵۳	اما القنوت.....
۱۵۷	اما التشهد.....
۱۵۷	جلسه ۳۳ (۱۲۸) (۱۳۹۳، ۱۲، ۲۳ / ۲۳ جمادی الأول / شنبه).....
۱۵۹	سلام نماز.....
۱۶۱	تعقیبات نماز.....
۱۶۱	جلسه ۳۴ (۱۲۹) (۱۳۹۴، ۱، ۱۵ / ۱۴ جمادی الثاني / شنبه).....
۱۶۲	جلسه ۳۵ (۱۳۰) (۱۳۹۴، ۱، ۱۶ / ۱۵ جمادی الثاني / یکشنبه).....
۱۶۲	جلسه ۳۶ (۱۳۱) (۱۳۹۴، ۱، ۲۲ / ۲۱ جمادی الثاني / شنبه).....
۱۶۸	جلسه ۳۷ (۱۳۲) (۱۳۹۴، ۱، ۲۳ / ۲۲ جمادی الثاني / یکشنبه).....
۱۷۰	[بحث از سلام نماز].....
۱۷۱	نماز اهل حقیقت.....
۱۷۴	جلسه ۳۸ (۱۳۳) (۱۳۹۴، ۱، ۲۹ / ۲۸ جمادی الثاني / شنبه).....
۱۷۸	جلسه ۳۹ (۱۳۴) (۱۳۹۴، ۱، ۳۰ / ۲۹ جمادی الثاني / یکشنبه).....
۱۸۳	جلسه ۴۰ (۱۳۵) (۱۳۹۴، ۲، ۵ / ۶ رجب / شنبه).....
۱۸۹	جلسه ۴۱ (۱۳۶) (۱۳۹۴، ۲، ۶ / ۷ رجب / یکشنبه).....
۱۹۰	طهارت.....
۲۰۰	جلسه ۴۲ (۱۳۷) (۱۳۹۴، ۲، ۱۹ / ۲۰ رجب / شنبه).....

۲۰۰	و أمّا وضوء أهل الحقيقة (طهارة السرّ عن مشاهدة الغير).....
۲۰۳	[غسل الوجه].....
۲۰۳	[غسل اليدين].....
۲۰۴	جلسه ۴۳ (۱۳۸) (۱۳۹۴، ۲، ۲۰) / ۲۱ رجب / یکشنبه).....
۲۰۴	[مسح سر].....
۲۰۶	[مسح دو پا].....
۲۰۷	مقدمه آثار تمدنی نماز.....
۲۱۱	جلسه ۴۴ (۱۳۹) (۱۳۹۴، ۲، ۲۷) / ۲۸ رجب / یکشنبه).....
۲۱۲	ابعاد تمدنی و اجتماعی نماز.....
۲۱۲	مقدمه ۱.....
۲۱۴	مقدمه ۲.....
۲۱۶	نماز چه برد تمدنی و اجتماعی دارد؟.....
۲۱۷	جلسه ۴۵ (۱۴۰) (۱۳۹۴، ۳، ۲) / ۴ شعبان / شنبه).....
۲۱۷	تأثیرات نماز بر زندگی این سویی ما.....
۲۱۸	طهارت بدن و لباس از نجاسات و ناپاکی ها.....
۲۲۱	اقسام خبث.....
۲۲۲	وضو و غسل.....
۲۲۴	جلسه ۴۶ (۱۴۱) (۱۳۹۴، ۳، ۳) / ۵ شعبان / یکشنبه).....
۲۲۶	مسجد و نماز.....
۲۲۶	لوازم عینی مسجد.....

- ۲۲۷ ..... بررسی تاریخی مساجد
- ۲۲۸ ..... قبله
- ۲۳۰ ..... جلسه ۴۷ (۱۴۲) (۱۳۹۴,۳,۹ / ۱۱ شعبان / شنبه).....
- ۲۳۰ ..... اوقات نماز
- ۲۳۲ ..... اذان و اقامه
- ۲۳۲ ..... آثار تمدنی خود نماز
- ۲۳۲ ..... ۱. جلوگیری از هنجارشکنی اجتماعی
- ۲۳۳ ..... ۲- نهادینه کردن توحید در جامعه
- ۲۳۴ ..... ۳- احترام به قانون گذار
- ۲۳۶ ..... جلسه ۴۸ (۱۴۳) (۱۳۹۴,۳,۱۰ / ۱۲ شعبان / یکشنبه).....
- ۲۳۷ ..... جهتگیری اجتماعی
- ۲۳۸ ..... نماز جمعه (نماز عبادی سیاسی)
- ۲۳۹ ..... جمع همه ابعاد نماز
- ۲۴۱ ..... ابعاد فردی نماز
- ۲۴۲ ..... مباحثی که در آخر بحث نماز می توان پی گرفت:

جلسه ۱ (۱۳۹۳,۷,۵ / ۲ ذیحجه / شنبه)

بحث رساله الولایه، فقه السلوک مراقبه و خود مراقبه و مراتب آن را گفتیم.

در سال گذشته اسرار عبادات را گفتیم، آن معنویتی که در عبادات موج می زند را به چشم آورده اند. با این بحث ها توانستیم بسیاری از بحث های طریقتی روایات را بفهمیم.

یک دوره اسرار الصلاة را با زبانی روان عرض کردیم. بعد گفتیم یک سیر از آثار که در اسرار نماز نوشته شده است را بخوانیم. مطالبی را از سر الصلاة امام خمینی عرض کردیم که خیلی خوش بود.

اجازه بدهید همان طور که در سر الصلاة گذر کردیم، به همان وزن در آداب الصلاة امام هم گذاری داشته باشیم.

این بحث ها خیلی مهم است و خیلی کاربرد دارد برای عموم مردم.

بدانیم نماز چیست؟ نه به صورت یک چیز عمومی که حالت عادی دارد. توضیح دادیم و روایاتش هم خواندیم که انسان چقدر می تواند اوج بگیرد.

در اذان گویا قرار بر این است که الان وقت ملاقات است با خدا. اعلام به خود و قوای خود، که همه را می گوید آماده باشید برای حضور معنوی. این می شود قوای ملک و ملکوت. از طرفی در روایات ما آمده است که ملائکه جمع می شوند. صف می بندند. که حضرت امام می فرماید: این اعلام ملک و ملکوت است.

اقامه: حاضر کردن است. همه را به صف کردن در محضر حق است.

این ها را توضیح دادیم سال گذشته.

اصلا شریعت که گفته است اذان را همگان بشنوند، این حالت اعلام در آن حضور دارد. در جامعه اسلامی یعنی سرها همه به سمت آسمان. یعنی همه باید آسمانی شوند. بعضی ها تا الله اکبر را می شنوند چه غوغایی در دلشان می شود. تشویق کنید که اذان را با صوت خوش گفته شود که سبب پرواز روح می شود.

نوع کسانی که دست به نوشتن اسرار عبادات می زنند، نوعا آن حقایقی است که خودشان چشیده اند. «و ما هو علی الغیب بضنین» که پیغمبر نسبت به غیب بخیل نبود، این دسته از بزرگان هم اینچنین هستند و از اسرار غیب که یافته اند آن ها را گزارش می دهند.



«مقاله ثالثه در مقارنات نماز است

و در آن چند باب است

باب اول در بعض آداب اذان و اقامه است

و در آن پنج فصل است

فصل اول در سرّ جملی و آداب اجمالیّه آنها است

بدان که سالک إلی الله در اذان باید قلب، که سلطان قوای ملکوتیه و ملکیه است، و دیگر جنود منتشره در جهات متشتته ملک و ملکوت را اعلان

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۲۲

حضور در محضر دهد. و چون وقت حضور و ملاقات نزدیک گردیده، آنها را مهیا نماید تا اگر از مشتاقان و عاشقان است به جلوه ناگهانی دامن از دست ندهد، [کسانی که حال عشقی دارند، فلسفه اذان این است که دامن از دست ندهد که یک دفعه در محضر دوست قرار بگیرد. لذا از اول باید این ها را آماده کرد. کسانی که حالت عشقی دارند، همه چیز را عشقی معنا می کنند!] و اگر از محبوبان است، بی تهیه اسباب و آداب وارد محضر مقدس نگردد. [این طبل هایی که یک دفعه صدا می دهد که تحول ایجاد می کند. اذان با صوت خوش گفته شود، عجیب معنا دارد. این یعنی دیگر وقت غفلت گذشته است.] پس، سرّ اجمالی اذان اعلان قوای ملکوتیه و ملکیه و جیوش الهیه برای حضور است. و ادب اجمالی آن، تنبّه به بزرگی مقام و خطر آن و عظمت محضر و حاضر [گاهی اوقات آدم آن قدر غرق دنیا و کار و درس و بحث و... می شود، ولی همین اذان هایی که هست، یک وقت دل هایی را وصل می کند.] و تذلل و فقر و فاقه و نقص و عجز [خوشا به حال کسی که این حالت عجز و نقص و فقر را همیشه با خودش دارد. یعنی در عین حالی که به او افزوده می شود و... ولی همیشه این حالت نقص و عجز را در خودش دارد. و از آن طرف تا کسی احساس تعنت و استغناء کند، همه چیز را از او می گیرند. همیشه باید روح بندگی را در خودش داشته باشد.] ممکن از قیام به امر و قابلیت حضور در محضر است اگر لطف و

رحمت حقّ جلّ و علا دستگیری نکند و جبر نقص نفرماید. [این مطالب شواهدی در روایات ما دارد که حضرت امام ره این ها را می آورد.]

و «اقامه» بپا داشتن قوای ملکوتیه و ملکیه است در محضر، و حاضر نمودن آنها است در حضور. و ادب آن، خوف و خشیت و حیا و خجلت و رجاء واثق به رحمت غیر متناهی است. [یک چیزی که خیلی مهم است و همیشه باید در کار روحی مان باشد. درونمان را کسی نمی بیند، که احساس می کنیم که بزرگی و کمالاتی که داریم را آن ها می بیند. ولی انسان در پیشگاه خدا همیشه باید خلع سلاح باشیم که هر چه کمال هست از اوستس و.... ما الحمد لله در سنت دینیمان نسبت به اهل بیت هم این حالت را در خود داریم. هر کس در هر موقعیتی که هست، نقص هایی در همان مرحله دارند، حتی خلیجان را بعضی از اولیاء الهی نقص بزرگی می دانند. این یک مقام خوشی است که انسان را به مرحله ناب خودش می رساند. در پیشگاه خدا، خالص هستی مان پیش خداست. آنجا مرحله ناب هستی است. یکی از فلسفه های حج که همه لباس واحد می پوشند همین است. آدم به پیشگاه خدا که می رسد ناب هستی اش را دارد که ضعف وجودی و خلل وجودی است. این خیلی چیز خوشی است که آدم فقط خودش را به محضر برساند می تواند. تا به این محضر نرسد نمی تواند. بیخود نیست در روایات می گویند که وقتی می خواهید نماز بخوانید اول استغفار کنید و این طور بگویید بعد وارد نماز شوید. این ارتباط وجودی ذاتی را داریم و همه چیز را بگذاریم کنار و به این توجه کنیم. این مرحله ناب را دیدن ما را شکوفا می کند. بعضی ها می گویند: در فلان محله نفر اول من هستم ولی در مقام حضور این حالت است.

توجه به ناب وجودی این حالات وجودی را دارد از جمله خوف و خشیت و رجاء و... این برای همه هست که یجد الله غفورا رحیما. حتی کسانی که گناهان فراوان کرده اند، مثلا ۳۰ سال گناه کرده است، فقط یک شب توبه می کند، همان شب احساس می کند که خداوند متعال او را بخشیده است و قبول می کند. این می شود رجاء واثق که فضایی توحیدی است.

حتی چنین کسی که اینچنین گناه کرده است همان شب اول توبه اش می گوید: من می خواهم عالی ترین افراد شوم! که این از خداوند متعال هیچ بعید نیست. داشتیم کسانی که اینچنین شدند و حتی آینده را همان لحظه به او نشان دادند که آخرش چیست!

احوالات و احساسات پاک توحیدی در آن مرحله پاک هستی نما.

و سالک باید در جمیع فصول اذان و اقامه به قلب، عظمت محضر و حضور و حاضر را بفهماند، و ذلّ و عجز و قصور خود را نصب العین قرار دهد تا خوف و خشیت حاصل آید، و از طرفی رحمت و الطاف کریمانه را به قلب وانمود کند تا رجاء و شوق حاصل آید. [باور کنید که همینی که ایشان می فرماید، تجربه سلوکی بسیاری از اولیاء الهی است. این ها همه تجربه شده است. بعضی ها تا الله اکبر گفته می شود می گویند: جان! جان!]

پس، قلوب عشقیّه شوق و جذبه بر آنها غالب آید و با قدم حبّ و عشق قدم در محضر انس گذارند، و قلوب آنها بدان جذبه غیبیّه تا آخر نماز به عشق محضر و حاضر با ذکر و فکر حقّ معاشقه و معانقه کند. [از اول طبل عشق را نواختند و در میدان عشق وارد شدند.]

و فی الحدیث عن علی بن ابی طالب علیه السلام، قال: افضل الناس من عشق العبادۃ و عانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرّغ لها، فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنیا علی یسرّ امّ علی عسر. [۱]

و قلوب خوفیه سلطان عظمت بر آنها تجلی کند و جذبه قهاریت بر آنها

[۱] - «برترین مردم کسی است که به عبادت خدا عشق بورزد و برای آن آغوش باز کند و از جان آن را دوست بدارد و با بدن خود بدان پردازد و به چیز دیگر اشتغال نیابد. چنین کسی را اندیشه آن نخواهد بود که دنیایش با آسایش و راحتی بگذرد یا با سختی و مشقت.» وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۱، «کتاب الطّهارة»، «ابواب مقدّمة العبادات»، باب ۱۹، حدیث ۲. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله. (اصول کافی، ج ۲، ص ۸۳).

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۲۳

غلبه نماید و آنها را از خود بی خود نماید و خوف و خشیت قلوب آنها را ذوب نماید، و قصور ذاتی خود و استشعار به ذلت و عجز خویش آنها را از هر چیز باز دارد.

و فی الحدیث عن موسی بن جعفر علیهما السلام، قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: انّ لله عبادا کسرت قلوبهم خشیته، فاسکتهم عن المنطق ...

الحديث [این ها روایات طریقتی ماست. در نماز شریعتی ما این ها نیامده است و نیازی به رعایت آن نیست.]

و برای اولیای کمل حق تعالی گاه به تجلی لطفی تجلی فرماید، و عشق و جذبه حبیّه رهنمون آنها گردد، چنانچه در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتظار وقت نماز را می کشیدند و عشق و شوقشان اشتداد پیدا می کرد و به بلال مؤذن می فرمودند: ارحنا یا بلال. [به این معنا که گاهی بعضی می گویند: می شود خبر خوشی که داری برایمان بگویند!] و گاه به تجلی عظمت و سلطنت تجلی فرماید، و خوف و خشیت در آنها حاصل آید، چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از ائمه هدی علیهم السلام حالات خوفیه منقول است. [در مورد فاطمه زهراء سلام الله علیها روایات را خواندیم که گاه ریشه بر آن ها می افتاد.]

و گاه به تجلی جمعی احدی تجلی فرماید به حسب طاقت قلوب و بزرگی وعاء آن.

و ما محجوبان مشغول به دنیا و محبوسان به سجن طبیعت و زنجیرهای شهوات و آرزوها و محرومان از سعادات عقلیه الهیه، که سکر طبیعت ما را تا صبح ازل به خود نیاورد و از خواب گران بر نینگیزاند، از حساب این تقسیمات خارج و از نطاق این بیان مستثنی هستیم.

پس، برای ما آداب حضور طور دیگری است و قیام به وظایف قلبیه به شکل دیگر.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲ (۱۳۹۳، ۷، ۶ / ۳ ذیحجه / یکشنبه)

نکاتی از آداب الصلاه گفته شود که انسان اعمال کند در نمازش. باید از این حرف ها شنید تا آدم را راه بیندازد. نباشد که نمازی بخوانیم که به شکل عادت در بیاید.

روایاتی را مربوط به بحث های طریقتی شریعت را سال گذشته اشاره کردیم. آدم حرف بشنود.

بعد از این که اذان و اقامه و حالات را گفتیم، می فرماید: این تجلیات جمالی و حبی، برای معصومان است و دست ما از این ها خالی است. نباید مأیوس از رحمت حق شد و بگوییم که این ها برای ماها نیست. امام معصوم بوده

۱ (۱۹۱) - «خدا را بندگانی است که خوف او دلپایشان را شکسته و از گفتار بازشان داشته.» بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۹، «کتاب الرّوضة»، باب ۲۵،

حدیث ۱. از تحف العقول.

۲ (۱۹۲) - پاورقی ۱۸۲.

است که چهره اش زرد می شده است، ما که خبری نیست و نمی شود. این راه را کسی بخواهد طی کند، نباید مأیوس شود، که یک عمر سعی کند نماز مقبول بخواند ولو این که شاید یک بار نصیبم شود.

بعضی ها تا بعضی کارها را بخواهند بکنند، اصلاً دست نمی گیرند و حتی وارد کارهای سلوکی نمی شوند به این بیان که نمی شود!

آدم تا لحظه مرگ امید داشته باشد که حتی یک بار نماز با حضور بخوانم که این فتح الفتوح است. کسی که چنین تلقی داشته باشد، همیشه نمازش پرجنب و جوش است. در غیر این صورت نماز خیلی تأثیری ندارد.

متن

« پس، برای ما آداب حضور طور دیگری است و قیام به وظایف قلبیه به شکل دیگر.

ولی مقدم بر همه چیز آن است که یأس از روح الله و قنوط از رحمت الله را، که از جنود بزرگ ابلیس و از القائنات شیاطین انسی و جنی است، از قلب بیرون کنیم، و گمان نکنیم که این مقاماتی است به قامت اشخاص خاصی بریده شده و دست آمال ما از آن کوتاه و پای سیر بشر از آن راجل است، پس

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۲۴

یکسره دست از پا خطا نکنیم و با سردی و سستی مخلد در ارض طبیعت بمانیم. نه، چنین نیست که توهّم شده است. بلی، من نیز گویم که مقام کمال اهل الله برای احدی میسر نیست، ولی از برای مقامات معنویّه و معارف الهیّه مدارجی بی پایان و مراتبی فراوان است که بسیاری از آن مقامات و معارف و حالات و مدارج را برای نوع میسر است اگر سردی و سستی خود آنها بگذارد و عناد و تعصب اهل جهل و عناد دست از قلوب بندگان خدا بردارد و شیطان راه سلوک آنها نگردد.<sup>۲</sup>

۱ - و دست به هیچ کاری نزنیم.

۲ - جریان حضرت آدم و سجده ملائکه که صحبت می شود، جوری خداوند متعال صحبت می کند که گویا نوع آدم است. « الأعراف : ۱۱ وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ » علامه در مورد تفسیر این آیه ذیل آن می فرماید: که این سجده ملائکه به انسان برای نوع انسان است و اختصاصی به حضرت آدم ندارد. اما تلقی اکثری این است که این ها برای ما نیست. عجیب است که در روایات و ادعیه ما

پس، ادب حضور برای ما آن است که در اول امر چون از مرتبه حسّ و ظاهر تجاوز نمودیم و جز عظمت و جلالت دنیایی چیزی در نظر نداریم و از عظمت‌های غیبیه الهیه بی‌خبر هستیم، محضر حق را باید چون محضر سلطانی عظیم الشان که قلب عظمت او را ادراک کرده بدانیم، و به قلب خود بفهمانیم که همه عظمتها و جلال و کبریاها جلوه‌ای از عظمت عالم ملکوت است که تنزّل کرده در این عالم، و عالم ملکوت در جنب عوالم غیبیه قدر محسوسی ندارد.<sup>۱</sup> پس به قلب بفهمانیم که عالم محضر مقدّس حق است و حق تعالی حاضر در جمیع امکانه و احیاز است، و خصوصاً نماز که اذن خاصّ حضور است و میعاد مخصوص ملاقات و مراوده با حضرت احدیت است. پس، چون قلب را مستشعر به عظمت و حضور کردیم و لو اینکه در اول امر با تکلف باشد، ولی کم‌کم قلب انس می‌گیرد و این مجاز حقیقت پیدا می‌کند.<sup>۲</sup> پس، چون به آداب صوریّه معامله با مالک الملوک و سلطان السلاطین قیام نمودیم و ادبهای حضور ظاهری را به‌جا آوردیم، در دل نیز تأثیر حاصل شود و قلب استشعار عظمت نماید و کم‌کم به نتایج مطلوبه انسان برسد. و همین‌طور راجع به اثاره حبّ و عشق که آن نیز با تحصیل و ریاضت حاصل شود.<sup>۳</sup>

---

هست که ما را دعوت می‌کند به این که نزدیک ترین افراد به خداوند متعال بشویم. در دعای کمیل «و اخصهم زلفه لدیک» یا در دعای نماز عید فطر که «و ادخلنا فی کلّ خیر ادخلت فیه محمدا و آل محمد» که جوری صیحت شده است که گویا می‌شود عصمت پیدا کرد!

این مال انسان است، چطور ما انسان‌ها اینقدر سستی می‌کنیم؟! این غلط است. یک منطق ناب و درست وجود دارد و آن این که من تا آخر عمر فرصت دارم و در این عمر یک بار هم این حاصل شود، برایم کافی است. همیشه احساس می‌کند در نماز آنی که باید بشود نشد، حضرت امام می‌فرماید: مواظب باشد که هیچگاه مأیوس از رحمت خدا نشود که این از جنود شیطان است.

باید این عزم و تلقی باشد که هر مقدار بشود برسم. الان بعضی‌ها متأسفانه یک ماهی یا چند ماهی که کار می‌کنند، رها می‌کنند. جناب قاضی: این که کارهای سلوکی می‌کنیم و به هیچ جا نمی‌رسیم و بیچاره می‌شویم، این بیچارگی خودش رسیدن است. آدم همیشه انجام دهد و ببیند از او بر نمی‌آید، این را ادامه باید داد.

۱ - باید همیشه به قلب لقاء کرد و آن به آن لقاء کرد. یکی از اساتید ما می‌فرمود: من هروقت می‌خواهم به نماز بایستم، این معنا را به خودم می‌گویم که جریانی که مولانا نقل کرده است: آن روستایی رفته است در آخور که شیر به جای گاوش نشسته بود و او دست می‌کشید و فکر می‌کرد گاوش است. این استاد می‌فرمود: آن جریان مولانا که شخص گاو را در آخور بست و رفت در اتاق. دید سر و صدا می‌آید. بدون چراغ رفت و در تاریکی دید خبری نیست. می‌دانست گاو در کجا نشسته است و دست بر پشتش می‌کشید که مثلاً گاو را آرام کند. جناب مولانا می‌گوید: اگر برقی بدرخشد آن وقت این شخص می‌فهمد که دست بر روی که می‌کشد. در نماز هم همین‌طور اگر ذره‌ای از برق خداوند متعال بدرخشد ما می‌فهمیم که در محضر کی هستیم. حضرت امام ره: اول این عظمت را به خود لقاء کنیم.

ما آن عظمت را ندیدیم ولی امامان معصوم که دیده‌اند این‌گونه می‌شوند، ما که ندیدیم که اگر می‌دیدیم چه می‌شد؟!

۲ - ذکر بی در پی موجب نشستن با حق و موجب انس با حق می‌شود و انسان جلیس حق می‌گردد.

۳ - که راه‌های ایجاد تمرکز را در سال قبل تذکر دادیم.

پس، در اول امر رحمت‌های صوریّه و الطاف حسیّه حق تعالی را به قلب وانمود باید کرد و مقام رحمانیت و رحیمیت و منعمیت را به قلب رساند تا کم‌کم قلب انس گیرد و از ظاهر به باطن اثر حاصل آید و مملکت باطن از آثار جمال نورانی گردد و نتایج مطلوبه حاصل شود. و انسان اگر قیام به امر کند و

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۲۵

جهاد در راه خدا نماید، حق تعالی از او دستگیری فرماید و او را از ظلمات عالم طبیعت به ید غیبی نجات دهد، و ارض مظلّمه قلب او را به نور جمال خود روشن فرماید و او را مبدل به سماوات روحیه فرماید. «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ».

آیه مناسبی را حضرت امام ره انتخاب کرده است. به نظرم این دستور حضرت امام ره است و قلم ایشان قلمی تأثیرگذار است.

انسان باید عزم کند که نماز طریقتی خواند. بعضی ها این عزم را ندارند. برخی به خاطر برداشت های غلطی که دارند نمی آیند، بعضی متوجه می شوند ولی قدم بر نمی دارند.

الحمد لله جوان ها معمولاً با برخی از عارفان بالله آشنا می شوند. یکی از کارهایی که باید بشود این است که علمای ما چگونه نماز می خواندند؟ اگر بتوانید این حال و هوای عرفاء و بزرگان را منتقل کنید، باور کنید همان چیزی که بر امیر المومنین گذشت که تیر را از پایش درآوردند برای جوان ها بسیار تأثیرگذار است.

منطق پاک، اخلاص پاک در نماز را منتقل کنید، این ها اگر به جوان منتقل شود، خودش کار را پیش می برد.

**یکی از کارهایی که در مباحث عرفان در وادی عمل آینده خواهیم گفت**

شریعت برای سالک إلى الله شدن چه شیوه های عمومی را پیشنهاد می کند؟

نماز یکی از آن است. دعا هم هست. بعد تشویق هایی کرده است که بعد به نهایت می رساند.

---

۱ - در مورد نماز دستور احکامی یک چیزی است ولی دستور سلوکی در مورد نماز هم که در حقیقت جهاد فی الله است، دستور دین است.

۲ (۱۹۳) - «هر کس کار نیکی انجام دهد ما به نیکی کار او می افزاییم، همانا خدا بسیار آمرزنده و شکرگزارنده است.» (شوری - ۲۳)

در نماز یک حالت تخلیه هم دارد که عبارتست از همان حالت ذَلّی که انسان دارد. مثل این که شخصی که کار خلافی کرده است و پدرش مطلع شده است. اولین باری که می خواهد نزد پدر برود، چگونه است؟ همین حالت را هنگام نماز داشته باشیم.

از مرحوم الهی قمشه ای پرسیدند: چه کار کنیم که نمازمان درست شود؟ ایشان فرمود قبل از نمازت را درست کن، نمازت درست می شود.

دغدغه نماز آداب نماز را به دنبال خودش می آورد.

بنده خدایی می گفت: قبل از نماز جرّ و بحثی با خانم داشتم، حق هم با من بود، رفتم نماز خواندن هر چه خواستم بخوانم دیدم نمی شود. بعد گفتم: از این به بعد هر چه خانم گفت، ولو این که باطل هم باشد، من دیگر هیچ به او نمی گویم تا نمازم این گونه نشود.

### فصل دوم: در بعضی از آداب و اسرار تکبیرات اذان و اقامه است

که ایشان می خواهد

این که حافظ گفته است چهار تکبیر بر عالم زد، برخی برداشت کرده اند که ایشان سنی است چون در نماز میت اهل سنت چهار تکبیر دارد ولی شیعه در نماز میت پنج تکبیر دارد. ولی منظور حافظ از چهار تکبیر، چهار تکبیر اذان است که کل ماسوی را کنار گذاشتن است.

یکی از آن به حسب چهار موجود در عالم بحث می کند یعنی: ۱- قوای ملکی ۲- قوای ملکوتی انسان. ۳- عالم ملکی ۴- عالم ملکوت.

یعنی یک تکبیر را برای ملائکه، یکی را برای آن هایی که در عالم هستند و یکی را برای قوای خود و یکی هم برای قلب خود می گوئیم.

یک تعبیر هم این که به سطوح متعدد حضرت حق توجه کردن. که ایشان تعبیر می کند به تکبیر د افعال، و صفات و اسماء و ذات.



عجالتاً دو تفسیر از اذان کرده است. که حقیقت عالم چیست و هیچ کس قدرش را نمی داند.

## متن

### وجه اول از تکبیرات ابتدایی اذان

« فصل دوم در بعضی از آداب و اسرار تکبیرات اذان و اقامه است

بدان که چون اذان اعلام حضور قوای ظاهره و باطنه نفس است در محضر ربوبیت برای ثنای ذات مقدس به حسب جمیع اسماء و صفات و شئون و آیات زیرا که نماز، چنانچه اشاره به آن شد، ثنای جامع است و مورد این ثناء ذات مقدس است به حسب جلوه به اسم اعظم که مقام احدیت جمع اسماء است در حضرت واحدیت، و مقام تجلی به جمع و تفریق و ظهور و بطون است در حضرات اعیان و اسماء عینیّه، پس، سالک در اول امر متوجه به کبریای ذات مقدس شود به حسب این شأن جامع، پس، اعلان عظمت و کبریای آن را کند اولاً به قوای ملکوتیه و ملکیه مملکت خود، و ثانیاً به ملائکة الله موکله به ملکوت قوای منتشره در مملکت نفس،<sup>۱</sup> و ثالثاً به موجودات عوالم غیب و شهادت، و رابعاً به ملائکة الله موکله به ملکوت سماوات و ارضین.<sup>۲</sup>

پس، به حسب چهار تکبیر، کبریای اسم اعظم را به جمیع سکنه عوالم غیب و شهادت مملکت داخلی و خارجی اعلان کند، و این خود، اعلان عجز خود از قیام به ثنای ذات مقدس است<sup>۳</sup> و اعلام قصور خود از اقامه نماز است، و این خود از امور شامله سلوک و آداب محیطه ثنا و عبادت است که در تمام احوال

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۲۶

---

۱ - که ملائکه مرتبط با قوای انسان است.

۲ - حضرت امام ره می خواهند بفرمایند: انسان اگر خوش نماز بخواند، در و دیوار همراهش به نماز بایستند. در مورد حضرت داود آمده است: یسبحن معه. که گفته اند: مثلاً حضرت داود می فرمود یا حی یا قیوم، تمام جبال و طیر و... همراه او می گفتند یا حی یا قیوم. در مورد آخوند کاشی نقل می کنند که آیت الله امینی از ایشان نقل می کردند، که ایشان از استادشان نقل کردند، که می فرمود استاد ما که در مدرسه صدر اصفهان بود، آخوند کاشی هم آنجا بود. استاد ما می گفت: من خودم شاهد بودم که آخوند کاشی از حجره در آمد و وقتی ذکر سبوح قدوس داشت، دیدم که تمام درختان مدرسه صدر همراه او چنین می گفتند.

۳ - الله اکبر من أن یوصف.

نماز نصب العین سالک باید باشد. و از این جهت در اذان و اقامه مکرر ذکر شود و در نماز دائما تکرار شود،<sup>۱</sup> در انتقال از هر حالی به حال دیگر اعاده آن شود که در قلب سالک قصور ذاتی خود و عظمت و کبریای ذات مقدس تمکین پیدا کند.»

اولین چیزی که هیئت بندگی را برای عبد به تصویر می کند، همانا تکبیرة الاحرام است.

مکرر بگوید تا تمکین پیدا کند، و بعد از نماز هم تسبیحات حضرت زهراء سلام الله عليها هم ۳۴ مرتبه تکبیر دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳ (۱۳۹۳، ۷، ۱۹ / ۱۶ ذیحجه / شنبه)

برخی از این اسرار عبادات، احوال خودآقایان است که تبدیل شده است به نوشته ها.

آداب الصلاة امام برخی از چیزها را بیشتر از سر الصلاة توضیح داده است. اینجا چند صفحه توضیح داده است. که داشتیم سر تکبیرهای چهارگانه اول اذان را می خواندیم.

اذان را اعلام حضور دانستند و اقامه را صف بستن و به مرحله حضور رسیدن دانستند. خیلی لطف دارد نکته ای که ایشان گفته است و شواهد روایی هم در اذان شب معراج دارد.

با الله اکبر چهار تکبیر می گوئیم برای چهاردسته از موجودات. برای ما که این سویی هستیم، چهار تکبیر است ولی اگر دست به کار شویم و کمی آن سویی شویم، این تکبیرها هر کدام یک حال و معنایی دارد.

خاصیت اذان که باید با صوت خوش و بلند به همه برسد، باید همه را باخودش همراه کند. این حالت یعنی کسی که دارد اذان می گوید، ملکوت و ملک عالم را همراه خودش می کند.

---

۱ - واقعا جای تأمل دارد که چرا در نماز این قدر تکبیر داریم. هم در اذان و در اقامه، ابتدای نماز هفت تکبیر داریم، در خود نماز در تمام حالات تکبیر داریم.

ما در مورد شعور موجودات فی الجمله چیزهایی شنیده ایم ولی در روایات هست که کسی که مثلاً گناهی کرده است زمین از دست او نالان است.

### متن

«و از اینجا ادب آن نیز معلوم شود که باید سائل در هر تکبیری قلب و قوای خود را متذکر کند به عجز خود و کبریای حق.» [آدم که این ها را می بیند، گرچه متوجه نیستیم و صرفاً حصولاً می دانیم. اگر این دانستن حصولی را در نماز بیاوریم، خیلی تأثیر دارد. و یک وقت کار می رسد و اثر می گذارد. این ادبیات ذکر را شنیده اید که نماز و روزه و درس و بحث و... همه اش ذکر است.

بعضی از امور دانستن فی الجمله اش اثر دارد تا چه رسد به دانستن بالجمله اش.

هر تکبیری که می گوئید باید در آن قصور ذاتی و کبریایی حق را در خود به یاد بیاوری. من چه کرده ام که به خود به لازم.]

وجه دوم تکبیرات ابتدایی اذان (بحسب مقام کبریایی حضرت حق)

روشن است که این وجه ها به حسب حال است.

«و به وجه دیگر ممکن است که این تکبیرات اولیّه اذان هر یک اشاره به مقامی باشد: پس اول، اشاره باشد به تکبیر از توصیف ذاتا. و دوم، به تکبیر از توصیف وصفا. [اوصاف که بی انتهاست و هر وصفی هم که خودش بی نهایت است.] و سوم، به تکبیر از توصیف اسما [ذات مع صفة خاصه، را اسم الله می گویند. موجود بی انتها همه خصیصه هایش بی انتهاست لذا تا این را بدانیم، تا آدم در برابر نامتناهی خودش را قرار می دهد، احساس عجز می کند.]. و چهارم، تکبیر از توصیف فعلا. پس گویی که سائل گوید:

الله اکبر از توصیف ذات یا تجلیات ذاتیه و از توصیف صفات و اسماء و افعال یا تجلیات به حسب آنها.

و فی حدیث طویل عن امیر المؤمنین علیه السلام آنّه قال: و الوجه الآخر «اللّه اکبر» فیه نفی کیفیتّه، کأنّه یقول (ای المؤمن): اللّه اجلّ من ان یدرک الواصفون قدر صفتّه الذی هو موصوف به، و أنّما یصفه الواصفون صفتّه علی قدرهم لا قدر عظمتّه و جلاله. تعالی اللّه عن ان یدرک الواصفون صفتّه علوّاً کبیراً ... الحدیث!

و از آداب مهمّه تکبیرات آن است که سائلک مجاهده نماید و با ریاضات قلبیه قلب را محلّ کبریای حق جلّ جلاله قرار دهد، و کبر شأن و عظمت و سلطان و جلال را به ذات مقدّس حقّ جلّ و علا منحصر کند و سلب کبریا از دیگر موجودات نماید، [انسان باید با مجاهده این حقایق را بر قلب خود بنشاند] و اگر در دل از کبریای احدی اثری باشد که آن را پرتو کبریای حق نبیند و نداند، قلبش مریض و معلل است و مورد تصرف شیطان

آداب الصلّاة، متن، ص: ۱۲۷

است، و چه بسا باشد که تصرّفات شیطانیه سبب شود که غیر حق را در قلب سلطان کبریا از حق بیشتر شود و قلب او را اکبر از حق شناسد، و در این صورت انسان در زمره منافقان محسوب گردد. و علامت این مرض مهلک آن است که انسان رضای مخلوق را مقدم بر رضای حق دارد و برای خوشنودی مخلوق خالق را به سخط آورد. [نماز قرار است اثری داشته باشد که تمرین بندگی و بنده شدن است. باید بعد از مدتی واقعا به اینجا رسید که بنده شود. انسان مواجه جدی با حق می کند آن وقت واقعا می فهمد که کی هست. آن لحظه است که نقص جبلی خودش را نشان می دهد. حتی آن هایی که گناه هم ندارند هم نقص جبلی شان آشکار می شود. آنی که گناه کرده است در مواجهه با حق نقص ذاتی اش به خاطر گناهانش آشکار می گردد. حتی در دعا و ذکر هم مواجهه صورت بگیرد همین است. بلکه در دعا به ما توصیه می کنند که بگویید من کی ام و... هر جا مواجهه جدی روی دهد، این حالت نقص جبلی روی می دهد.

---

۱ - «وجه دیگر «اللّه اکبر» این است که کیفیت و چگونگی را از او نفی می کند، گویی اذان گوینده می گوید: خدا والاتر از آن است که وصف کنندگان صفت او را (آنچنان که هست) ادراک کنند. وصف کنندگان به قدر ادراک خود او را وصف می کنند نه به قدر عظمت و جلال او. خدا بسیار برتر از آن است که وصف گویان صفت او را دریابند...». بحار الانوار، ج ۸۱ ص ۱۳۱، «کتاب الصلّاة»، «باب الاذان و الاقامة»، حدیث ۲۴.

شبيه به همين هم در مواجهه با امام معصوم هم روى مى دهد. به دليل آن احاطه كلييه و حقيقت امام است. اما در مقابل خدا به خاطر بى نهايتى اوست كه همه چيز را در بر مى گيرد. تا انسان مواجهه پيدا مى كند و آنجا كه مواجهه جدى روى مى دهد، در سجده است. كه در آن وقت است كه جلال حق بر مصلی سایه مى افكند و اگر مصلی بداند كه چه جلالی بر او روى آورده است، سر از سجده بلند نمى كند.]

و فى الحديث، قال الصادق عليه السلام: «إذا كبرت، فاستصغر ما بين العلى و الثرى دون كبريائه، فإن الله اذا اطلع على قلب العبد و هو يكبر و فى قلبه عارض عن حقيقة تكبيره، قال: يا كاذب، أ تخدعنى؟ و عزتى و جلالى لأحرمك حلاوة ذكرى و لأحجبك عن قربى و المسارة بمناجاتى.»<sup>۱</sup> مى فرمايد: چون تكبير گفتى، كوچك شمار در محضر كبريای آن ذات مقدس از عرش تا فرش را، زیرا كه خداوند تبارك و تعالى اگر بنده اى را ببيند كه تكبير گوید ولى در قلبش علتى است از حقيقت تكبير، يعنى آنچه به زبان آورده قلب موافقت نكند، فرمايد: اى دروغگو، با من خدعه مى كنى؟ به عزت و جلالم قسم است كه از شيرينى ذكر خود تو را محروم مى كنم و از قرب خود تو را محبوب نمايم و از سرور به مناجات خویش تو را محتجب كنم.»

اى عزيز، اين كه قلوب بيچاره ما از حلاوت ذكر حق تعالى محروم است و لذت مناجات آن ذات مقدس در ذائقه روح ما وارد نشده و از وصول به قرب درگاه محتجب و از تجليات جمال و جلال محروميم، براى آن است كه قلوب ما معلل و مريض است و توجه به دنيا و اخلاص به ارض و احتجاب به حجب مظلمه طبيعت، ما را از معرفت كبريای حق و انوار جمال و جلال محبوب نموده. [اين مسأله در همه زياد مى تواند پيدا شود، كه همه اين ها مى

---

۱ ( ۱۹۴ ) - مصباح الشریعة، «الباب الثالث عشر، فى اختتام الصلوة». المحجة البيضاء، چاپ مکتبه صدوق، ج ۱، ص ۳۸۵. مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حديث ۹.

نظر استاد در مورد کتاب مصباح الشریعة: در مورد این کتاب، به نظرم برای قرن ۴ و ۵ است و بخشی از آن از برخی از کتب غزالی است. ولى لطفی دارد این نوع بحث ها حتى مثل مصباح الشریعة، لطف و روح شریعت در آن وجود دارد. همين طور ابتدای نمط ۹ اشارات لطف شریعت را آورده است و قلم زده است و عین عبارات امير المومنین عليه السلام را عین متن قرار داده است. كه شریعت و لطف شریعت و تجربه های سلوكی را جمع کرده اند و در این کتاب آورده اند.

طلبه درس خوانده مى داند كه عین این مضمون برود جای دیگر، تكفیر ندارد كه. بلكه مى توان شخص را تكفیر كرد و از او عیب گرفت، ولى مضمون درست را چرا تكفیر مى كنیم؟! را

این کتاب مصباح الشریعة واقعا شیرینی و خواندنی است.

تواند حجاب شود. بگو مگو کردن ها و نشستن با برخی افراد بپخود، یا درس خواندنی که با خدا گره نخورد، که برخی از اساتید می فرمودند که هر درسی می خوانید، برای خدا بخوانیم که دائماً به خود القاء کنیم.

برخی از آقایان می گویند: اول که می خواهی بخوانی، ابتدا قرآن را باز کن، و دو سطر یا یک یا دو آیه یا یک صفحه بخوان و بعد دوباره شروع کن به درس خواندن. هر وقت می خواهی درس بخوانی، ابتدایش قرآن بخوان. برخی توصیه های دیگری کرده اند که ما چطور درس را با کارهای روحی جمع کنیم که با حضور قلب جمع شود. اکثر درسهای ما ذکر است.]

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴ (۱۳۹۳،۷،۲۰ / ۱۷ ذیحجه / یکشنبه)

خیلی چیزها حجاب است، حتی درس. به نظرم درس خواندن حجاب نیست، بلکه روش درس خواندن حجاب است. بلکه خود درس خواندن ممد و معدّ ذکر و بلکه خود ذکر است.

این خواندن ها می کشاند انسان را که بعدها بیشتر به سمت خدا برویم. از این جهت ممد است.

از جهتی خود وظیفه است، و ذکر عملی است.

به چند دلیل این درس خواندن های ما ذکر است.

### جهات ذکر بودن درس خواندن

۱- این که واجب و تکلیف است یا کفایی یا عینی. چون خدا خواسته است و مطلوب است. این یک نوع

ذکر عملی است. اینکه بعضی می گویند درس خواندن ها فضل است، این ها را بگذارید کنار. بله اگر

طلبه نمی شدی فضل و زیادت بود، ولی برای طلبه وظیفه است و باید خواند. طلبه باید عالم دین بشود.

به عنوان یک عالم دینی باید فهمید. نباید گفت فضل است و بگذاریم کنار. چنین دیدگاهی اگر از جهت

معنوی هم رفت جلو، یک آدم خام معنوی می شود که حرف های غلط و غلو ط می زند. تو باید نقطه

اتکای مردم بشوی و مردم باید به شما رجوع کنند، چرا اینجوری می شوی؟ خیلی از این معنویت های کوچه و بازاری، که خیلی روی آن مانور می دهند، روح خدایی در آن نیست، حتی در باب ولایت حرف هایی می زنند که دلیلش این است و نشان می دهد که درس نخوانده اند.

این درس خواندن وظیفه است، من شروع کردم به یک چله، در اثناء دیدم یک کاری وظیفه ام شده است. بعد چله را کنار گذاشتم، چون دیدم من چله می گیرم برای این که به خدا برسم نه این که وظیفه ام را ترک کنم.

پس نفس وظیفه خودش ذکر است. همین که در روایات آمده است که شما تا جانب حلال و حرام خدا را رعایت می کنید، این خودش ذکر است.

آیت الله بهجت می فرمود: ذکر عملی خودش بزرگ ترین ذکر است.

۲- از این جهت که تمام علومی که می خوانیم، همیشه از یک جهت ما را به خدا وصل می کند. به یک نحوه وصل می کند. مثلاً مباحث صدرا را که می خوانیم، دم به دم داریم جانب آن طرف می کشیم. همه اش خدا و یادآوری خدا و... است. همه اش ذکر است.

۳- تا آدم چشم و گوشش باز نشود، حقایق عالی که می خواهد برسد نمی تواند برسد. لذا ما نمی توانیم بگوییم درس نخوانیم.

چه چیزی سبب می شود که درس خواندن ما حجاب شود؟

رفتار ما در درس خواندن. همیشه این باید در صحنه جان ما حاضر باشد که برای خدا است. گاهی اوقات اساتید بزرگ می آیند که کتب ابتدایی را درس می دهند. که این را وظیفه می دانند.

این که واجب کفایی بدانیم درس خواندن را خیلی این ها برای ما شفاف می شود. بعضی از اساتید می فرمود: درس خواندن برای من به گونه ای واجب است که برایم شب نشینی حرام است.

این نگرش در درس خواندن، درس را تبدیل به ذکر می کند.

طلبه می گوید: من می خواهم درس بروم، و مطالعه کنم و مباحثه کنم، کی به سراغ مسایل ذکر و .... برویم؟

بنده اعتقاد این است که شیوه هایی هست که می شود همان درس خواندن تبدیل شود به ذکر.

### راه های تبدیل کردن درس به ذکر

یک راهش این است که

۱- نیتش را لله کند. یعنی برای خدا درس خواندن. خالص کردن درس خواندن ها و آن را با تکبر و تجبر همراه نکردن، درس خواندن برای خدا که تجبر ندارد. بلکه باید قدردان حق بود که این زمینه را فراهم کرده است.

۲- هر وقت می خواهد درس بخواند، قبلش یک یا چند آیه یا یک صفحه آن گونه که مستوعب وقت نشود، بخواند و کمی هم تدبر کند و گوش جاننش را باز کند. گوش جان باز کردن: یعنی قرآن را جوری بخوانید که سلم محض باشید که کسی می خواهد حرف بزند و شما بپذیرید. قرآن را که می خوانید بخورد به گوش جانتان. سعی کنیم که قبل از درس یک حضور و ارتباطی با خدا و اهل بیت برقرار کنیم. و متوجه این کار باشد. بعضی ها قبل از این که می روند درس می گویند: خدایا خودت درست کن. این ارتباط وصل کردن به خاطر عدم القاء در خود، می رود در پستوی ذهن، به گونه ای که چیزهای دیگر جلوی ذهن می آید و اخلاص را کم از دست می دهیم.

به ویژه این که توضیح دادیم مراقبه را، در نهایت به گونه ای می شود که مطالعه تبدیل می شود به مراقبه. به گونه ای که حتی مانع درس و بحث نیست.

بعضی از اساتیدمان می گفتند هشت ده تا درس می گفتم و چله هم می گرفتم.

«ای عزیز، این که قلوب بیچاره ما از حلاوت ذکر حق تعالی محروم است و لذت مناجات آن ذات مقدس در ذائقه روح ما وارد نشده و از وصول به قرب درگاه محتجب و از تجلیات جمال و جلال محرومیم، برای آن است که قلوب ما معلل و مریض است و توجّه به دنیا و اخلاص به ارض و احتجاب به حجب مظلّمه طبیعت، ما را از معرفت کبریای حق و انوار جمال و جلال محجوب نموده. تا نظر ما به موجودات نظر ابلیسی استقلالی است، از



شراب وصل نخواهیم چشید و به لذت مناجات نایل نخواهیم شد. تا در عالم وجود عزّت و کبریا و عظمت و جلال برای کسی می‌بینیم و در حجاب بتهای

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۲۸

تعینات خلقیه هستیم، سلطان کبریای حقّ جلّ جلاله در قلب ما تجلّی نکند.»

راه حلی که امام ره در این مورد پیشنهاد می‌کنند:

اولا همین هایی که در باب حق خواندیم و به شکل حصولی داریم، این ها را در صحنه ذهن و قلب خود حاضر نگاه داریم. چه دانستیم؟ ما فقیریم و محتاج آن کبریای مطلق هستیم. این را اگر به نحو حصولی در صحنه ذهن نگاه دارد، کم کم قلب آن را به شکل احساسی و وجدانی می‌یابد و بلکه بالاتر به شهود می‌رساند.

«پس، از آداب تکبیر آن است که سالک واقف در صورت آن نشود و به لفظ تنها و لقلقه لسان اکتفا نکند، بلکه در اوّل امر، به قوّت برهان<sup>۱</sup> و نور علوم الهیه قلب را از کبریای حقّ و قصر عظمت و جلال به ذات مقدّس جلّت عظمته و به فقر و ذلّت و مسکنت کافّه سکنه امکانی و قاطبه موجودات جسمانی و روحانی با خبر کند [این ذلت که خدا حقیقت همه هستی است و تو هیچی. این را در صحنه جان حاضر کند.]. [بعد از این که به قلب رساند] و پس از آن، به قوّت ریاضت و کثرت مراودت و انس تامّ، قلب را زنده به این لطیفه الهیه نماید [بعضی از آقایان که دستورات سلوکی می‌دهند ظاهرا در رساله «نور الوحده» آمده است که: اگر ذکر هو الظاهر را بگویی، هر جا را می‌بینی، حق می‌بینی. که تکرارش جان را به شهود می‌رساند. قلب این خاصیت را دارد که به هر سمتی می‌رود به شکل او در می‌آید.] و سعادت و حیات عقلی روحانی بخشد. و چون فقر و ذلّت ممکن و عظمت و کبریای حقّ جلّت قدرته نصب العین سالک شد و تفکّر و تذکّر به حدّ نصاب رسید و قلب را انس و سکونت حاصل شد، در همه موجودات آثار کبریا و جلال حق را به عین بصیرت [قلبی] مشاهده کند و علل و

---

۱ - منظور حضرت امام کسی است که فلسفه خوانده باشد. ولی برای غیر فیلسوف این است که: ایمان بیاور به آن که مطلق بی انتها هست. این به قوت برهان نیست، ولی به قوت ایمان است. که خدا بی رقیب و بی انتهاست، ما همه فقیریم. آنتم الفقراء. اتفاقا بعضی از مؤمنین ایمان پاک دارد، که خلاف آن ایمان انجام نمی‌دهد. این کار را ادامه دادن، به سرعت جان را بالا می‌برد. ما افراد عامی داریم که جانش آن قدر بالا رفته است که در توحید هم حرف می‌زند، درست حرف می‌زند. قد و قامت بعضی از اندیشه ها به گونه ایست که سطحشان پایین است و بعضی سطحشان بالاست. خرقانی یک خرک چی بوده است ولی آن قدر قوی بوده است که امثال بوعلی باید پیشش زانو بزنند. که این ها از اوحدی هستند.

امراض قلبیه علاج شود،<sup>۱</sup> پس، لذت مناجات و حلاوت ذکر الله را دریابد و قلب مقرر سلطان کبریای حق جلّ جلاله شود، و در ظاهر و باطن مملکت آثار کبریا ظاهر گردد و قلب و لسان و سرّ و علن با هم موافق شوند، پس، تمام قوای باطن و ظاهر و ملک و ملکوت تکبیر گویند و یکی از حجب غلیظه مرتفع شود، و یک مرحله به حقیقت نماز که معراج قرب است نزدیک شود.

و اشاره به بعضی از آنچه ذکر شد نموده در حدیثی که از علل منقول است از حضرت صادق سلام الله علیه در حدیث طویلی که در آن حدیث وصف معراج را فرموده:

قال: انزل الله العزيز الجبار عليه محملا من نور، فيه اربعون نوعا من انواع النور كانت محدقة حول العرش، عرشه تبارک و تعالی تغشى ابصار الناظرين. اما واحد منها فاصفر، فمن اجل ذلك اصفرّت الصفرة. و واحد منها احمر، فمن اجل ذلك احمرّت الحمرة. الى ان قال: فجلس فيه ثم عرج به إلى السماء الدنيا. فنفرت الملائكة إلى اطراف السماء، ثم خرّت سجدا، فقالت:

سُبّوح قدّوس ربّنا و ربّ الملائكة و الرّوح، ما اشبه هذا النور بنور ربّنا! فقال جبرئيل: الله اكبر، الله اكبر. فسكت الملائكة، و فتحت السماء، و اجتمعت

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۲۹

الملائكة، ثم جاءت و سلّمت على النبیّ صلّی الله علیه و آله افواجا ...

الحديث. [۱] و در این حدیث شریف اسراری بزرگ است که دست آمال ما از آن کوتاه است. و آنچه ذکر کردنی است اکنون از مقصد ما خارج است، مثل سرّ تنزل محمل از نور، و سرّ کثرت انوار، و سرّ کثرت نوعیه، و سرّ عدد اربعین، و سرّ تنزیل خدا آن را، و سرّ احاطه آنها حول عرش، و حقیقت عرش در این مقام، و سرّ اصفرار صفره و احمرار حمرة به واسطه آنها، و سرّ نفور فرشتگان، و سجده کردن آنها و تسبیح و تقدیس آنها، و تشبیه

---

۱ - علامه در ذیل انا لله و انا الیه راجعون سوره بقره دارد که این شیوه توحیدی قرآن است که موحد پرورش می دهد و این نه از راه رفع امراض است، بلکه از راه دفع امراض است. اصلا مرضی در کار نیست.

در جنگ جهانی که هواپیماها مانور می رفتند، حضرت امام ره می فرمود پشت سر یک عالم ربانی بودند، همه مردم فرار کردند ولی آن عالم ربانی هیچ تکان نخورد. چرا؟ «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» حاکم است.

کردن آنها آن را به نور پروردگار، الی غیر ذلک که بیان در اطراف هر یک طولانی است. و آنچه تناسب با این مقام دارد و شهادت بر مطلب ما می‌دهد، آن است که ملائکة الله به واسطه تکبیر جبرئیل ساکت و مطمئن شدند، و اجتماع بر گرد شمع جمع ولیّ مطلق کردند، و به واسطه تکبیر فتح آسمان اول گردید و یکی از حجب، که بین راه عروج الی الله بود، خرق گردید. و باید دانست که این حجب که در اذان خرق و رفع شود غیر از حجبی است که در تکبیرات افتتاحیه است، و شاید پس از این اشاره به این معنی بیاید ان شاء الله.

و شاید این که در اقامه دو تکبیر وارد است، برای آن است که سالک قوای خود را در محضر اقامه نموده و از کثرت تا اندازه‌ای رو به وحدت رفته تکبیر ذات و اسماء و یا اسماء و صفات کند، و شاید در تکبیر ذات و اسماء تکبیر صفات و افعال منطوی باشد.

---

[۱] - خداوند عزیز جبار بر پیامبر محملی از نور فرستاد که چهل نوع از انواع نور در آن بود که بر اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی حلقه زده بودند چنانکه چشم هر بیننده را خیره می‌ساخت. یکی از آنها نور زرد بود، پس به این جهت زردی زرد شد. و یکی از آنها سرخ بوده، برای آن سرخی سرخ شد. - تا اینکه فرمود: پس پیامبر در آن نشست، سپس به آسمان دنیا عروج کرد، پس ملائکه به اطراف آسمان گریختند و سپس به سجده افتاده و گفتند: منزّه و مقدّس است پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح، این نور چقدر شبیه به نور پروردگار ماست! پس جبرئیل گفت: الله اکبر، الله اکبر. پس ملائکه ساکت شدند و آسمان باز شد و ملائکه مجتمع گشته و سپس آمدند و گروه گروه بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کردند .. «علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۱۲، «باب علل الوضوء و الاذان و الصلّاة»، حدیث ۱.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۵ (۱۳۹۳، ۷، ۲۶ / ۲۳ ذیحجه / شنبه)

سرّ قیام توحید افعالی و سرّ رکوع توحید صفاتی و سرّ سجده توحید ذاتی است.

لذا بحث قیام را بخوانم، این که سرّ جملی قیام توحید افعالی است را نمی خوانیم ولی فصل دوم که آداب قیام است را می خواهیم بخوانیم.

## « باب دوم در قیام است »

و در آن دو فصل است

### فصل اول در سرّ جملی قیام است

بدان که اهل معرفت قیام را اشاره به توحید افعال دانند، چنانچه رکوع را به توحید صفات، و سجود را به توحید ذات اشاره دانند. و بیان این دو در محل خود بیاید. و اما بیان آن که قیام اشاره به توحید فعلی است آن است که در خود قیام وضعاً، و قرائت لفظاً، اشارت به آن مقام است:

اما این که قیام وضعاً اشارت به آن است این است که در آن اشارت به قیام عبد به حق و مقام قیومیّت حق است که آن تجلّی به فیض مقدس و تجلّی

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۴۷

فعلی است، و در این تجلّی مقام فاعلیّت حق ظاهر شود و همه موجودات مستهلک در تجلّی فعلی و مضمحلّ در تحت کبریای ظهوری شود. و ادب عرفانی سالک در این مقام آن است که این لطیفه الهیه را به یاد قلب آورد و ترک تعینات نفسیه را هر چه بتواند بکند و حقیقت فیض مقدّس را به قلب تذکّر دهد و نسبت قیومیّت حق و تقوّم خلق به حق را به باطن قلب برساند. و چون این حقیقت در قلب سالک متمکّن شد، قرائت او به لسان حق واقع شود و ذاکر و مذکور خود حق گردد، و بعضی از اسرار قدر بر قلب عارف کشف گردد و اُنّت کما اثنت علی نفسک<sup>۱</sup> و اعوذ بک منک<sup>۲</sup> به بعض مراتب برای او مکشوف شود و بعضی از اسرار صلاّۃ را قلب عارف دریابد، چنانچه در نظر نمودن به محل سجود، که تراب است و نشئه اصلیه است، و در خاضع نمودن رقیه و سر به زیر انداختن که لازمه آن است، اشاره به ذلّ و فقر امکانی و فنای تحت عزّ و سلطان کبریا است - یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ<sup>۳</sup>. و اما آن که در قرائت لفظاً اشارت به مقام توحید فعلی است، در تفسیر سوره مبارکه حمد تفصیل آن بیاید ان شاء الله.

### فصل دوم در آداب قیام است

و آن، چنان است که سالک خود را حاضر در محضر حق ببیند و عالم را

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۴۸

---

۱ ( ۲۲۴ ) - « تو همچنان هستی که خود را ستوده‌ای. » از دعای رسول الله (ص) در سجده. فروع کافی، ج ۳، ص ۳۲۴. مصباح الشریعة، باب ۵. عوالی

الّلّثالی، ج ۱، ص ۳۸۹، حدیث ۲۱.

۲ ( ۲۲۵ ) - « از تو به تو پناه می‌برم. » از دعای پیغمبر اکرم (ص) در سجده. فروع کافی، ج ۳، ص ۳۲۴.

مصباح المجتهد و سلاح المتعبد، ص ۳۰۸.

۳ ( ۲۲۶ ) - پاورقی ۱۵۱.

محضر ربوبیت بداند و خود را از حضار مجلس و مقیم بین یدی الله محسوب کند، و عظمت حاضر و محضر را به قلب برساند [حاضر خدا، محضر هم خدا. محضر خدا رفتن و پیش خدا ایستادن، تازه انسان حظ وجودی را می فهمد، تمام قشوری که دارد، هر موقعیتی که دارد و هر چه هست، در این محضر این ها ریخته است. هر چقدر وجیه المله است، ولی در محضر خدا می بیند که این است. اینجا تمام صحنه واقعی دل می آید جلو. تا آدم خدا را فراموش می کند خود را فراموش می کند. گاهی انسان یک سال نماز می خواند ولی یک بار هم این حال برایش پیش نمی آید، که این جفای بزرگی است که در حق خودمان انجام می دهیم. باید طعام به دل قلب داد، با اعتقاد و اندیشه ای که داری، بریز در دل.] و اهمیت مناجات با حق تعالی و خطر آن را به قلب بفهماند، [از علامه پرسیدند چطور نماز با حضور بخوانیم؟ فرمودند: التوجه التوجه، المراقبه المراقبه. یعنی اولاً بفهم در کجایی و ثانیاً آن را تا آخر حفظ کن.] و با تفکر و تدبّر، قبل از ورود در صلاة، قلب را حاضر کند و به او بزرگی مطلب را بفهماند و آن را ملتزم کند به خضوع و خشوع و طمأنینه و خشیت و خوف و رجا و ذلّ و مسکنت تا آخر نماز. و با قلب مشارطه کند که از این امور مراقبت و محافظت کند، و تفکر و تدبّر در احوال بزرگان دین و هادیان سبل کند [خدا شاهد است که انسان گاهی یک شب عاملی ربانی را ببیند خیلی برایش مؤثر است و کار می رسد.] که برای آنها چه حالاتی دست می داده و آنها چه معامله ای با مالک الملوك می کردند، و از احوال ائمه هدی سر مشق اتخاذ کند و تأسی به آن بزرگواران کند و از تاریخ بزرگان دین و ائمه معصومین اکتفا به سال و روز وفات و تولّد و مقدار عمر شریف و امثال این امور، که چندان فائده بزرگی ندارد، نکند، بلکه عمده سیر او در سیر و سلوک ایمانی و عرفانی آنها باشد، که معاملات آنها در عبودیت چه بوده و در سیر إلى الله چه مشیی داشتند و مقامات عرفانی آنها، که از کلمات معجز آیات آنها به دست می آید، چه اندازه بوده.

افسوس که ما اهل غفلت و سکر طبیعت و مغروران بی مایه در تمام امور دست نشانده شیطان پلید هستیم و هیچ گاه از خواب گران و نسیان بی پایان بیرون نمی آییم، و استفادت ما از مقامات و معارف ائمه هدی علیهم السلام به قدری کم و ناچیز است که به حساب درست نیاید، و از تاریخ حیات آنها به قشر و صورت اکتفا کردیم و از آنچه غایت بعثت انبیاء علیهم السلام است بکلی صرف نظر کرده و در حقیقت مشمول مثل معروف

---

۱ - خیلی عجیب است که داستان شیخ صنعاء در منطق الطیر، عجیب حسّ توبه را منتقل می کند، علاوه بر این که نقل می کند که چه گذشته است، حسّ توبه را نیز منتقل می کند.

استسمن ذا ورم هستیم. و ما اکنون در این مقام بعضی از روایاتی که در این باب وارد است ذکر می‌کنیم شاید بعض از اخوان مؤمنین را تذکری حاصل آید. و الحمد لله و له الشکر.

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۴۹

- عن محمد بن يعقوب باسناده عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: كان عليّ بن الحسين عليهما السلام اذا قام إلى الصلاة، تغیر لونه. فاذا سجد لم يرفع رأسه حتى يرفض عرقا. [در حالات امام کاظم علیه السلام آمده است که بعد از نماز سر به سجده گذاشتند و ۱۷۰۰۰ مرتبه الهی العفو گفتند.]

- و باسناده عنه عليه السلام، قال: كان أبي يقول كان عليّ بن الحسين اذا قام الى الصلاة، كأنه ساق شجر لا يتحرك منه شيء الا ما حركت الريح منه.<sup>۳</sup>

- و عن محمد بن علي بن الحسين في العلل باسناده عن أبان بن تغلب قال: قلت لابي عبد الله عليه السلام: أنى رایت علی بن الحسین اذا قام إلى الصلاة، غشی لونه لون آخر، فقال لي: والله انّ علی بن الحسین کان يعرف ألذی يقوم بین یدیه.<sup>۴</sup>

- و عن السید علی بن طائوس فی فلاح السائل فی حدیث، فقال ابو عبد الله عليه السلام: لا تتم الصلاة الا لذي طهر سابغ و تمام بالغ غیر نازغ و لا زائغ، عرف فوقف، و اخبت فثبت، فهو واقف بین الیاس و الطمع و الصبر و الجزع كأن الوعد له صنع و الوعيد به وقع، يذلّ عرضه [خود را بشکند] و یمثل غرضه، و بذل فی الله المهجة، و تنكب إليه المحجة غیر مرتغم بارتغام، یقطع علائق الاهتمام بعین من له قصد، و إليه وفد و منه استترفد. فاذا

۱ (۲۲۶) - «متورّم را فربه پنداشت.» ضرب المثلی است در مورد فریب ظاهر را خوردن و امر غیر واقعی را واقعی پنداشتن.

۲ - «علی بن الحسین علیهما السلام وقتی به نماز می‌ایستاد رنگش دگرگون می‌شد، و چون به سجده می‌رفت سر بر نمی‌داشت تا آنکه عرق از وی می‌ریخت.» فروع کافی، ج ۳، ص ۳۰۰، «کتاب الصلاة»، «باب الخشوع فی الصلاة و کراهية العبث»، حدیث ۵.

۳ - «پدرم (امام باقر علیه السلام) می‌گفت: علی بن الحسین وقتی به نماز می‌ایستاد گویی شاخه درخت بود که جز آنچه باد از او به حرکت در آورد چیزی از او تکان نخورد.» منبع پیشین، حدیث ۴.

۴ - «أبان بن تغلب گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: علی بن الحسین را دیدم که هنگامی که به نماز ایستاد، چهره‌اش را رنگی دیگر پوشاند.

امام صادق به من فرمود: به خدا قسم علی بن الحسین کسی را که برای او نماز می‌کرد می‌شناخت.» علل الشرائع، ص ۸۸. به نقل وسائل الشیعة، ج ۴، ص

۶۸۵، «کتاب الصلاة»، «ابواب افعال الصلاة»، باب ۲، حدیث ۴.

اتى بذلك، كانت هى الصّلاة التى بها أمر و عنها اخبر. و أنّها هى الصّلاة التى تنهى عن الفحشاء و المنكر ...  
الحديث.<sup>۱</sup>

آداب الصّلاة، متن، ص: ۱۵۰

– و عن محمد بن يعقوب باسناده إلى مولانا زين العابدين عليه السلام أنّه قال: و أمّا حقوق الصّلاة، فان تعلم أنّها وفادة إلى الله، و أنّك فيها قائم بين يدي الله. فاذا علمت ذلك، كنت خليفا ان تقوم فيها مقام العبد الذّليل الرّاعب الرّاهب الخائف الرّاجى المسكين المتضرّع المعظم مقام من يقوم بين يديه بالسّكون و الوقار و خشوع الاطراف و لين الجناح و حسن المناجات له فى نفسه و الطّلب إليه فى فكاك رقبتك التى احاطت به خطيئته و استهلكتها ذنوبه، و لا قوّة إلّا بالله.<sup>۲</sup>

– و عن النّبي صلى الله عليه و آله: اعبد ربّك كأنّك تراه، فان لم تكن تراه، فإنّه يراك.<sup>۳</sup>

[تمام این روایات لطف سلوکی دارد. ولی در رساله های عملی نهایتا می گویند که این ها مستحب است. ولی اگر کسی نگاه کند خوب متوجه می شود که این ها ضرورت های سلوکی است.]

---

۱ – نماز به کمال نرسد مگر برای کسی که طهارتی همه جانبه و تمامیتی رسا داشته باشد و حق آن را کامل ادا کند، و از وسوسه و انحراف به دور باشد، خدای را بشناسد و برای او خشوع نماید و ثبات ورزد در حالی که میان نومیدی و امید و شکیبایی و بی تابی ایستاده باشد، گویی وعده ها برای او ساخته آمده و وعیدها بر او واجب گردیده است، دارایی خود بذل کرده و مقصود خویش برابر نظر آورده و جان در راه خدا نهاده و طریق او را برگزیده است در بینی بر خاک نهادن (در سجده) کمترین کراهتی به دل راه ندهد، و پیوند علایق را از هر که جز او بریده و تنها به او متوجه گردیده و به حضور او آمده و عطای او را خواسته است.

پس اگر چنین نمازی به جای آورد، همان نمازی خواهد بود که به آن امر شده و از آن خبر داده شده، و این همان نمازی است که از فحشا و منکر باز می دارد ... «فلاح السائل، ص ۲۳، «الفصل الثانی، فی صفة الصّلاة».

۲ – «اما حقوق نماز (که باید رعایت شود) عبارت از این است که بدانی نماز ورود به محضر خداست، و بدانی که در نماز در پیشگاه خدا ایستاده ای. چون این را دانستی، شایسته خواهی بود که به نماز بایستی آن چنان که به نماز می ایستد بنده ذلیل، طالب و راغب، بیمناک (از عذاب خدا)، امیدوار (به رحمت خدا)، درمانده و زاریگری که با آرامش و وقار، خشوع در اعضا و جوارح، فروتنی، و با مناجات نیکوی قلب و با طلب رهایی نفس خود که خطایایش او را فرا گرفته و گناهانش او را هلاک ساخته، مقام آن را که در پیشگاهش ایستاده بزرگ می دارد. و هیچ نیرویی جز از خدا نیست.» مستدرک الوسائل، «کتاب الصّلاة»، «ابواب افعال الصّلاة»، باب ۲، حدیث ۳.

۳ – «از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: پروردگار خود را عبادت کن چنانکه گویی او را می بینی، که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.» بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۴، «کتاب الرّوضة»، «مواعظ النّبی»، باب ۴، حدیث ۳. مکارم الاخلاق، ص ۴۵۹.

– و عن فقه الرضا عليه السلام: «فاذا اردت ان تقوم إلى الصلوة، فلا تقم إليها متكاسلا و لا متناعسا و لا مستعجلا و لا متلهايا، و لكن تأتيتها على السكون و الوقار و التؤدة. و عليك بالخشوع و الخضوع متواضعا لله عز و جل متخاشعا، عليك

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۵۱

الخشية و سيماء الخوف راجيا خائفا بالطمأنينة على الوجل و الحذر، فقف بين يديه كالعبد الآبق المذنب بين يدي مولاه. فصف قدميك، و انصب نفسك، و لا تلتفت يمينا و شمالا، و تحسب كأنك تراه، فان لم تكن تراه، فإنه يراك ... الحديث.<sup>۲</sup>

– و في عدة الداعي: روى أن إبراهيم عليه السلام كان يُسمع تأوّهه [صدای ناله اش] على حدّ ميل، حتّى مدحه الله بقوله: «أنّ إبراهيم لحليم أوّاه منيب.» و كان في صلاته يسمع له أزيز كأزيز المرجل [صدای دیگ جوشان]. و كذلك يسمع من صدر سيّدنا رسول الله صلى الله عليه و آله مثل ذلك. و كانت فاطمة عليها السلام تنهج [حالت عادی اش را از دست می داد از خوف الهی] فی الصلوة من خيفة الله.<sup>۳</sup> الی غیر ذلك من الاخبار.

و در این موضوعات اخبار شریفه بیش از این است که در این مختصر بگنجد. و تفکر در همین چند حدیث نیز برای اهل تذکر و تفکر کفایت می کند – هم راجع به آداب صوریه و هم راجع به آداب قلبیه و معنویه و کیفیت قیام بین یدی الله.

---

۱ – این کتاب، یک فقه مأثور است که عین روایات امام رضا علیه السلام در آن آمده است نه به این معنی که از خود حضرت باشد.  
۲ – از فقه الرضا نقل شده است: چون خواستی به نماز بایستی با حال کسالت، خواب آلودگی، شتاب و لهو و بازی مایست، بلکه با آرامش و وقار نماز را به جای آور. و بر تو باد که (در نماز) خاشع و خاضع باشی و برای خدا تواضع کنی و خشوع و خوف را بر خود هموار سازی در آن حال که بین بیم و امید ایستاده باشی و پیوسته نگران و محترز باشی. پس، بسان بنده‌ای گریخته و گنجه‌کار که (بازگشته) در محضر مولایش ایستاده، در پیشگاه خدا بایست، پاهای خود را کنار هم نه و قامتت را راست نگهدار و به راست و چپ روی مگردان، و چنین بدان که گویی خدا را می بینی، که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند...» مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۱، حدیث ۷. به نقل از فقه الرضا، ص ۱۰۱، «باب الصلوات المفروضة».

۳ – «روایت شده که صدای آه و زاری إبراهيم عليه السلام از فاصله یک میلی (چهار هزار ذراع) شنیده می شد تا آن حد که خداوند او را به این کلام ستود که فرمود: «همانا إبراهيم، بردبار، بسیار آه کشنده و اتابه کننده به سوی خدا بود. [هود-۷۵]، در نماز صدایی مانند صدای دیگ جوشان از سینه او شنیده می شد. چنین صدایی از سینه سرور ما، رسول الله صلى الله عليه و آله، نیز شنیده می شد. و فاطمه علیها السلام در نماز از خوف خدا از حال عادی خارج می گردید و نفس وی به شماره می افتاد.» مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۱۵.»



قدری تفکر کن در حالات علی بن الحسین، و مناجات آن بزرگوار با

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۵۲

حضرت حق، و دعا‌های لطیف آن سرور که کیفیت آداب عبودیت را به بندگان خدا تعلیم می‌کند. من نمی‌گویم مناجات آن بزرگواران برای تعلیم عباد است، زیرا که این کلام بی‌مغز باطلی است که صادر شده از جهل به مقام ربوبیت و معارف اهل البیت، خوف و خشیت آنها از همه کس بیشتر بوده و عظمت و جلال حق در قلب آنها از هر کس بیشتر تجلی نموده، لکن می‌گویم باید بندگان خدا از آنها کیفیت عبودیت و سلوک إلى الله را تعلم کنند، وقتی ادعیه و مناجات‌های آنها را می‌خوانند لقلقه لسان نباشد، بلکه تفکر کنند در چگونگی معامله آنها با حق و اظهار تذلل و عجز و نیاز نمودن آنها با ذات مقدس.

و لعمر الحبيب که جناب علی بن الحسین از بزرگترین نعمتهایی است که ذات مقدس حق بر بندگان خود به وجودش منت گزارد و آن سرور را از عالم قرب و قدس نازل فرموده برای فهماندن طرق عبودیت به بندگان خود و **لَتُسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**.<sup>۱</sup> و اگر از ما سؤال شود که قدر این نعمت را چرا ندانستید و استفادت از این بزرگوار چرا نکردید، جوابی نداریم جز آن که سر خجلت به پیش افکنیم و به نار پشیمانی و تأسف بسوزیم، و در آن وقت پشیمانی نتیجه ندارد.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۶ (۱۳۹۳، ۷، ۲۷ / ۲۴ ذیحجه / یکشنبه)

ما نسبت به نماز برخی رویکردهای عرفی هم داریم، رویکردهای استحسانی هم داریم، الان مورد نظر ما رویکرد عرفانی است و از منظر امام ره.

در کتاب آداب الصلاة یک بحث تکبیر چهارگانه اذان را خواندیم.

۱ (۲۳۵) - «آن روز شما را از نعمتها می‌پرسند.» (تکاتر - ۸)

رسیدیم به بحث قیام که در ضمن آن فصل دوم در باب قیام روایات بسیاری در این باب را خواندیم. و فرمودند که تأمل در اعمال اهل بیت کنیم.

بعد ایشان موعظه حسنه ای می کند:

الان که فرصت دارید استفاده کن

### «در موعظه‌ای حسنه

ای عزیز، اکنون که فرصت است و سرمایه عمر عزیز **در دست است و طریق** سلوک **إلی الله** مفتوح است و درهای رحمت حق باز است و سلامتی و قوت اعضاء و قوا برقرار است و دار الزرع عالم ملک بر پا است، همتی کن و قدر این نعم الهیه را بفهم و از آنها استفاده نما و کمالات روحانیه و سعادات ازلیه ابدیه را تحصیل کن، و از این همه معارف که قرآن شریف آسمانی و اهل بیت عصمت علیهم السلام در بسیط ارض طبیعت مظلومه بسط دادند و عالم را

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۵۳

به انوار ساطعه الهیه روشن فرمودند تو نیز بهره‌ای بردار، و ارض طبیعت مظلومه خود را به نور الهی روشن کن و چشم و گوش و لسان و دیگر قوای ظاهره و باطنه را به نور حق تعالی منور کن و تبدیل این ارض ظلمانی را به ارض نورانی بلکه آسمان عقلانی کن: **يَوْمَ تُبَدِّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ** و **أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا**.<sup>۱</sup> در آن روز اگر ارض تو غیر ارض نشده باشد و به نور رب نورانی نگردیده باشد، ظلمتها و سختیها و وحشتها و فشارها و ذلتها و عذابها داری.

اکنون قوای ظاهره و باطنه ما مظلومه به ظلمتهای شیطانی است، و از آن ترسم که اگر با این حال باقی بمانیم، کم‌کم ارض هیولانی دارای نور فطرت متبدل شود به ارض سجّینی مظلومه خالی از نور فطرت و محجوب از همه احکام فطرت‌اللّٰهی. و این شقاوتی است که سعادت در دنبالش نیست و ظلمتی است که

۱ (۲۳۶) - «روزی که زمین به زمینی دیگر تبدیل شود.» (ابراهیم - ۴۸)

۲ (۲۳۷) - پاورقی ۱۵۶.

نورانیّت در عقب ندارد و وحشتی است که روی اطمینان نبیند و عذابی است که راحت در پی آن نیاید. **فَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ**. 'پناه می‌برم به خدای تعالی از غرورهای شیطانی و نفس اماره بالسوء.'»

شهید مطهری: این تعبیر که ليقوم الناس بالقسط، هدف نهایی نیست بلکه هدف وسطی است که دعوت به خدا می‌کند. اولش و آخرش خداست و تمام آن چه که در دین آمده است با خدا می‌بندند. در عین این که قرار است ساحت دنیایی و آخرایی ما را منعکس کند. ولی اصلش توحید است.

حضرت امام در جایی توضیح دارد:

حال که مقصد اصلی توحید است، از بین علوم اسلامی چه علمی مهم است؟ فلسفه و عرفان. چون دارد کمک می‌کند به این جنبه دین که تحقیق در توحید است.

بعد نکته ای می‌گوید: که اگر مقصود انبیاء را می‌دانستی، آن وقت قدر نماز را می‌دانستی. مقصود اصلی از تمام شرایع و ارسال رسل و سیاسات اجتماعیّه و... همه اش توحید و رسیدن به خداست. امام ره این را اسم آورده است و جالب است که اسم می‌آورد: حتی سیاسات هم برای رسیدن به توحید است.

«عمده مقصد و مقصود انبیاء عظام و تشریع شرایع و تأسیس احکام و نزول کتابهای آسمانی، خصوصاً قرآن شریف جامع که صاحب و مکاشف آن نور مطهر رسول ختمی صلی الله علیه و آله است، نشر توحید و معارف الهیه و قطع ریشه کفر و شرک و دوبینی و دوپرستی بوده، و سرّ توحید و تجرید در جمیع عبادات قلبیه و قالیه ساری و جاری است. بلکه شیخ عارف کامل، شاه‌آبادی، روحی فداه می‌فرمودند: عبادات اجراء توحید است در ملک بدن از باطن قلب.» اُسّ و اساس نماز از آن طرف است.

بیش از همه عبادات در نماز این توحید بروز دارد.

بعضی از اساتید می‌فرمودند: باید بدنت اَدایِ قلبت را در بیاورد. قلبت باید به سجده برود تا بدنت به سجده رود.

ماها باید از همین ظاهر شروع کنیم تا به باطن برسیم ولی حقیقت نماز آن است که گفته شد.

بالجمله، نتیجه مطلوبه از عبادات تحصیل معارف و تمکین توحید و دیگر معارف است در قلب. [سال قبل توصیه کردیم که حداق روزی یک نماز تلاش کنیم که حضور قلب داشته باشیم. این تلاش را داشته باشیم. وی اکثری به این شکل نماز می خوانند که رفع تکلیف باشد. باید سعی کنیم که یک نمازمان نماز باشد که کل روزمان را نمازی می کند. فلسفه تعدد وقت های نماز همین است.] و این مقصد حاصل نشود مگر آنکه حظوظ قلبیه عبادات را سالک استیفاء کند، [سالک حظّ قلبی ببرد، نه فقط حظّ بدنی.] و از صورت و قالب به حقیقت و لبّ عبور نماید، و واقف نشود در دنیا و قشر که وقوف در این امور خار راه سلوک انسانیت است.

و کسانی که دعوت به صورت محض می کنند و مردم را از آداب باطنیه باز می دارند و گویند شریعت را جز این صورت و قشر معنی و حقیقتی نیست، شیاطین طریق الی الله و خارهای راه انسانیتند، و از شرّ آنها باید به خدای تعالی پناه برد که نور فطرت الله را که نور معرفت و توحید و ولایت و دیگر معارف است در انسان منطفی می کنند و حجابهای تقلید و جهالت و عادت و اوهام را به روی آن می کشند، و بندگان خدای تعالی را از عکوف به درگاه او و وصول به جمال جمیل او باز می دارند و سدّ طریق معارف می نمایند، و قلوب صافی بی آرایش بندگان خدا را که حق تعالی با دست جمال و جلال خود تخم معرفت در خمیره آنها پنهان فرموده و انبیاء عظام و کتب آسمانی را فرستاده برای تربیت و تنمیه آن [تخم معرفت]، به دنیا و زخارف آن و جهات مادی و جسمانی و عوارض آن متوجه می کنند و از روحانیات و سعادات عقلیه منصرف می کنند، و حصر عوالم غیب و جنتهای موعوده را می نمایند به همان مأکولات حیوانیه و مشروبات و منکوحات و دیگر از مشتتهیات حیوانی.

این ها گمان کنند که حق تعالی این همه بسط بساط رحمت فرموده و با این همه تشریفات کتابها نازل فرموده و ملائکة الله معظم فروفرستاده و انبیاء عظام مأمور فرموده برای اداره کردن بطن و فرج، غایت معارفشان این است که بطن و فرج را در دنیا حفظ کن تا به شهوات آن در آخرت بررسی. آن قدری که اهمیت به جماع پانصدساله می دهند به توحید و نبوّات نمی دهند، و تمام معارف را مقدمه تعمیر بطن و فرج می دانند. و اگر حکیمی الهی یا عارفی ربّانی به روی بندگان خدا بخواهد دری از رحمت باز کند و ورقی از حکمت الهی

بخواند، از هیچ نسبت و بدگویی و فحش و تکفیری به او خودداری نمی‌کنند. این‌ها به طوری منغم در دنیا شدند و به شهوات بطن و فرج اهمیت

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۵۵

می‌دهند- **من حیث لا یشعرون** - که میل ندارند سعادت دیگری در دار تحقق موجود باشد جز شهوات حیوانی، با آن که اگر سعادت عقلیه هم در عالم باشد به بطن و فرج آنها ضرری نمی‌رساند.»

این سعادت عقلیه را هم قبول کن و سعادت بطن و فرج هم داشته باش.

این بر می‌گردد به مبلغ علم افراد که در همین حد است.

### در باب نیت

در باب نیست، در احکام فقهی آمده است که ابتدا نباید برای غیر خدا باشد که در غیر این صورت باطل است. اما مراتب و درجات نیت بر می‌گردد به اخلاص که هر چه اخلاص بیشتر شود، نیت هم بالاتر می‌رود.

متن

«فصل دوم یکی از مهمّات آداب نیت، که از مهمّات جمیع عبادات است و از دستورات کلّیه شامله است، «اخلاص» است.

و حقیقت آن، تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا، و صافی نمودن سرّ است از رؤیت غیر حق تعالی در جمیع اعمال صوریّه و لیبّیه و ظاهریّه و باطنیه [در روایت امام سجاد علیه السلام هست که خدایا من از هر لذتی که بدون ذکر بوده است استغفار می‌کنم. که این‌ها دومی راه نمی‌دهند، همه لذت‌هایشان خدایی می‌شود و در دل همین لذت، همه لذت‌ها را دارند. بعضی به گونه‌ای هستند که نمازشان و عباداتشان را نه برای بهشت و جهنم و... انجام نمی‌دهند ولی باز میگویند که هنوز اخلاص در کارم نیست.

نماز بدون اخلاص صحیح است ولی مقبول نیست و به لحاظ سلوکی باطل است.

انسان اخلاص را اگر پی بگیرد تا مقام فناء پیش می رود. بعضی میگویند: ما کجا و ولی خدا کجا؟ آن ها دلی دارند که هیچ کینه و شهوت و... ندارند ولی ما چی؟ آدم تا این فاصله را می فهمد، متوجه می شود که چقدر تفاوت هست. مخلصین را نگاه کنید که در او چیست؟ او با توحید خالص شده است. خیلی حسابش جداست.

## و کمال آن، ترک غیر

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۶۱

است مطلقا و پا نهادن بر انیت و انانیت و غیر و غیریت است یکسره. [ما گاهی اوقات عزت را برای خدا می دانیم ولی عملا در بعضی از جاها می بینیم که به این مسأله التزام نداریم.] قال تعالی: **اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ**.<sup>۱</sup> (خدای تعالی اختیار فرموده برای خویش دین خالص را.) و اگر یکی از حظوظ نفسانیّه و شیطانیّه در دین باشد، خالص نخواهد بود، و آنچه خالص نیست، حق تعالی اختیار نفرموده، و آنچه شائبه غیریت و نفسانیت دارد از حدود دین حق خارج است.

و قال تعالی: **وَمَا امْرُؤًا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّیْنَ**.<sup>۲</sup> [گاهی اوقات خدا خوشش می آید که بنده در سختی عبادت بیفتد و در خلوت عباداتی داشته باشد و گریه و زاری داشته باشد. ولی قاعده کلی این است که تا آنجا که ممکن است باید مخفی نگاه داشته شود. همیشه باید نسبت به نفس ظنین باشید که در غیر این صورت نفس یک وقت کار خودش را می کند. بله اگر وظیفه بود آن وقت هر چه شد انجام می دهیم ولو علنی. هیچ وقت نمی شود به نفس اطمینان کرد. مگر کسانی که به فناء ذاتی انسان دست پیدا کند و جزء مخلصین قرار بگیرد، که این هم یعنی خیلی راه هست و خیلی دور است.] و قال تعالی: **مَنْ كَانَ يَرْيِدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ**.<sup>۳</sup> و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله - علی ما نقل: «انما لكل امرئ ما نوى: فمن كان هجرته إلى الله و رسوله، فهجرته إلى الله و رسوله، و من كان هجرته إلى دنیا یصیبها أو امرأة ینکحها، فهجرته إلى ما هاجر

۱ (۲۴۳) - «آگاه باشید که دین خالص فقط از آن خداست.» (زمر - ۳)

۲ (۲۴۴) - «آنان مأمور نشده‌اند جز برای آنکه خدا را عبادت کنند در حالی که دین را برای او خالص کرده باشند.» (بنه - ۵)

۳ (۲۴۵) - «کسی که کشتزار دنیا را طلبد، از دنیا به او می‌دهیم و او را در آخرت بهره‌ای نخواهد بود.» (شوری - ۲۰)

إليه.» [در مورد نیت و تأثیر آن در انسان توضیح دادیم. نیت معنی است و آن معنی است که می آید در صحنه عمل. لذاست که نیت خیلی در اعمال انسانی اثر دارد. ممکن است کسی به سمت رسول الله برود ولی نه چون از خدا سخن می گوید، بلکه برای این که دارد می جنگد و خوب می جنگد و پیروز می شود و ما می توانیم بهتر به غنایم جنگی برسیم! او پیش رسول الله رفت ولی چگونه؟]

در عبادات باید بنیاد عبادات را با نیت بست. امام صادق علیه السلام در بحث اخلاص توضیحی می دهند که باقی ماندن بر عمل درست و اخلاص داشتن سخت تر از خود عمل است.]

و قال تعالى: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.<sup>۲</sup> و این آیه شریفه ممکن است متکفل جمیع مراتب اخلاص باشد: یکی هجرت صوری که به بدن واقع شود. و این هجرت اگر خالص برای خدا و رسول نباشد، بلکه برای حظوظ نفسانی باشد، هجرت الی الله و رسوله نیست. و این مرتبه اخلاص صوری فقهی است.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۷ (۱۳۹۳، ۸، ۱۸ / ۱۵ محرم / یکشنبه)

اخلاص اصلش برای مراحل باطنی است. گرچه مرحله ابتدایی آن در فقه مطرح شده است.

---

۱ - «بنا بر آنچه نقل شده رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود: برای هر کس همان چیزی است که نیت کرده است، پس هر کس مقصدش خدا و رسول او باشد، هجرتش به سوی خدا و رسول اوست، و کسی که هجرت او برای رسیدن به دنیا یا ازدواج با زنی باشد، هجرتش به سوی همان چیز است.» مستدرک الوسائل، «ابواب مقدمه العبادات»، باب ۵، حدیث ۵.

در اصول کافی بایی هست در باب اخلاص حدیثی هست که حضرت می فرماید: ابقاء بر اخلاص از خود عمل  
آشد است و بعد می فرماید: النية هي العمل.

موجود ارادی تا معنی برایش شکل نگیرد، تبدیل به تدبیر در صحنه عمل نمی شود. هر معنایی در نظر بگیرد ولو  
پایین ترین معنا را.

کاری که انجام می دهیم، بر اساس نیت انجام می دهیم، که انگیزه ماست. این باعث می شود موجودی که اینجوری  
است، ربات نیست که هیچ کاری انجام دهد و فعلی را به او دستور دهند. معنی است که تبدیل به فعل و سطح و  
ظاهر می شود.

بلکه می داند که اصل و اساس چیست؟ در اظهار بندگی نیت خیلی باید شدید باشد و بلکه هر لحظه عمق پیدا  
می کند.

اینجاست که بحث خلوص نیست معنی پیدا می کند که برای خداست.

در واجبات تعبدی باید نیت باشد، بله در واجبات توصلی نیت خیلی نیاز نیست. گرچه شریعت گفته است در  
واجبات توصلی هم نیت داشته باشید خوب است.

متن امام

### آداب الصلاة ص ۱۶۰ به بعد

«فصل دوم یکی از مهمّات آداب نیت، که از مهمّات جمیع عبادات است و از دستورات کلّیه شامله است،  
«اخلاص» است.

و حقیقت آن، تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا، [دین خیلی بر خدا محوری حساس است. تمام ادبیاتی  
که در دین هست، بر اساس خدامحوری است، تسلیم، توکل، توبه و... این خدا محوری باید به غلظت برسد تا  
انسان بشود بنده. اگر خدامحوری خیلی جدی گرفته شود، تمام علوم انسانی ما باید دست بخورد که خدا محوری  
جایگزین انسان محوری شود. دین قرار است کل جامعه انسانی را سر به آسمان و با خدا کند.] و صافی نمودن  
سرّ است از رؤیت غیر حق تعالی در جمیع اعمال صوریّه و لّبیّه و ظاهریّه و باطنیّه. و کمال آن، ترک غیر



است مطلقاً [این ها دیگر در رساله نوشته اند که اگر بنویسند انسان گرفتار می شود.] و پا نهادن بر اُتیت و انانیت و غیر و غیریت است یکسره. قال تعالی: **إِلَّا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ**.<sup>۱</sup> (خدای تعالی اختیار فرموده برای خویش دین خالص را.) و اگر یکی از حظوظ نفسانیّه و شیطانیّه [که تبدیل به شرارت می شود. که این شرارت به اسم دین کار کند بدتر از همه است.] در دین باشد، خالص نخواهد بود، و آنچه خالص نیست، حق تعالی اختیار نفرموده، و آنچه شائبه غیریت و نفسانیت دارد از حدود دین حق خارج است. [حضرت امام ره التفات دارند و در ص ۱۶۴ که بحث بعدی است مراحل اخلاص را گفته است. اخلاص مرحله اول را دارد ولی ممکن است بعداً اخلاص نداشته باشد، بعد جلو می رود می گوید: این گونه که دیدم که این ها جدای از خدا و.. دیده شدند، باید از این هم بگذرد، این اخلاص نفی اخلاص قبلی نیست، بلکه آن اخلاص هم پابرجاست. بعضی از آقایان راحت می گویند: فلانی شبهه عصمت دارد، چون خیلی محو ذات می کند. یعنی اصلاً خودش اینجا نماز جماعت می خواند بیست سال، آیت الله بروجردی که آمد جا را داده است به او. خود این شخص هم می داند که او از پس این کار بر نمی آید.

یکی از سروران آیت الله انصاری شیرازی: آن موقعی که ایشان رفت برای سخنرانی برای این که سد را بشکند و گویا اصلاً خودش نیست و خانواده اش نیست و قرار نیست زندان رود و... خیلی جرأت و اخلاص می خواهد که در آن زمان شاه اینچنین صحبت کند! خیلی مشکل بود.]

و قال تعالی: **وَمَا أَمْرٌ إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**.<sup>۲</sup> و قال تعالی: **مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ**.<sup>۳</sup> و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله - علی ما نقل: «أَنَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى: فَمَنْ كَانَ هَجْرَتَهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ مَنْ كَانَ هَجْرَتَهُ إِلَى دُنْيَا يَصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةً يَنْكَحُهَا،

۱ (۲۴۳) - «آگاه باشید که دین خالص فقط از آن خداست.» (زمر - ۳)

۲ (۲۴۴) - «آنان مأمور نشده‌اند جز برای آنکه خدا را عبادت کنند در حالی که دین را برای او خالص کرده باشند.» (بینه - ۵)

۳ (۲۴۵) - «کسی که کشتزار دنیا را طلبد، از دنیا به او می‌دهیم و او را در آخرت بهره‌ای نخواهد بود.» (شوری - ۲۰)

فهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.<sup>۱</sup> و قَالَ تَعَالَى: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.<sup>۲</sup> و این آیه شریفه ممکن است متکفل جمیع مراتب اخلاص باشد: یکی هجرت صوری که به بدن واقع شود. و این هجرت اگر خالص برای خدا و رسول نباشد، بلکه برای حفظ نفسانی باشد، هجرت الی الله و رسوله نیست. و این مرتبه اخلاص صوری فقهی است.

و دیگر، هجرت معنوی و مسافرت باطنی است که مبدأ آن، بیت مظلمه

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۶۲

نفس است، و غایت آن، خدای تعالی و رسول او است که آن هم به حق برگردد، زیرا که رسول بما هو رسول استقلال ندارد، بلکه آیت و مرآت و نماینده است، پس هجرت به او هجرت به حق است (حبّ خاصان خدا حبّ خدا است).<sup>۳</sup> پس، محصل معنای آیه شریفه، به حسب این احتمال، آن است که کسی که به مهاجرت معنوی و سفر قلبی عرفانی از بیت نفس و منزل انانیّت خارج شد و مهاجرت الی الله کرد بدون دیدن خود و نفسانیّت و حیثیّت خود، جزای او با حق تعالی است. و اگر سالک در سلوک الی الله یکی از حظوظ نفسانیّه را طالب باشد، و لو وصول به مقامات بلکه گرچه وصول به قرب حق که برای رسیدن خود به قرب حق باشد، این سلوک الی الله نیست، بلکه سالک خارج از بیت نشده، بلکه مسافر در جوف بیت است از گوشه‌ای به گوشه‌ای و از زاویه‌ای به زاویه‌ای.

[عالم ربانی به کسی گفته می شود که فقط به خدا دعوت می کند. ابن عربی می گوید: من بعضی از اولیاء الهی را دیده ام که گرفتار مکر الهی هستند. یعنی اهل کشف و شهود هستند ولی گرفتار مکر هستند. بعضی از این ها امور خارق العاده ای دارند مثل مرتاضان هندی حتی کشف ناب هم تلقی می شود. در بعضی از اولیاء این مکرها تبدیل

---

۱ - «بنا بر آنچه نقل شده رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر کس همان چیزی است که نیت کرده است، پس هر کس مقصدش خدا و رسول او باشد، هجرتش به سوی خدا و رسول اوست، و کسی که هجرت او برای رسیدن به دنیا یا ازدواج با زنی باشد، هجرتش به سوی همان چیز است.» مستدرک الوسائل، «ابواب مقدمه العبادات»، باب ۵، حدیث ۵.

۲ (۲۴۶) - پاورقی ۱۵.

۳ (۲۴۸) - مأخذ یافت نشد.

به شیطنت شده است و حتی تبدیل به جنایت شده است. بعضی ها واقعا اُنانیت است و نباید آن ها را کشف و شهود و سلوک دانست. این شهود و حقیقت نیست، بلکه از آن می بارد اُنانیت و... . معیار واضح است باید آن قدر خالص باشد که فقط خدا مطرح باشد. در امور روحی معنوی خیلی باید مواظب بود و به هر کسی تن نداد. خوشا به حال کسی که به جایی برسد که اصلا این ها مطرح نشود. یکی از معیارها هم هست. نوع تلقی ها و نوع بیان روشن می کند.]

آدم باید درونما را ببیند و به وسواس دچار نشود. اگر کسی بگوید که نقطه کوه این است و بگوید اینجا خیلی حساس است، او باید به آدم چه بگوید؟ یعنی تو باید متوجه باشی که اینجا حساس است ولی نباید این تبدیل به وسواس شود.

عقل یار خوشی است، حرکتش را کرده است ولی هیچگاه وسواس را همراه نکرده است. از آن حرکت و قانع نشدن و ناباوری نسبت به خود که از این من چیزی بر نمی آید. از دل هر اندیشه سلوکی باید حرکت در بیاید. اگر تبدیل به توقف و یأس شود خوب نیست. لذا اُنانیت ها خوبی نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۸ (۱۳۹۳، ۸، ۲۴ / ۲۱ محرم / شنبه)

سالک معمولاً اینچنین نیست و حظوظی در بین راه دارد، ولی معنایش این نیست که این حظوظ نباید باشد، بلکه باید بعدها از این ها فارق شود.

همان طور که علم حجاب است، ولی باید برود در دل علم تا بتواند آن را از حجاب بودن خارج شود. راه عبور از این حجاب رفتن به داخل آن است.

همچون راهی که از بین خانه ای گذشته است و برای رسیدن به مقصد باید از دل آن خانه گذشت تا بتوان به مقصد رسید.

سالک چاره ای ندارد که سلوک داشته باشد و در دل آن لذت هم ببرد ولی معنایش این نیست که رها کند و این کار رانکند ولی بداند منطق برتر چیست و این که باید خود خدا را خواست، و بعدها از این لذت هم دست بکشد.

« پس، محصل معنای آیه شریفه، به حسب این احتمال، آن است که کسی که به مهاجرت معنوی و سفر قلبی عرفانی از بیت نفس و منزل انانیّت خارج شد و مهاجرت إلى الله کرد بدون دیدن خود و نفسانیّت و حیثیّت خود، جزای او با حق تعالی است. و اگر سالک در سلوک إلى الله یکی از حظوظ نفسانیّه را طالب باشد، و لو وصول به مقامات بلکه گرچه وصول به قرب حق که برای رسیدن خود به قرب حق باشد، این سلوک إلى الله نیست، بلکه سالک خارج از بیت نشده، بلکه مسافر در جوف بیت است از گوشه‌ای به گوشه‌ای و از زاویه‌ای به زاویه‌ای. [این بیان ها تقریبا زوایای مخفی دل را می شکافد که ابتدا اصلا برای انسان ها معنی ندارد.]

پس، سفر اگر در مراتب نفس شد و برای رسیدن به کمالات نفسانیّه، سفر إلى الله نیست بلکه من النفس إلى النفس است، ولی سالک را برای سفر الی الله این سفر ناچار پیش آمد کند. [علم تا تبدیل به واقعیت شود طول می کشد. ثانیاً: تقیدات واقعی در نفس هست و ثالثاً بداند که هر چه دارد کم دارد، و خودش را متهم کند و امیر المؤمنین در چندجای نهج البلاغه می فرماید: مؤمن باید از نفس خودش بیزاری بجوید و خودش را متهم کند و چون ممکن است یأس بیاورد می فرماید: باید پر تلاش حاضر شود. خطبه ۱۷۶ و همچنین خطبه متقین. و البته در همه جا این ها را به فضل الهی بداند. گاهی تفضل می آید می بیند که چطور آن شخص را بالا می برد. تا تفضل می کند، یکی از جهات مخلص شدن این است که به شراب توحید خالص شده است. بنده می فهمد که از این سو نقص است و از آن سوست که کمال است. در قرآن آمده است که شما خودتان را تزکیه نکنید، هر چه هست از فضل الهی است. باد غیرت حق بوزد زیر و زبر می کند. تو چه کاره ای، همه چیز دست خداست، هر چه مدد دارد از خداست. به تعبیر امام سجاد علیه السلام: ما هر چه می کنیم باید بر شکرمان افزوده شود.] و جز کمال از اولیاء علیهم السلام نتواند کسی سفر ربّانی بی سفر نفسانی کند [یعنی سالک باید بگوید: الحمد لله من توانستم قید این مرحله را بردارم، نه تمام قیود را، لذا سفر نفسانی هم هست. آدم باید به جایی برسد که لذت مناجات حق را ببیند و بجشد و بگوید الحمد لله این خوب است ولی یک جایی هم باید برسد که خدایا من تو را

می خواهیم و این لذت را نخواهم. [، فقط این شأن برای کمال است، و شاید آیه شریفه **سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ**<sup>۱</sup> اشاره به این سلامت از تصرفات شیطانی و نفسانی باشد در جمیع مراتب سیر در لیالی مظلمه طبیعت، که برای کمال لیلۃ القدر است تا طلوع فجر یوم القیمة، که برای کمال رؤیت جمال احدیّت است و اما غیر آنها،] برای کمال هم لذت هست، ولی منطق ارتقاء یافته است. عبادتی که می کنند، لذتی می برند اما نه برای لذت کار می کنند. این فرق می کند با این که کسی برای لذت عبادت انجام می دهد. اهل بیت مجذوبان سالکی هستند که از ابتدا مطلوب و هدفشان خود خدا بوده است. که بر می گردد به عمق معرفت. [در جمیع مراتب سیر به سلامت نیستند، بلکه در اوائل امر هیچ سالکی از تصرفات شیطانیّه خارج نیست. [شیطان برای بعضی به عنوان ولیّ است. در بعضی انحراف ایجاد می کند و در بعضی یک القاء مختصر ایجاد می کند. که گاهی اوقات برخی از اولیاء الهی بعضی القاءات را شیطانی میدانند. حتی القاءاتی که میلی ایجاد نمی کند، گرچه گاهی القاءات میل شدید ایجاد می کند که این بر می گردد به زمینه هایی که در شخص وجود دارد.

القی فی امنیته، در فصوص یکجا قیصری بد معنی کرده است، منظور این است که: شیطان در آروزی انبیاء القاء می کند. این خصیصه عصمت است پس نمی تواند در خود آن ها هیچ دخل و تصرفی داشته باشد.

حتی شیطان وقتی خدمت نبیّ می رسد و صادقانه آنجا سخن می گوید. که حتی در این گونه موارد به صورت تمثلی هم نمی آید، چون حریمی برای شیطان نگذاشته است، لذا یا خود نبی اجازه می دهند که متمثل شود یا این که به صورت مادی متمثل شود. در مورد حضرت نوح هست که او آمد و می گفت که من به چند طریق مردم را گمراه می کردم.

در جریان حضرت موسی و یوشع بن نون جوانی که همراه ایشان بود آنجا که ماهی راهش را در آب گرفت و رفت و به به حضرت خضر رسیدند، علامه توضیحی دارد که ما انسانیه الا الشیطان، به این معناست که برای این ها مانع درست کرد نه این که در درون آن ها تصرف کرده باشد. [

پس، معلوم شد که این مرتبه از اخلاص - که سلامت از اول مرتبه سیر الی الله تا آخر مراتب آن که حصول موت حقیقی [فناء ذاتی] است بلکه تا پس از حیات

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۶۳

ثانوی حقانی که صحو بعد المحو [در فنای ذاتی] است - برای اهل السلوک و متعارف از اصحاب معرفت و ریاضت دست ندهد. و علامت این نحو از خلوص آن است که غوایت شیطان را در آنها راهی نیست و طمع شیطان از آنها یکسره بریده است، چنانچه در آیه شریفه فرماید از قول آن پلید: **فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ**.<sup>۱</sup> و در اینجا اخلاص به عین عبد نسبت داده شده نه به فعل عبد، [خود عبد مخلص شده است نه این که فعلش خالص شده باشد]. و این مقامی است بالاتر از اخلاص در عمل. و شاید حدیث معروف نبوی که می فرماید: «من اخلص لله اربعین صباحا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه»<sup>۲</sup> مراد جمیع مراتب اخلاص باشد، یعنی، اخلاص عملی و صفتی و ذاتی. و شاید هم ظهور در اخلاص ذاتی داشته باشد که مراتب اخلاص دیگر از لوازم او است.

و شرح این حدیث شریف و بیان مقصود از «ینابیع الحکمة» و کیفیت جریان آن از قلب به لسان، و مدخلیت خلوص در این جریان، و خصوصیت «اربعین صباح» از نطاق بیان در این رساله خارج است و محتاج به رساله ای جداگانه است. و رساله معروف به تحفة الملوك فی السیر و السلوک منسوب به عارف بالله مرحوم بحر العلوم است که عمده نظرش شرح این حدیث شریف است. و آن رساله لطیفه ای است، گرچه خالی از بعض مناقشات نیست، و لهذا بعضی آن را از آن بزرگوار نمی دانند، بعید هم نیست.

مرحوم قاضی می فرمود: این رساله ای خوب است فقط قسمت اذکار و تعدادش را توصیه نمی کنم و قابل قبول نیست.

۱ ( ۲۴۹ ) - « پس به عزّت تو قسم همه آنها مگر بندگان مخلص تو را گمراه خواهم کرد. » ( ص ۸۲ و ۸۳ )

۲ ( ۲۵۰ ) - « کسی که چهل صبح را برای خدا خالص گرداند، چشمه های حکمت از قلب او بر زبانش جاری شود. » بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۲، « کتاب

الایمان و الکفر »، « باب الاخلاص »، حدیث ۱۰. به نقل از عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹. ( با اندکی اختلاف ). همچنین این مضمون در منبع اخیر، ص

۲۴۹، حدیث ۲۵، نقل شده است.

## فصل سوم: مراتب اخلاص

۱- اخلاص فقهی، که باید با اخلاص باشد، نمازی اگر با چنین اخلاصی نباشد، اصلاً باطل است و قابل قبول نیست، نه این که قبول می شود ولی درست نیست. چنین نمازی اصلاً قبول نمی شود. چنین ریائی رفع تکلیف نمی کند.

« فصل سوم در بیان بعضی مراتب اخلاص است

به طریق اجمال به طوری که مناسب با وضع این اوراق است یکی از مراتب آن، تصفیه عمل است - چه عمل قلبی یا قالبی - از شائبه رضای مخلوق و جلب قلوب آنها، چه برای محمّدت یا برای منفعت یا برای غیر آن. و در مقابل این، اتیان عمل است ریاء. و این ریاء فقهی، و از همه مراتب ریاء پست تر و صاحب آن از همه مرئی ها بی ارزش تر و خسیس تر است. »

۲- نیت برای خداست ولی به داعی این که روزی زیاد شود. بعضی از آقایان گفته اند: چنین چیزی که برای مآرب دنیوی هم باشد باطل است، امام ره می فرماید: این را دیگر نباید در فقه وارد کرد. نیت وقتی برای خدا بود، گرچه به داعی دیگری باشد، این می شود داعی بر نیت یا داعی بر داعی. این در فقه نمی آید بلکه باید در بحث های سلوک بیاید. اهل الله این را قبول ندارند، نه به این معنی که فقها قابل قبول نیست، بلکه فقها قابل قبول است.

«مرتبه دوم، تصفیه عمل است از حصول مقصودهای دنیوی و مآرب زائله فانیه، گرچه داعی آن باشد که خدای تعالی به واسطه این عمل عنایت کند، مثل، خواندن نماز شب برای توسعه روزی، و اتیان صلاة اوّل ماه مثلاً برای سلامت از آفات آن ماه، و دادن صدقات برای سلامتی، و دیگر مقصودهای دنیوی. و این مرتبه از اخلاص را بعضی از فقهاء علیهم الرحمة شرط صحت عبادات [به گونه ای که مسقط تکلیف باشد] شمرده اند در صورتی که اتیان عمل برای رسیدن به آن مقصود باشد. و این، خلاف تحقیق است به حسب قواعد فقهیه، گرچه پیش اهل معرفت این نماز را به هیچ وجه ارزشی نیست و مثل سایر کسبهای مشروع است، بلکه شاید از آن نیز کمتر باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحله دوم اخلاص این است که: انسان کار را برای خدا می کند ولی مثلاً به امید زیاد شدن روزی. بعضی گفته اند که نماز این آقا هم باطل است در حالی که باطل نیست. این می شود داعی بر داعی. از جهت شرعی اشکالی ندارد، اما از نظر سلوکی، اشکال دارد. از جهت رساله ای و احکامی درست است.

مرتبه سوم:

کسی برای رسیدن به بهشت و... نماز بخواند. در روایات آمده است و حضرت امام اشاره می کند: کسی که برای حور و قصور و... بخواند، چنین کسی مثل اجیر است. «فتلک عبادة التجار» این به شکل اجیر گونه و تاجرانه دارد انجام می دهد. چنین کسی نمازش رفع تکلیف می کند ولی از جهت سلوکی ناقص است چون در واقع غیر از خدا را خواسته است.

«مرتبه سوم، تصفیه آن است از رسیدن به جنّات جسمانیّه و حور و قصور و امثال آن از لذات جسمانیّه. و مقابل آن، عبادت اجیران است، چنانچه در روایات شریفه است. و این نیز در نظر اهل الله چون سایر کسبها است، الّا آن که عمل این کاسب اجرتش بیشتر و بالاتر است در صورتی که قیام به امر کند و از مفسدات صوریه عمل را تخلیص کند.

مرتبه چهارم، آن است که عمل را تصفیه کند از خوف عقاب و عذابها [ی] جسمانی موعود. و مقابل آن، عبادت عبید است، چنانچه در

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۶۵

روایات است.<sup>۱</sup> و این عبادت نیز در نظر اصحاب قلوب قیمتی ندارد و از نطاق عبودیت الله خارج است. [یعنی واقعاً بندگی خدا نیست، بلکه از ترس جهنم است. تأکید می کنیم که از نظر فقهی این ها اشکالی ندارد، بلکه از نظر سلوکی مشکل دارد.] و در نظر اهل معرفت فرق نکند که انسان عملی را بکند از خوف حدود و تعزیرات در دنیا، یا خوف عقاب و عذاب آخرتی، یا برای رسیدن به زندهای دنیائی، یا برای رسیدن به زندهای بهشتی، در این

۱ ( ۲۵۱) - از جمله وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۵، «ابواب مقدّمه العبادات»، روایات باب ۹. و نیز اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱، «کتاب الایمان و الکفر»،

باب العبادة»، روایت ۵.



که هیچ یک برای خدا نیست، و داعی بر داعی امری است که مطابق قواعد فقهیه عمل را از بطلان صوری خارج کند، ولی در بازار اهل معرفت این متاع را ارزشی نباشد. [نکته: گاهی اوقات هم بهشت و هم جهنم برای اهل الله هم مطرح می شود. به این بیان: من اگر این کار را انجام می دهم و به بهشت می روم، به این خاطر که در بهشت خشنودی خداست، چون رضای الهی در آن هست، بهشت را مورد نظر قرار می دهد. اما کسانی که منطق توحیدی دارند، می گویند: خدا خوشش آمده است که این نعمت را به من داده است. گاهی یک خطا می کند خدا مشکلی را برایش پیش می آورد، از دل آن احساس میکند که خدا ناخشنود شد و این نعمت را از او گرفت.

با این منطق خیلی جاها می شود پیدا کرد. که در قرآن هست: «إِنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» که عذاب من است. اگر این باشد، بهشت و جهنم از منظر توحیدی مورد نظر قرار گرفته است. که مطلوبیت بهشت یا مورد خوف بودن جهنم به این خاطر است که مطلوبیت و مبعوضیت خدا مورد نظر است. این لطف هم در روایات اهل بیت هست و حضرت امام ره هم التفات دارد ولی الان به آن نپرداخته است.

اهل الجنة مع الجنة بالذات و مع الله بالعرض، اهل الله مع الجنة بالعرض و مع الله بالذات. اهل بهشت با بهشت خوش هستند ولی بالعرض با خدا هم هستند. ولی اهل الله در بهشت هستند، ولی مع الله بالذات است ولی مع الجنة بالعرض هستند. همان طور که در دنیا هم بود، خوش است به خود خدا، اولاً و به دنیا و زن و زندگی بالعرض. لذا اهل الله در بهشت جنت لقاء جنت رضوان دارند.

آن چه بوعلی در نمط ۹ اشارات بیان کرده است، خیلی ساده است آدم در عرض نیم ساعت می تواند کل متن های بوعلی را بخواند، ولی در آن نکته هایی هست، منطقی هم آیات و روایات هست، ایشان در همانجا گفته است و همه این آیات و روایات در متن های بوعلی هست. می گوید: عابد هم خواهان عبادات است و عارف هم خواهان عبادات است، آن طالب بهشت است و این طالب خدا. عابد و زاهد مرحوم من وجه، ولی مرحوم بودن کجا و اصل سعادت انسان و کمالات معنوی که اصلش توحید است کجا؟!]

مرتبۀ پنجم، تصفیه عمل است از رسیدن به سعادات عقلیه و لذات روحانیّه دائمه ازلیّه ابدیه و منسلک شدن در سلک کروبیین و منخرط شدن در جرگه عقول قادسه و ملائکه مقربین.

[این بیان امام ناظر به فیلسوفان است. که سعادت را رسیدن به حقایق معنویه می دانند. سوال: حقایق معنویه اصل است یا رسیدن به خود خدا؟ امام: کسانی که قوی شده اند باید بگویند که من نمی خواهم به سعادات معنویه برسم، بلکه می خواهم به خود خدا برسم.

این که فلاسفه گفته اند، معاد معنوی است.

یکی از توصیه های آقایان این است: خیلی غرق جزئیات نشوید. مثلاً: بگومگوهای خانوادگی که این این را گفت و آن این را گفت و.... که تمام حب و بغض و... و همه چیزهایمان را خرج این ها می کنیم! این گونه نباشیم.

باید در جزئیات تدبیر کرد و به دنبال اصل بود. از جزئیات باید در رفت و به حقایق کلی تر رسید.

اصلاً یکی از فلسفه های غیبت نکردن در روایات همین است که نباید خیلی غرق جزئیات شد. در عین حالی که ممکن است شخصی مرتکب خلاقی شده باشد.

مؤمن به ایمانش عمل کند خداوند متعال به او فراستی می دهد که به وقتش با یک نگاه می فهمد و نیازی به شنیدن غیبت ندارد.]

و در مقابل آن، عمل نمودن برای این مقصد است. و این درجه گرچه درجه بزرگ و مقصد عالی مهمی است، و حکماء و محققین به این مرتبه از سعادت خیلی اهمیت دادند و برای او ارزش قائل شدند، ولی در مسلک اهل الله این مرتبه نیز از نقصان سلوک و سالک آن نیز کاسب و از اجیران به شمار می رود، گرچه در متجر و مکسب با سایرین فرقه ها دارد.

و در ازاء این مرتبه که مرتبه ششم است تصفیه آن است از خوف عدم وصول به این لذات و حرمان از این سعادات. و در مقابل، عمل برای این مرتبه از خوف است. [کسی که نماز می خواند به این نیت که نکند من به این مرحله از سعادات عقلیه نرسیم.] و این نیز گرچه مرتبه عالیّه ای است و از حدّ اشتباهی امثال نویسنده خارج است، ولی در نظر اهل الله این نیز عبادت عبید است و عبادت معلّل است. [آدم هر چه این ها را می خواند باید به آدم تشنگی بدهد. عرض کردم که مؤمن خودش را متهم می کند در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه و همچنین در خطبه همام.

دستورات سلوکی در این خطبه های حضرت امیر پخش است مخصوصاً خطبه ۱۷۶.]

مرتبه هفتم، تصفیه آن است از وصول به لذات جمال الهی و رسیدن به بهجت‌های انوار سبحات غیر متناهی که عبارت از جنت لقاء [یعنی: رسیدن به حق و لذت بردن از حق. که فرحه‌ی لقاء در روایات آمده است. لذت مناجات و لقاء حق.]، است. و این مرتبه، یعنی جنت لقاء از مهمّات مقاصد اهل معرفت و اصحاب قلوب است [در عبادت نباید طالب لذات لقاء الهی بود، بلکه باید طالب خود الله بود.

نکته: در عین حالی که انسان طالب لذت نباید باشد، ولی لذت بر جای خودش باقی است نه این که لذتی نیست. و دست آمال نوع از آن کوتاه است، و اوحدی از اهل معرفت به سعادت این شرف مشرّفند، و اهل حبّ و جذبه از کمال اهل الله و اصفیاء الله هستند، و لکن این [طالب لذت لقاء الهی بودن] کمال مرتبه کمال اهل الله نیست، بلکه از مقامات معمولی سرشار آنها است. و این که در ادعیه، مثل مناجات شعبانیه، حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاهرینش این مرتبه را خواسته یا اشاره به داشتن آن نموده، نه آن که مقامات آنها منحصر به همین مرتبه است،

چنانچه مرتبه هشتم که در ازاء این مرتبه است و آن عبارت است از تصفیه عمل از خوف فراق نیز از کمال مقامات کمال نیست، و این که جناب امیر المؤمنین «کیف اصبر علی فراقک» گوید از مقامات معمولی سرشار او و مثل او است.

بالجمله، تصفیه عمل از این دو مرتبه نیز در نزد اهل الله لازم است، و عمل با آن معلّل و از حظوظ نفسانیّه خارج نیست [که از آن تعبیر شده است به تتمه اینّیت که هنوز باقی مانده است و در بحث‌های منازل فقط در آن ۱۰ منزل آخر است که دیگر این تتمه اینّیت باقی نمانده است.]، و این کمال خلوص است.

و پس از این، مراتب دیگری است که از حدود خلوص خارج و در تحت میزان توحید و تجرید و ولایت [مقامات نهایی سلوک است که می شود خود خدا و خود خدا دارد حکومت میکند و در این مقام دیگر تتمه اینّیت باقی نمانده است.] است که بیان آن اینجا مناسب نیست.»

در مرحله ۸۰ تا ۹۰ که منازل است که حالت احوالی دارد، همانجا باز تتمه اِنِّیت هست که باید به ده منزل آخر رسید تا تتمه اِنِّیت برداشته شود.

برای مخلصین دیگر بحث خلوص مطرح نیست، اما برای خودش عرض عریض دارد. در اینجا دیگر خالص کردن معنی ندارد.

تا فناء ذاتی روی ندهد، خلوص جا دارد،

حضرت امام ره خوب منازل را خوانده و می گفته است و در لابلای بحث های اخلاقی اش این ها را می گفتند و خودشان می گفتند که من بر اساس این منازل می گویم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۰ (۱، ۰، ۱۳۹۳ / ۲۸ محرم / شنبه)

### بررسی بعضی از آفات اخلاص

در مورد اخلاص مطالبی را خواندیم، فصل ۵، ص ۱۷۳ حضرت امام ره به آن اشاره می کند که مسأله توقع ثواب داشتن و همچنین مسأله استکثار عمل را دیدن، این دو را حضرت امام ره پرداخته است به صورت ویژه و ناخودآگاه نفس تا کمی انسان به این کارها می رسد، گرفتار می شود این از آفات نفس است و برای کسی که می خواهد در این طریق باشد آفت است.

بزرگوار مردی بود که از ابتدا اهل عبادت و نماز جماعت و... جوری صحبت می کرد که گویا بهشت برای خودش است و نسبت به دیگران ترفع می ورزید.

حضرت امام ره می فرماید که این زیر سر معرفت است، یعنی معرفتشان پایین است ولی اگر کسی توحید افعالی را خوب فهمیده باشد هیچ عملی را به خودش نسبت نمی دهد.

خیلی از حقایق بند به حق است، همه چیز را او می دهد

## فصل پنجم: ذکر بعض درجات اخلاص

«فصل پنجم اکنون که رشته سخن بدینجا رسید ناچارم از ذکر بعض درجات دیگر اخلاص به طوری که مناسب این مقام است.

یکی از درجات اخلاص، تصفیه عمل است از رؤیت استحقاق ثواب و اجر. و در مقابل آن، شوب آن است به طلب اجر و رؤیت استحقاق مزد و ثواب. و این از یک مرتبه اعجاب به عمل خالی نیست، که سالک باید خود را از آن تخلیص کند. و این رؤیت استحقاق از نقصان معرفت به حال خود و حق خالق تعالی شأنه است، و این نیز از شجره خبیثه شیطانیه است که به رؤیت خود و عمل خود و انانیت و انانیت برگردد. [این انانیت را جز عرفاء هر که مطرح می کند خیلی رقیق می گویند، اما آن معنای غلیظش را عرفاء پرداخته اند که خیلی ریشه دارد و در روایات ما خیلی عرض عریضی دارد. یک دوره ای آدم یک کاری را انجام می دهد که سطح اولش برای خداست. مثلاً می رود تبلیغ، بعد در تبلیغ می بیند که گهگاهی این کرّ و فرّ در سخنرانی هم برای خودش حظّ و لذّی دارد، که این می شود آفت. یا گهگاهی کارش را از ابتدا تا آخر می کند ولی در آخر وقتی می بیند که کسی از او تعریف می کند خوشحال می شود، این نشان میدهد که یک نوع خلیطی هنوز در دلش هست. لذا امیرالمومنین علیه السلام در دوجای نهج البلاغه می فرماید که مؤمن همیشه خودش را متهم می کند.] بیچاره انسان تا در حجاب رؤیت اعمال خویش است و آن را از خود می داند و خود را متصرف در امر می داند، از این مرض نجات پیدا نکند و به این تصفیه و تخلیص نائل نگردد. پس، سالک باید جهد کند و با ریاضات قلبیه [مباحث توحید در مراتب عمل را ببیند و بگوید: اراده من به نفس همین اراده، اراده حق تعالی هم هست.

کسی که می خواهد از نفس اماره خلاص شود روزی ۷ مرتبه صبح و ۷ مرتبه شب بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم، لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم. که می خواه چه کار کند؟ می خواهد این را با تکرار از ساحت زبان به قلب برساند. آدم باید به قلب بفهماند که تو حول و قوه ای نداری مگر حول و قوه خدا.

بسیاری از کسانی که در حال سلوک اند می بینند که بندگی و عبودیت با انانیت قابل جمع نیست. و تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام هست: «سَيِّئَةُ تَسْوُكٍ خَيْرٌ مِنْ حَسَنَةِ تَعَجُّبٍ» طاعت نتوان کرد، گناه هم هوس است.

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام آمده است: رجلی از عباد بنی اسرائیل که برای خودش موقعیتی پیش خدا داشت و قومش. قربانی را برای خدا فرستاد، دید علامت قبول نیامد. به خودش تشر زد، گفت: هر چه هست زیر سر توست. گفت: تو حتما در قربانی ات مشکل داشتی که این قربانی است قبول نشد. اینجا ندا آمد: ذمک لنفسک افضل من عبادتک اربعین سنه. 'مؤمن اگر مؤمن حقیقی باشد، خدا هر چه برایش می کند خیر است. حتی اگر نماز شبش هم قضا می شود برایش خیر است.

ریاضات قلبیه یعنی: آن لحظه ای که دارد این فکر می آید که: من کار کردم و ... همانجا بجنگد. نجوا را شنید مثل این باشد که گناه کرده است. نه گناه متعارف، بلکه گناه سلوکی. ما بعضی را داریم برای حفظ ایمان تا شیطان می خواهد بیاید همانجا می جنگد و همانجا لعن شدید نسبت به شیطان دارد. شرط این قضیه هم این است که به تعبیر امام صادق علیه السلام همان طور که دو چشم در بیرون دارد، دو چشم در درون هم داشته باشد که تا ندا و وسوسه ای می آید بشنود و رصد کند و به جنگ با آن پردازد.

آدم تا خطا می کند قدرت عروجش را از دست می دهد. و سلوک عقلی و عرفانی به قلب بفهماند [گوش جان را می گیرید و نزد حق می آوریم و از طرفی یک شلاقی هم دست می گیریم تا توجه نفس از خدا برگشت، بر آن می نوازی تا حواسش به سمت خدا باشد. به او می فهماند که حواسش به سمت خدا باشد. [که جمیع اعمال از موهبات و نعمتهای الهیه است که حق تعالی به دست بنده اجرا فرموده. [نه این که تو کار نکردی و اراده نکردی و... بلکه همه این ها بوده ولی به توفیق الهی بوده است.

تا عجب می آید بنده را می اندازد. نفس اگر می خواهد عروج کند، باید بنده باشد تا عروج کند. [و چون توحید فعلی در دل سالک جای گزین شد، عمل را از خود نداند، پس طلب ثواب نکند بلکه ثواب را تفضل و نعم را ابتدایی داند. [در بعضی از روایات هست که تمام نعم الهی ابتدایی است و هیچ کدام از نعم استحقاقی نیست. که از حضرت سجاد علیه السلام چند روایت در این زمینه دارد.]

---

۱ - « ۳- عَنْهُ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ إِنَّ رَجُلًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَبْدَ اللَّهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ قَرَّبَ قُرْبَانًا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَقَالَ لِنَفْسِهِ مَا أَتَيْتُ إِلَّا مِنْكَ وَمَا الذَّنْبُ إِلَّا لَكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهِ ذَمُّكَ لِنَفْسِكَ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَتِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. »

و در کلمات ائمه اطهار علیهم السلام، خصوصا صحیفه سجّادیّه همان صحیفه نورانیّه الهیّه که از سماء عرفان عارف باللّه و عقل نورانی سیّد ساجدین نازل شده برای خلاص بندگان خدا از سجن طبیعت و فهماندن ادب عبودیت و قیام در خدمت ربوبیت، این لطیفه الهیّه بسیار مذکور است، چنانچه در

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۷۴

دعای سی و دوم عرض کند: «فلک الحمد علی ابتدائك بالنعم الجسام و الهامک الشکر علی الاحسان». و در جای دیگر گوید: «نعمک ابتدا و احسانک التفضل». و در مصباح الشریعة<sup>۳</sup> فرماید: «و ادنی حدّ الاخلاص بذل العبد طاقته، ثم لا يجعل لعمله عند الله قدرا فيوجب به علی ربّه مكافاة لعمله»<sup>۴</sup>.

[ما در کارهای خودمان که به پای امیر المؤمنین علیه السلام نمی رسیم، این ها با خداوند متعال که اصلا چنین برخورد نکرده اند.] [خداوند متعال نظام احسن را جوری قرار داد که هر کار خیری خیر را به دنبال خود دارد. هر کاری که می کنیم به حول و قوه الهی است. هر مددی که می دهد سبب می شود که ایمان قوی شود. حتی در نفس اراده من اراده حق هم هست. تا این را بگوییم چی در می آید؟ یعنی همه جا الهی شده است. البته نه به معنای جبر، بلکه در اراده ما این همه حقایق خوابیده است.

اصلا معنای وجود فقری این است که: هر حکمی را می خواهید به مخلوقی بدهید، اولاً باید به خدا نسبت داد.] درجه دیگر اخلاص، تصفیه عمل است از استکثار و خوشنودی به آن و اعتماد و دلبستگی بدان. و این نیز از مهمّات سلوک سالک است که او را از قافله سالکان إلی الله باز دارد و به سجن مظلّم طبیعت محبوس کند. و

---

۱ ( ۲۶۴) - «... پس ستایش فقط تو راست از آنکه به بخشش نعمتهای بزرگ ابتدا کردی و سپاسگزاری بر احسانت را (به من) الهام فرمودی.» صحیفه

سجّادیّه، دعای سی و دوم.

۲ ( ۲۶۵) - از جمیع احسانک تفضل، و از کلّ نعمک ابتدا صحیفه سجّادیّه، دعای دوازدهم.

۳ - انصافا کتاب زیبایی است ولی منسوب به امام صادق علیه السلام است ولی برای خود حضرت نیست، گرچه مضامینش با مضامین اهل بیت علیهم السلام بسیار نزدیک است.

۴ ( ۲۶۶) - «کمترین میزان اخلاص این است که بنده تمام توان خود را (برای خوشنودی خداوند) به کار گیرد و کار خود را نزد خداوند در خود پاداشی نداند که آن را بر پروردگار خود فرض شمرد.» مصباح الشریعة، «الباب السّادس و السّبعون، فی الاخلاص».

این نیز از شجره خبیثه شیطانیّه روید [انانیت]، و از خود خواهی است که از ارث شیطانی می‌باشد که **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** گفت و این از جهل انسانی است به مقام خود و مقام معبود جلّت عظمت.

اگر بیچاره ممکن، مقام نقص و عجز و ضعف و بیچارگی خود را بداند و مقام عظمت و بزرگواری و کمال حق را بشناسد، هرگز عمل خود را بزرگ نبیند و خود را قائم به امر محسوب ندارد. بیچاره، عملی را که در بازار دنیا برای یک سال او بیش از چند تومان ارزش قائل نیستند<sup>۲</sup> اگر از صحت و اجزاء آن مأمون باشند، از دو رکعت آن توقّعیهای غیر متناهی دارد. این خوشنودی و استکثار عمل است که مبدأ بسیاری از مفسد اخلاقی و اعمالی است که ذکرش به طول انجامد.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۱ (۲، ۰، ۱۳۹۳ / ۲۹ محرم / یکشنبه)

بعضی اگر تمام عمرشان هم عبادت کنند، باز خودشان را بدهکار می‌دانند و گویا هیچ کار نکرده‌اند.

«در احادیث شریفه بدین مطلب اشاره فرموده‌اند، چنانچه در کافی شریف

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۷۵

سند به حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما رساند:

---

۱ ( ۲۶۷) - «مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای.» (اعراف - ۱۲، ص - ۷۶).

۲ - به سال ۱۳۲۱ ه ش این کتاب نوشته شده است.



—انه قال لبعض ولده:

یا بنی، علیک بالجدّ، [در کار عبادت پر جنب و جوش و پر تلاش باش. و تصمیم بگی خوب عبادت کن. درست مثل کسی که یک کار روزانه برای خودش تعیین می کند.] و لا تخرجنّ نفسک من حدّ التّقصیر [یعنی هیچ وقت نگوئی که من در عبادت کوتاهی نکرده ام. ما عبادت خدا را می کنیم در حد خودمان و هیچ گاه آن گونه که در حق خداست نمی توانیم خدا را عبادت کنیم!] فی عبادة الله عزّ و جلّ و طاعته، فانّ الله لا یعبد حقّ عبادته. [این ها دستورات سلوکی است و این گونه تذکرات در رساله عملیه نمی آید و نباید هم بیاید. بنده دیدم و در گزارشات احوالات بزرگان دیده ام که عبادت ها با سوز و گدازها انجام داده اند و در آخر هم می گویند که کاری که نکرده ایم.

لازمه عبادت صحیح، معرفت کامل است. وقتی اولیاء الهی اظهار عجز کرده اند، دیگر حال ما روشن است.]

—و قال [الامام کاظم] علیه السلام فی حدیث آخر: کلّ عمل ترید به الله عزّ و جلّ فکن فیهِ مقصراً عند نفسک، [کل عمر را انسان عبادت کند، باز هم باید خود را نزد نفسش مقصر بداند. این عند نفس، خیلی معنی دارد. تا آدم احساس کند کسی هست، راه رفتنش فرق می کند. احساس می کند کسی شده است. در حالی که هیچ نیست. در روایات هست که مومن باید خودش را متهم کند.] فانّ الناس کلّهم فی اعمالهم فیها بینهم و بین الله مقصرون الاّ من عصمه الله عزّ و جلّ. [این هم به این معنی نیست که معصومین حق عبادت خدا را به جا آورده اند. اولاً غیر معصوم خلل هایش زیاد. اما معصوم کسی است که با شراب توحید سیراب است، همه امور را از خدا میداند نه این که حق عبادت را به جا آورده باشد.]

---

۱ ( ۲۶۸ ) — «امام موسی بن جعفر علیهما السلام به فرزندانش فرمود: پسرکم، بر توست که (در عبادت خدا) بکوشی، و هرگز خود را از تقصیر در عبادت و طاعت خدای عزّ و جلّ مبراً بدان، که همانا خدا آن چنان که حقّ اوست عبادت نمی شود.» اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۶، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاعتراف بالتقصیر»، حدیث ۱.

۲ ( ۲۶۹ ) — «همان جناب علیه السلام فرمود: در هر کاری که با آن خداوند عزّ و جلّ را اراده می کنی، در انجام آن (آن چنان که باید) خود را مقصر بدان که همانا همه مردم جز آن کس که خداوند عزّ و جلّ مصونش بدارد در کارهایشان بین خود و خدا مقصرند.» منبع پیشین، حدیث ۴.

-و عنه عليه السلام: لا تستكثروا كثير الخير.<sup>۱</sup> [حضرت امام ره با این کار عظیمی کرده است که کل جهان را به سمت معنویت کشانده است، قبل از امام ره می گفتند که دین به زباله دان تاریخ رفت و بعد از ایشان علم به همه ساحت ها راه پیدا کرده است. از ایشان بپرسید شما چه کار کردید؟ می گوید: من هیچ کار نکرده ام و همه اش فضل الهی بوده است.]

-و در صحیفه کامله در وصف ملائكة الله فرماید: الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَزَفُّ إِلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ: سبحانك، ما عبدناك حقَّ عبادتك.<sup>۲</sup> ای ضعیف، جایی که رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله که اعرف خلق الله است و عمل او از همه کس نورانی تر و با عظمت تر است اعتراف به عجز و تقصیر کند و ما عرفناك حقَّ معرفتك و ما عبدناك حقَّ عبادتك<sup>۳</sup> گوید و ائمه معصومین علیهم السلام آن طور در محضر مقدس اظهار قصور و تقصیر

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۷۶

کنند، از پشه لاغری چه خیزد؟<sup>۴</sup> آری، آنها مقام معرفتشان به عجز ممکن و عزت و عظمت واجب تعالی شأنه اقتضا می کرد آن اظهارات و اعترافات را. [تمام اظهار عجز اهل بیت فرق بین نامحدود و محدود است.]

ما بیچارگان از جهل و حجابهای گوناگون به گردن فرازی برخاستیم و خودفروشی و عملفروشی کنیم. سبحان الله! چه کلام صادقی است فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام که می فرماید: «عجب المرء بنفسه احد حساد عقله.»<sup>۵</sup> [بنده خدایی حساب کرده بود و گفته بود در فلان مسأله کسی به پای من نمی رسد. به این استدلال کل جهان را جمع کنید به پای ایران نمی رسد، کل ایران را جمع کنید به قم نمی رسد. در قم هم کسی به پای این جمع نمی رسد، در این جمع هم که من اول هستم. ولی واقعیت این است که هر کس هر کمال بیشتری دارد، عجز بیشتری هم دارد. چون می فهمد که از خودش نیست. به هزار و یک دلیل.] این از بی عقلی نیست که شیطان امر

۱ ( ۲۷۰ ) - «خیر بسیار را زیاد بشمارید.» (عبادت و طاعت خدا هر چه هم زیاد باشد اندک است.) اصول کافی، ج ۳، ص ۳۹۴، «کتاب الایمان و الکفر»، باب استصغار الذنب، حدیث ۲، ج ۴، ص ۱۹۶، «باب محاسبة العمل»، حدیث ۱۷.

۲ ( ۲۷۱ ) - «چون کسانی به جهنم نظر کنند که چگونه به سوی اهل معصیت تو می خروشد، گویند: تو منزهی، ما تو را آنچنان که حق عبادت توست عبادت نکردیم.» صحیفه سجادیه، دعای سوم.

۳ ( ۲۷۲ ) - «آنچنان که حق شناخت توست تو را نشناختیم، و آن گونه که حق پرستیدن توست تو را نپرستیدیم.» مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۶، «کتاب الایمان و الکفر»، باب الشکر.

۴ ( ۲۷۳ ) - «جایی که عقاب پر بریزد- از پشه لاغری چه خیزد.» امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۵۷۹. بدون ذکر نام شاعر.

۵ ( ۲۷۴ ) - «خود بینی رشک برنده به عقل است.» نهج البلاغة، فیض الاسلام، ص ۱۱۷۲، «حکمت» ۲۰۳.

ضروری را بر ما تعمیمه کند [ما را به کوری یزند] و ما در میزان عقل به سنجش آن برنخیزیم؟ [وقتی تمام اعمال ما به پای دو رکعت نماز امیر المومنین علیه السلام نمی رسد، ایشان این گونه اظهار عجز می کند، پس ما باید به طریق اولی اظهار عجز داشته باشیم.

هر عالمی خصوصاً عالم ربانی همیشه در معرض این مشکل هست از مراجعه عموم مردم گرفته تا اظهار ارادت ها و لطف هایی که به او می کنند و....

علامه جعفری را یک وقت اساتید دانشگاه دعوتشان کردند برای صحبت برای اساتید دانشگاه. در این اثناء راه یک پیرمرد عادی آمد از ایشان دعوت کرد برای ده روز روزه، بعد رفت برای اساتید صحبت کند خواست سوره قدر را بخواند دید بسم الله الرحمن الرحیم را گفت، دید هر چه کرده است سوره یادش نمی آید.

برخی از عالمان را می شناسم که گاهی یک بحث جزئی فقهی را می توانست ده جلسه روی آن بایستد و آن قدر ذهنش کر و فر داشت که دیگران دو دقیقه مطرح می کردند. بعد خدا او را به دردی دچار کرد که به جزع و فزع افتاد و او فهمید که این مشکل از عجبی بوده است که پیدا کرده است. لذا با خدای خودش عهد کرد که: خدایا تو مرا نجات بده و من اجازه نمی دهم که ذره ای از این کتاب های من چاپ شود.

بسیاری از کسانی که اهلش هستند خدا به آن ها تفضل می کند و بعضی چیزها را به آن ها نشان می دهد. مثلاً در مورد حضرت یونس تفضل حق بود که او را در دل ماهی انداخت. که او را متوجه کند نباید قومت را بدون اذن الهی رها کنید.

کسی که به صورت درست در سلوک است، اولین چیزی که به او می فهمانند این است که همه چیز از خداست. [ما خود بالضرورة می دانیم که اعمال ما و همه بشر عادی بلکه همه ملائکة الله و روحانیین در میزان مقایسه با اعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی سلام الله علیهم قدر محسوسی ندارد] [یک معیار در بیانات اهل بیت هست که: در امور معنوی به بالاتر نگاه کنید و در امور مادی به پایین تر نگاه کنید. این اندیشه دینی ماست برای تثبیت اندیشه قناعت.] و به هیچ وجه در حساب نیاید، آنگاه، اعتراف به تقصیر و اظهار عجز از قیام به امر از آن بزرگواران متواتر بلکه فوق حد تواتر است. این دو قضیه ضروری به ما نتیجه می دهد که باید به هیچ یک از اعمال خود خوشنود نباشیم، بلکه اگر به قدر عمر دنیا به عبادت و اطاعت قیام کنیم، خجل و شرمسار

باشیم و منفعل و سرافکنده باشیم، مع الوصف، چنان شیطان در قلب ما متمکن شده و حکومت بر عقول و حواس ما می کند که از این مقدمات ضروریّه نتیجه نگرفته بلکه احوال قلوب ما به عکس است.

آن سروری که یک ضربت یوم‌الخندقش به تصدیق رسول الله (ص) افضل از جمیع عبادات جن و انس است<sup>۱</sup> با آن همه عبادات و ریاضات که علی بن الحسین، که ابد خلق الله است، اظهار عجز می کند که مثل او باشد،<sup>۲</sup> اظهار عجز و تذللش و اعتراف به قصور و تقصیرش از ما بیشتر و

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۷۷

بالا تر است. رسول خدا که علی مرتضی و جمیع ما سوی الله بنده درگاه اویند و ذره خور خوان نعمت معارفش هستند و متعلّم به تعلیم او هستند، آن طور قیام به امر می کند. پس از خلعت نبوت ختمیه، که تمام سیر دایره کمال و لبّنه اخرای معرفت و توحید است، ده سال در کوه حرا بر پا می ایستد و قیام به اطاعت می کند تا آن که قدمهای مبارکش ورم می کند و خدای تعالی بر او آیه فرومی فرستد: **طه، ما انزلنا علیک القرآن لتَشْقَى.**<sup>۳</sup> ای طاهر هادی، ما قرآن بر تو فرو نفرستادیم که به مشقت بیفتی، تو پاکیزه و هادی هستی، اگر مردم اطاعت تو نکنند، از نقص و شقاوت آنها است نه نقصان سلوک یا هدایت تو، مع ذلک، عجز و قصور خود را اعلان می فرماید.

[با چنین حسن و ملاحظت اگر اینان بشرند \*\*\* زاب و خاک دگر و نقش نگار دگرند]

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۲ (۱۰۷) (۱۳۹۳، ۹، ۱۵ / ۱۳ صفر / شنبه)

۱ (۲۷۵) - لضربة علی يوم الخندق خير من عبادة الثقلين. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲، «تاریخ امیر المؤمنین».

۲ (۲۷۶) - «... من يقوى على عبادة علی بن أبی طالب؟» بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۵، «تاریخ علی بن الحسین»، باب ۵، حدیث ۶۵.

۳ (۲۷۷) - (طه - ۱ و ۲)

نقل داستان امام سجاد علیه السلام با عبدالملک بن مروان

«سید بن طاوس قدس سرّه از جناب علیّ بن الحسین حدیثی نقل کنند که ما این رساله را متبرک به آن می‌کنیم، گرچه قدری طولانی است، ولی چون شرح بعضی حالات آن سرور است، شامّه ارواح از آن متعطر شود و ذائقه قلوب از آن متلذذ گردد.

عنه قدس سرّه فی فتح الابواب باسناده عن الزّهری، قال: دخلت مع علیّ بن الحسین علیهما السلام علی عبد الملک بن مروان. قال: فاستعظم عبد الملک ما رأى من اثر السّجود بین عینی علیّ بن الحسین علیهما السلام. فقال:

یا ابا محمّد، لقد بینَ علیک الاجتهاد، و لقد سبق لک من الله الحسنی، و أنت بضعة من رسول الله صلّی الله علیه و آله، قریب النّسب، و کید السّبب، و انّک لذو فضل عظیم علی اهل بیتک و ذوی عصرک، و لقد أوتیت من الفضل و العلم و الدّین و الورع ما لم یؤت احد مثلك و لا قبلک الاّ من مضی من سلفک. و اقبل یشنی علیه و یطریه.

قال: فقال علیّ بن الحسین علیهما السّلام: کلّما ذکرته و وصفته، من فضل الله سبحانه و تأییده و توفیقه، [در قرآن هست که تا مشکل پیش می‌آید به سمت خدا می‌روی ولی تا نعمت می‌دهد می‌گویی علی علم، این را دارا هستیم.] فاین شکره علی ما انعم یا امیر المؤمنین؟ [اولیاء الهی هر چه بالاتر می‌روند، بیشتر اظهار تذلل و عبودیت می‌کنند.] کان رسول الله صلّی الله علیه و آله یقف فی الصّلاة حتّی ترمّ قدماه، و یظماً فی الصّیام حتّی یعصب فوه [آن قدر در روزه تشنگی کشید تا دهانش خشک شده است.]. فقیل له: 'یا رسول الله، أ لم یغفر الله لک ما تقدّم من ذنبک و ما

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۷۸

تأخّر؟ فیقول (ص): أ فلا اکون عبدا شکورا. الحمد لله علی ما اولى و ابلی و له الحمد فی الآخرة و الاولى.

و الله، لو تقطعت اعضاءى و سالت مقلتاى على صدرى [و چشمم بر روى سينه ام بيفتد] ان اقوم لله جلّ جلاله بشكر عشر العشر من نعمة واحدة من جميع نعمه التى لا يحصيها العادون و لا يبلغ حدّ نعمة منها على جميع حمد الحامدين، لا و الله، أو [حتى تا آنجاى كه خدا ببيند من بنده مشغول به چيزى نمى شوم جز عبادت او در ليل و نهار و سرّ و علانيه، براى يك نعمتش. براى يك نعمت بايد اين گونه باشم]. يرانى الله لا يشغلنى شيء عن شكره و ذكره فى ليل و لا نهار و لا سرّ و لا علانية.

و لو لا انّ لاهلى علىّ حقّا و لسائر الناس من خاصّهم و عامّهم علىّ حقّوا لا يسعنى الاّ القيام بها حسب الوسع و الطّاقة حتّى أوّديها إليهم، [من مجبورم به حسب وسع و طاقت به اين حقوق برسم]. لرميت بطرفى إلى السّماء [با دو چشم و صورتم به سمت آسمان نگاه مى کردم] و بقلبى إلى الله، ثمّ لم ارددهما حتّى يقضى الله علىّ نفسى، و هو خير الحاكمين.

و بكى عليه السّلام و بكى عبد الملك ... الخبر<sup>۱</sup>.

۱ -

«زهري گوید: همراه على بن الحسين عليهما السلام بر عبد الملك بن مروان وارد شدیم. چون چشم عبد الملك بر پيشاني آن جناب افتاد و اثر سجده را بر پيشاني آن حضرت دید اعجاب نموده گفت: ای ابا محمد، آثار کوشش (در عبادت) بر تو آشکار است حالی که از پيش خداوند خير و نيکویی براي مقرر و مقدر کرده است، تو پاره تن پيامبر خدا (صلی الله عليه و آله) هستی، نسبتت (به او) نزديک و پيوندت محکم است و تو در ميان افراد خانواده و مردم زمانهات فضيلت و برتری عظيمی داری و فضل و دانش و دين و تقوايی که تو راست برای احدی جز گذشتگان از خاندانت در گذشته و اکنون نبوده است. و همچنان آن حضرت را بسيار ستود. آنگاه على بن الحسين عليهما السلام فرمود: آنچه درباره فضل و تأييد و توفيق خداى سبحان (نسبت به ما) گفتی، شکر اين نعمتها چگونه توان کرد ای امير مؤمنان؟

رسول الله صلی الله عليه و آله به نماز مى ايستاد تا پاهایش متورم مى شد و در ايام روزه دهانش از تشنگی خشک مى شد. به آن حضرت گفتند: ای رسول خدا مگر خدا گناهان گذشته و آینده تو را نيامرزيده است؟ [اشاره به آیه ۲ سوره مبارکه فتح] فرمود: آيا نبايد بنده‌ای سياسگزار باشم؟ حمد خداى را بر آنچه انعام فرمود و ما را بدان آزمود و سياس او راست در دنيا و آخرت. به خدا قسم اگر اعضاى بدنم پاره پاره شود و چشمانم از حدقه بر سينه‌ام فروغلتند تا مگر شکر ده یک از یک دهم نعمتی از نعمتهای خدا را که شمارندگان شمارش از نتوانند کرد و حمد همه حامدان حق یکی از آنها را ادا نتواند کرد به جای آورم، به خدا سوگند، نمى توانم، جز آنکه خدا مرا چنان ببند که در شب و روز و خلوت و آشکار چیزی مرا از شکر و ذکر او باز نمى دارد. و اگر نبود که خانواده‌ام بر من حق دارند و ديگران را نیز بر من حقوقی است که ناگزير بايد در حدّ توان خویش آن حقوق را ادا کنم، همانا چشم به آسمان مى دوختم و دل خود را به سوى خدا متوجه مى ساختم و دیده و دل بر نمى گرفتم تا خدا جانم را بگيرد. و اوست بهترين حکم‌کنندگان. آنگاه حضرتش به گريه افتاد و عبد الملك (نیز) گريست ...». بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۷، «فتح الابواب».

و ما از ترجمه حدیث شریف خودداری کردیم، چنانچه از بعض مراتب اخلاص که مناسب مقام و وضع رساله نیست صرف نظر نمودیم که موجب طول کلام و ملالت خاطر نگردد.»

واقعیت این است که چیزی به این سبک ما کاره ایم نباید باشد. ولی به خاطر تعلقات و اعتقاداتمان ما دچار این گونه مشکلات هستیم.

صدرا اکثر جاهای فلسفی را با التجاء حل می کند. یعنی کار علمی را به خود نسبت نمی دهد. کسی که این منطق را داشته باشد، نمی گوید که من کرده ام.

اگر آدم این منطق را پیدا کند و در صحنه هم نشان دهد و هی به خودش تذکر دهد، این کم کم حیثیت بندگی اش را می فهمد.

در بحث های نماز گفتیم: در نماز آن لحظه که مواجهه وجودی شد و خوب در مقابل خدا قرار گرفت، حقیقت وجودی اش و عبودیت را خوب می فهمد.

اگر خدا را فراموش نکنیم خود را هم خوب می فهمیم. تا مواجهه وجودی می شود می فهمیم هیچ نیستیم.

واقعیتش هم این است که بشر چیزی نیست، با کوچک ترین چیزی اوضاع فکری اش به هم می ریزد.

اگر آدم این را خوب بفهمد که کیست، آن وقت است که عباداتش درست می شود.

«الخلق عيال الله» که أحب الناس إلى الله کسی است که بیشترین نفع را به عیال الله برساند.

## آداب قلبی عبادات

### طمأنینه

منظور ما از طمأنینه آنی نیست که فقهاء می گویند، بلکه منظور طمأنینه قلبی است.

در دل نباید غوغا باشد. با غوغا درست نمی شود. با تشویش و خواطر این سویی و آن سویی نمی شود.

گاهی آدم نمی داند که چه کار کند چون از ابتدای صبح کارهای زیادی کردیم والان تشویش فکری داریم.

بعضی به وقت نماز قبل از نماز ۵ دقیقه رو به قبله می نشینند. که این خودش حضور قلب می آید.

البته یکی از فلسفه های نوافل هم همین است. در روایات هم آمده که یکی از ثمرات نوافل این است که: اگر نماز واجبتان نقصی دارد با این جبران شود. یعنی اگر حضوری ندارید با این نمازها حضور پیدا کنید.

معمولا باید تمرین کرد. که با تمرین به مرور می توان حضور قلب را ایجاد کرد تا طمأنینه حاصل شود.

حضرت امام ره: سعی کنید عبادات ذکریه همراه با یک نحوه طمأنینه باشد تا ثمر بدهد. بعضی می گویند: پرنده به یک آرامشی در پرواز برسد، می رسد، تا به آرامش نرسد نمی رسد، ولی تا آرامش آمد او می رسد.

مشغول شدن به صحنه، چند راه دارد. یکی آن متعلق صحنه است. مثلا کسی در نماز متعلق نماز که خداست را جلوی روی خود قرار می دهد. و اگر کسی نتوانست باید تلاش کند.

یکی از جهاتی که شریعت بین الطلوعین را تأکید می کند به این خاطر است غوغاها و تشویش ها می خوابد و آرام می شود. چون وقت آرامش است.

#### متن

« فصل چهارم و از آداب مهمه قلبیه عبادات، خصوصا عبادات ذکریه، طمأنینه است.

و آن غیر از طمأنینه ایست که فقهاء رضوان الله علیهم در خصوص نماز اعتبار کرده اند. و آن عبارت است از آن که شخص سالک عبادت را از روی سکونت قلب و اطمینان خاطر بجا آورد، زیرا که اگر عبادت را با حال اضطراب قلب و تزلزل بجا آورد، قلب از آن عبادت منفعل نشود و آثاری از

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۷

عبادت در ملکوت قلب حاصل نشود و حقیقت عبادت صورت باطنیه قلب نگردد. [باید تلاش کرد، حتی یک لحظه نشستن هم با خدا مغتنم است. این ها کم نیست و اثر قلبی دارد، ولی اثر قلبی که می خواهد جایگزین شود،



باید قلب از بازیگوشی دست بردارد. این همه راه هایی که آقایان عرفاء برای نفی خواطر می دهند برای همین است. و هر کدام روش و تکنیکی دارند. جامی یک جایی می گوید: اگر نشد، این طور و اگر نشد آن طور اگر نشد این طور و.... بعد در آخر اگر نشد بگو: خوب من چه کار کنم، خود خدا این را خواسته است.

البته هر تکنیکی را اجرا نکنید بلکه برخی از تکنیک ها نیاز به استاد دارد.

در بحث ذکر معمولاً برخی شیوه ها باید با استاد شروع شود، اما برخی شیوه ها قابل اجراست که عموماً انجام می دهیم. مثلاً شنیدن یک صدای خوشی قبل از عبادت یا ذکر.

آیت الله العظمی بهجت: با اراده از نماز درنیا، هر چه از دست در رفت اشکال ندارد، ولی خودت با اراده از نماز خارج نشو! تا آنجا که متوجهی نزد خدا باشد، و آنجا که خودت می دانی خارج نشو.]

و یکی از نکات تکرار عبادات و تکرار اذکار و اوراد آن است که قلب را از آنها تأثیری حاصل آید و انفعالی رخ دهد تا کم کم حقیقت ذکر و عبادت تشکیل باطن ذات سالک را دهد و قلبش با روح عبادت متحد گردد. و تا قلب را اطمینان و سکونت و طمأنینه و وقار نبود، اذکار و نسک را در آن تأثیری نیست و از حدّ ظاهر و ملک بدن به ملکوت و باطن نفس سرایت ننماید و حظوظ قلبی از حقیقت عبادت ادا نشود،

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۳ (۱۰۸) (۱۳۹۳، ۹، ۱۶ / ۱۴ صفر / یکشنبه)

اگر عبادات بخواهد منطبق شود و صورت ملکوتیه عبادات در انسان بنشیند، باید غوغا کم شود. خیلی از غوغاهای ما هم خودساخته است. این ها را باید به حدائق رساند. به ویژه که قدرتی آدم پیدا کند که در صفحه ذهن غوغا نباشد. بعضی ها تب و تاب های شدید زندگی برایشان یکسان است. اما بعضی ها کوچک ترین مشکل مالی که برایشان پیش می آید به هم می ریزند.

آن هایی که معمولاً تب و تاب پیدا می کنند باید غوغا را کم کنند و آشفته گی های درون را کم کنند. این از یک جهت کار آسانی است در عین حالی که از یک جهت سخت است.

ما چون عادت کردیم به سمت باطن برویم درست مثل یک بچه ای که تازه راه افتاده است، زود می افتیم. بله استمرار در بعضی از کارها کمک می کند.

ما نمی گوییم یک نماز را با حضور بخوان، اما یک لحظه از یک نماز که کار سختی نیست. اگر انسان خودش را به این وادی بیاندازد که در پیشگاه خداست، این کار سختی نیست.

یکی از فلسفه های عبادت به صورت تکراری به این خاطر است که آرام آرام در جان انسان منطبق شود.

درست مثل این که وقت مطالعه ابتدا باید یک ساعت تمرکز می کردیم، اما بعدا به مرور به محض باز کردن کتاب وارد فضای مطالعه شویم.

در عبادت هم با شیب بسیار ملایم باید عمل کرد.

یک توصیه راحت: دعای جدی زیاد کردن. لازم نیست برای خود باشد، برای دوست، خانواده، نظام، رهبر و.... دعای جانانه بهترین راه و طبیعی ترین راه برای با خدا نشستن است. اصلا جبلی بشر است. و تصمیم و برنامه داشتن. مثلا من بین الطلوعین این دعاها را می خوانم. مثلا ۵۰ یا ۶۰ تا دعا را ردیف کند و از خدا بخواهد.

در روایات ما هم هست که برای ریز و درشت این مسأله خدا را بخوانید.

این را ادامه دهد کم کم احساس می کند که با خدا نشستنه است.

آدم این ها را تمرین کند، کم کم می بیند که طمأنینه هست. که قلب دائما مرتبط با خدا می شود بدون هیچ غوغایی.

صورت ملکوتی و باطنی عبادات اگر بخواهد در قلب ما جاگیر بشود، چاره اش طمأنینه قلبی است. بداند که چه می گوید.

«و یکی از نکات تکرار عبادات و تکتار اذکار و اوراد آن است که قلب را از آنها تأثیری حاصل آید و انفعالی رخ دهد تا کم کم حقیقت ذکر و عبادت تشکیل باطن ذات سالک را دهد و قلبش با روح عبادت متحد گردد. و تا قلب را اطمینان و سکونت و طمأنینه و وقار نبود، اذکار و نسک را در آن تأثیری نیست و از حدّ ظاهر و ملک بدن به ملکوت و باطن نفس سرایت ننماید و حظوظ قلبی از حقیقت عبادت ادا نشود و این خود از مطالب واضحه است که محتاج به بیان نیست و با اندک تأمل معلوم شود. [حتی اگر لبّ توجه هم باشد کار می رسد. این لطف امتثال را دارد که برای خدا خواندن است. این یک نوع نیت اصلی است که در باطن قلب نهفته است. اما گاهی همین هم کم می شود و نیست. اما بحث سر اثر باطنی اش است که چنین عملی اثر باطنی اش کم است. هر چه عمل باطنی تر بشود اثر باطنی اش هم بیشتر می شود.

گاهی حال به صورت توجه وجودی می آید و شخص دائماً با خداست و خدا را می بیند و خدا را ناز می دهد و... که لقمه دائم به جان می رساند. اما گاهی آدم حتی یک لقمه اندک هم به جان نمی رساند.

بنده خدایی می گفت: من از یک بین الطلوعین خوش، چند روز غذا خوردم. واقعه این است که طمأنینه باید در قلب بیاید. و اگر عبادتی چنین باشد که قلب را از آن به هیچ وجه خبری نبود [که به این شکل بیشتر در منافقین است. بلکه گاهی در جانش مضادّش را جای می دهد.] و از آن آثاری در باطن پیدا نشود، در عوالم دیگر محفوظ نماند و از نشئه ملک به نشئه ملکوت بالا نرود، و ممکن است در وقت شدائد مرض موت و سكرات هولناک موت و أهوال و مصیبات پس از موت خدای نخواستہ صورت آن بکلی از صفحه قلب محو و نابود شود و انسان با دست خالی در پیشگاه مقدّس حق برود. مثلاً اگر کسی ذکر شریف لا إله إلا الله، محمد رسول الله (ص) را با سکونت قلب و اطمینان دل بگوید و قلب را به این ذکر شریف تعلیم دهد، کم کم زبان قلب گویا شود و زبان ظاهر تابع زبان قلب شود و اوّل قلب ذاکر گردد و پس از آن لسان. و اشاره به این معنی فرموده جناب صادق علیه السلام به حسب روایت مصباح الشریعة، قال: «فاجعل قلبك قبلة للسانك، لا تحرّكه إلا بإشارة القلب و موافقة العقل و رضی الایمان.» [این کتاب بیشتر به فضای زمانی غزالی میخورد. حال آیا منسوب به غزالی باشد یا خیر نمی دانم.] در اوّل امر که زبان قلب گویا نشده، سالک راه آخرت باید آن را تعلیم دهد و با طمأنینه

---

۱ - (۳۱) - «قلب خود را قبله زبانت قرار بده، جز با اشاره قلب و موافقت عقل و رضای ایمان زبان مجنّبان.» مصباح الشریعة، باب ۵ (فی الذکر). مستدرک الوسائل «کتاب الصلّاة»، «أبواب الذکر»، «باب التّوادر»، حدیث ۲.

و سکونت ذکر را به آن القا کند، [بعضی می گویند که ذکر را آرام بگویید. بعضی ها که تند می گویند حتی فطرت درونشان هم تند کار می کند.

بنده خدایی سخته قلبی کرده بود دکتر به او گفت: مواظب باش که عکس العمل جدی و سریع نشان نده....

بعضی می گویند: برای آمدن طمأنینه یاد بگیرید که عکس العملتان نسبت به حوادث کم باشد.

در سنن النبی آمده است وقتی رسول الله کاری را انجام می داد، یک وقار و سکونی در کارش داشت، همه را جواب می داد در عین حال همراه با وقار.

البته آدم باید مواظب باشد که این وقارها تبدیل به إنانیت نشود. چون وقار خیلی و به شدت قلوب را به خودش جذب می کند.

یکی از مشکلات عرفان همین است که گاهی منجر به جنایت می شود. اگر کسی انانیت را ادامه دهد تبدیل می شود به جنایت. این است که می گویند آدم همیشه باید مواظب بود تا از مرز بندگی و عبودیت در نرود.

وقار بندگی باشد. اگر این شد، سعی شود که لحظه عبادت این وقار هم آورده شود. عکس العمل را نسبت به وقایع و حوادث انسان به حداقل برساند.

خود این اثر دارد. این روش هایی است که معمولاً می گویند.

هر کاری برای خودش چاره ای دارد. حتی فلسفه طمأنینه فقهی برای تحقق همین معنی است. طمأنینه قلبی در طمأنینه بدنی ریخته شده است.

همین که زبان قلب باز شد، قلب قبله لسان و سایر اعضاء شود، با ذکر آن همه مملکت وجود انسانی ذاکر

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۸

گردد. و اما اگر این ذکر شریف را بی سکونت قلب و طمأنینه آن و با عجله و اضطراب و اختلال حواس گفت، از آن در قلب اثری حاصل نشود و از حدّ زبان و گوش حیوانی ظاهری به باطن و سمع انسانی نرسد و حقیقت

آن در باطن قلب محقق نشود و صورت کمالیه قلب نگردد که ممکن الزوال نباشد. [این ها توصیه های سلوکی برای نماز است.

انس جمع ایمانی بسیار عالی است. یکی از فلسفه های نماز جماعت همین است. ولی باید مراقب نفس بود. هر جوری او را بیندازی، باز مثل گربه چهار دست و پا بر می گردد. تازه این ها نفس های اولیه است، نفس های رقیقی هست که همان انانیت هایی است که امام ره اشاره کرده است.]

پس، اگر احوال و شدائدی دست دهد، خصوصا مثل احوال و سكرات موت و شدائد نزع روح انسانی، بکلی آن ذكر را فراموش كند و از صفحه دل آن ذكر شريف محو شود، بلکه اسم حق تعالى و رسول ختمی (ص) و دين شريف اسلام و كتاب مقدس الهی و ائمه هدی (ع) و ساير معارف را كه به قلب نرسانده فراموش كند و در وقت سؤال قبر جوابی نتواند دهد، [البته بعضی ها بعدا يادشان می آید گرچه بعضی ها بعدا هم يادشان نمی آید]. [تلقين را نیز به حال او فايده ای نباشد، زیرا كه در خود از حقيقت ربوبيّت و رسالت و ديگر معارف اثری نمی بیند، و آنچه به لقلقه لسان گفته بود و در قلب صورت نگرفته بود از خاطرش محو شود و او را نصیبي از شهادت به ربوبيّت و رسالت و ديگر معارف نخواهد بود.

و در حديث است كه يك طایفه از امت رسول اكرم صلی الله عليه و آله و سلم را كه وارد جهنم می كنند، از هيئت مالك جهنم اسم پيغمبر را فراموش می كنند، با آنكه در همان حديث است كه آنها اهل ايمان هستند و قلوب آنها و صورتهای آنها از نور ايمان درخشان و متأللی است. <sup>۱</sup> جناب محدث عظيم الشان مجلسی رحمه الله در مرآة العقول در شرح حديث شريف كنت سمعه و بصره فرماید: «كسی كه چشم و گوش و ديگر اعضای خود را در راه اطاعت حق تعالى صرف نكند، دارای چشم و گوش روحانی نشود و اين چشم و گوش ملكی جسمانی در آن عالم نرود و در عالم قبر و قیامت بی گوش و چشم باشد، و میزان سؤال و جواب قبر، آن اعضاء روحانی است.» انتهى حاصل ترجمته..<sup>۲</sup>

آداب الصلاة، متن، ص: ۱۹

بالجمله، احاديث شريفه درباره اين نحو از طمأنينه و آثار آن بسيار است. و قرآن شريف أمر به ترتيل قرآن فرموده و در احاديث شريفه است كه «كسی كه نسيان كند سوره ای از قرآن را، متمثل شود آن سوره در بهشت

۱ (۳۲) - علم اليقين. ج ۲، ص ۱۰۳۹.

۲ (۳۳) - مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۳۹۲.

برای او در صورتی که به آن خوبی، صورتی نیست. پس وقتی آن را می بیند، می گوید به آن، که تو چه هستی چقدر نیکوئی کاش تو از من بودی. جواب می دهد: آیا تو مرا نمی شناسی؟ من فلان سوره هستم، اگر مرا فراموش نکرده بودی تو را به این درجه رفیع می رساندم.» [یعنی وقتی با حضور قلب خوانده نشده است تبدیل به صورت قلبیه نشده اتس.] و در حدیث است که «کسی که قرآن را در جوانی بخواند، قرآن با گوشت و خونس مختلط شود.»<sup>۲</sup> و نکته آن آن است که در جوانی اشتغال قلب و کدورت آن کمتر است، از این جهت قلب از آن بیشتر و زودتر متأثر شود و اثر آن نیز بیشتر باقی ماند.

و در این باب احادیث بسیاری است که ما در باب «قرائت» یادی از آنها می کنیم ان شاء الله. و در حدیث شریف است که «هیچ چیز پیش خدای تعالی محبوب تر نیست از عملی که مداومت بر آن شود گرچه آن عمل کم باشد.»<sup>۳</sup> و شاید نکته بزرگ آن، آن باشد که عمل صورت باطنیه قلب شود، چنانچه ذکر شد.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۴ (۱۰۹) (۴، ۱۰، ۱۳۹۳ / ربیع الأول / شنبه)

ذکر چند مورد از اسرار الصلاة آقا میرزا جواد تبریزی می خواهیم عرض کنیم.

### جهات نوشتن کتاب های اسرار عبادات

۱- معمولا هر سرّ الصلّاتی که نوشته می شود، چند چیز دست به دست هم می دهد تا نوشته شود، یکی

تجربه های سلوکی خود نگارنده یا تجربه های سلوکی بزرگانی که نویسنده از آن ها نقل می کند.

«و الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا» کسی نماز را خوانده است و خداوند هدایت های ویژه ای نسبت به او داشته است، و ما در یک کتابی آن تجربه ها را می خوانیم.

آن شخص دیده است در آن نماز چنین حال و اثری هست که این یا القاء ربّانی است یا القاء ملکی است.

۱ (۳۴) - اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۰، «کتاب فضل القرآن»، «باب من حفظ القرآن ثم نسیه»، حدیث ۲.

۲ (۳۵) - اصول کافی، ج ۴، ص ۴۰۵، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل حامل القرآن»، حدیث ۴.

۳ (۳۶) - اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۷، «کتاب الايمان و الکفر»، «باب الاقتصاد فی العبادة»، حدیث ۲.

این ها را ما تعبیر می کنیم به تجربه های سلوکی «و الذین جاهدوا فینا لنهذبهم سبلنا» تجربه های سلوکی بسیار قابل استفاده است. مثلاً کسی بر اساس دستور خدا حج انجام داده است و در حج خدا به او لطف کرده است و حقایقی را به او اعطا کرده است.

سه چهار سطری از آیت الله العظمی بهجت از تکبیر تا تشهدشان را نوشته اند و من وقتی خواندم دیدم بسیار عالی است. این چیزی نبوده است جز حال ایشان در نماز که به قلم آمده است.

من یادم آیت الله عظمای بهجت در مورد سجده که می خواست مطلبی را بگوید: آن بیان امیر المومنین را که می فرمود: اگر مصلی بداند که حین سجده چه جلالی او را فرا گرفته است هرگز سر از سجده بر نمی دارد.

کسانی که در وادی سلوک هستند خیلی از آیات و روایات در باب سلوک نکته های اجتهادی خوشی استفاده کنند. این ها خیلی می تواند راهگشا باشد.

خیلی از نکته های سلوکی را در فقه احکامی نمی آورند مگر این که نهایتاً به صورت مستحب اشاره گردد. اما در روایات اهل بیت غیر از نماز رافع تکلیف، نماز مقبول را مطرح کرده اند. بحث های طریقتی و حتی حقیقتی نماز را بیان فرموده اند.

۲- یکی هم ضوابطی به دستشان می آید، بر اساس این دو کاری که انجام می دهند از انجام تکلیف و حال سلوکی که دارند، مطالبی را بسط می دهند. که این نه در شریعت هست و نه در تجربه اش، ولی بر اساس ضوابط آن ها را بسط می دهد.

اینجور چیزها جمع می شود و تبدیل می شود به اسرار الصلاة یک بزرگواری.

اسرار الصلاة میرزاجواد ص ۲۴۴ به بعد

اذان

میرزاجواد ملکی تبریزی مطلبی را از فیض کاشانی در مورد اذان نقل می کند.

روز قیامت، روز لقاء ربّ است. نماز برای چیست؟ برای آن زیارت می گویند. وقت ملاقات و قیام در پیشگاه خداست.

بعضی از آقایان می گویند: همینجا نماز بخوانید تا این که یوم يقوم الناس لربّ العالمین آماده باشید و این را تجربه کرده باشید.

وقتی در نفخه دوم دمیده می شود که همه از مدحوشی در می آیند و به سمت حق می روند، باید به نحوی در پیشگاه خدا بایستیم،

نماز هم برای ملاقات است، اذان برای چه می گویند؟ برای این که بگویند وقت ملاقات شده است.

بعضی میگویند: احوال خوشی که برایتان دست می دهد در نماز یا عبادات، چون وقتی دوباره آن را می خوانید عجیب تأثیر میگذارد. همان طوور که احوال خوش بزرگان را هم می خوانیم این چنین تأثیر می گذارد.

«إذا سمعت نداء المؤذن، فأحذر [به یاد بیاور] فی... فأعرض قلبک علی هذا النداء... مشحون... فاعلم انه یأتیک النداء... و لذلك قال النبی أرحنا یا بلال... إذ كانت قرّة عینه فی الصلاة» این بیان حقایق را جناب میرزا جواد پسندید. بعد می گوید أقول:

«یعنی الاذان بمنزلة نداء اللقاء و كما أنّ يوم القيامة ینادون... كذلك المؤذنون ینادون... بمجلس حضور الربّ و معراج المؤمنین... و لابد ان ینتظرها كما ینتظر مجالس الأنس مع الأحباء و یجیب به...»

واقعش این است که اگر بخواهم تشبیه کنم آدم در جایی است که درها بسته است و آدم به مقصودش نمی رسد، فقط یک وقت هابی در را باز می کنند و در آو لحظه می تواند مطلوبش را ببیند و بیابد.

وقت نماز و اذان اینچنین است. این خیلی چیز عجیبی است برای کسانی که حلاوت نماز را چشیده اند.

«عشر معشار...»

بدان که تو نمی توانی یک صدم این شنیدن اذان را ادا کنی. یک صدم آن ادب نسبت به حضرت حق را نمی توانی ادا کنی.



احوال عشقی که بعضی دارند، همینجور است. وقتی از او می‌پرسی، هر چیزی را می‌بوسد فقط کافیت نسبتی با معشوقش داشته باشد.

آدم عظمت اذان را

اذان در جامعه اسلامی قرار است عطر افشانی کند.

«من قبوله تعالی ما لا یبلغه ....»

اگر این چنین معامله ای با اذان کنید که در عین حالی که تلاشت را می‌کنی ولی نمی‌توانی حق آن را ادا کنی، خداوند چیزی را به شما می‌دهد که هیچ یک از عقلاء نمی‌توانند آن را به شماره در بیاورند.

باز از جناب فیض نقل می‌کند:

«»

اذان با اشهد ان لا اله الا الله شروع می‌شود و آخرش هم که لا اله الا الله است. که اول و آخر نماز با الله است. با خدا شروع می‌شود و با خدا تمام می‌شود. هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن.

این تکرارهایی که در عبادات هست، هر کدام وجهی دارند. اما وجهی که ایشان اینجا بیان کرده است این که: اذان با خدا شروع می‌شود و با خدا ختم می‌شود همان طور که هر چیزی با خدا شروع شده و با خدا ختم می‌گردد.

«کأنه اراد... إشارة»

باز متن دیگری از فیض کاشانی در کتاب حقایق می‌آورد:

«و وطن قلبک بتعظیمه فی سماء التکبیر و استحققر الدنيا و ما فیها... بسماء التهلیل»

این بیان امیر المؤمنین علیه السلام «عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ» که این را در بیانات امام ره توضیح دادیم. که این بیان را در کار انقلابی امام ره خیلی پر رنگ دیده‌ام.

حضرت امام در جنگ جهانی دوم نقل می کند که در تهران به دنبال یک عالم ربّانی بودم یک هواپیمای جنگی آمده بود برای ترساندن مردم، و هم گریختند اما آن عالم ربّانی تکان نخورد.

نوع مشکلات ما زیر سر اعتقادات ماست. حتی نفاق سیاسی که نوعاً داریم زیر سر نفاق اعتقادی است.

اصلاً ایمان به عالم غیب و تأثیرگذاری آن و اتکاء به قدرت خدا و... برای بعضی معنی ندارد. این بر می گردد به ضعف اعتقادات.

نامه ای آیت الله سعیدی برای حضرت امام ره نوشت و از اوضاع شکایت کرد. حضرت امام ره در جواب نوشتند: «أنا ربّ الإبل و لهذا البيت ربّ» که بیان عبدالمطلب نزد حبشه رفت و از او خواست که شترش را آزاد کند.

تا لا إله الا الله را می شنوی از دلت هر معبود دیگری را خارج کن. هوای نفس و هر گونه توجه به غیر را حذف باید کرد.

میرزا جواد:

«المراد بكل معبود سواه...» هر کسی که با او معامله می کنیم به معنای عبودیت.

«و إن أنکر ظاهراً عبادته» که ظاهراً عبادتش نمی کند ولی واقعاً به آن میل دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۵ ( ۱۱۰ / ۱۳۹۳، ۱۰، ۷ / ۵ ربیع الأول / شنبه)

اسرار الصلاة ص ۲۴۷

در پایان اذان

يستحبّ أن يدعو بعد الاقامة .... که این دعا در اصول کافی ج ۲ ص ۵۴۴ آمده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ - بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَقْدَمُهُمْ بَيْنَ يَدَي صَلَاتِي وَ أَتَقَرَّبُ بِهِمْ إِلَيْكَ فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ مَنْنْتَ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِهِمْ [یعنی نماز باید با ولایت گره بخورد.] فَاخْتِمْ لِي بِطَاعَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ وَ وَلَايَتِهِمْ فَإِنَّهَا السَّعَادَةُ وَ اخْتِمْ لِي بِهَا فَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

نماز باید با نور ولایت بالا برود.

کتاب فقه الرضا، فقه مآثور است که روایات را عیناً آورده است.

خواه می خواهی به خدا خطاب کنی که به برکت اهل بیت مرا بالا ببر که در ذیل ولایت آن ها دارم نماز می خوانم. یا به خود اهل بیت خطاب کردن.

اسرار الصلاة ص ۲۴۸

در صدد بیان این است که نماز به صورت ظاهری مقصود نیست.

باید حقیقت نماز را در دل نماز و با فعل نماز به دست آورد.

«و أما الأولى قوله تعالى أقم الصلاة لذكرى [تعبیر اقم با حقیقت نماز که بر پا کردن نماز است، به ویژه این که قید لذكرى تأکید می کند.]

و اما الأخبار متواترة... اللهم فمن لم «

مقصود از تشریع نماز، حقیقت نماز است نه صورت نماز. ایشان می گوید که حقیقت نماز با ۶ چیز پدید می آید:

۱- حضور قلب.

۲- تفهّم. که حضرت امام ره هم استفاده کرده است. بعضی از چیزهایی که حضرت امام در سرّ الصلاة و آداب

الصلاة می آورد از این کتاب میرزا جواد است که بارها آن را خوانده است. یعنی همراهی کردن با تک

تک اجزاء نماز و فهمیدن و در موقعیت همان گونه همراهی و عمل کردن. مثلاً در هنگام رکوع که داری

کرنش می کنی، همان گونه باشی. حاضر بودن با معانی اعمال و افعال. و هذا امر زائد علی الحضور که

مثلاً در هنگام رکوع عظمت ببینی. لانه قد يتحقق بحضوره مع...

۳- التعظیم لله العلی العظیم و لعبادته. در محضر خدا یک حقیقت نامتناهی دارای کبریا و عظمت بینی و در برابرش بایستی. همانجا یک نوع حقارت و ذلت از این طرف باید ایجاد شود.

۴- الهیبه. این همه از همان تعظیم و اجلال بلند می شود. تا عظموت را دیدی و در برابر آن محضر حاضر شدی لازمه اش دیدن یک هیبت است که لازمه آن تعظیم است. وهی خوف و وجل ینشأ من التعظیم و الإجلال. (این ها همه حال خود میرزا جواد آقا است. که ایشان جزء مناجاتی هاست.)

۵- الرجاء إلى فضل الله و قبوله. تا نماز می خوانیم امید این باشد که خدا کمک می کند و می پذیرد.

۶- الحياء. و هو التثبت عند كل شیء.... و مستنده ....

در عین این که فعل را انجام می دهد، بداند که تقصیر از ناحیه خود دارد و چون تقصیر دارد، هیچگاه نمی تواند آن گونه که حق اوست به جا آورد. حیاء داشته باشد که نمی تواند این کار را بکند.

و از طرفی حیاء به خاطر ضعف و گناهی که دارد. بنده خدایی می گفت: وقتی می بینم، هیچ چیز سالمی ندارم و هر چه هست ضربه خورده است.

بعضی ها پایشان قطع شده است و آن موضوع بو می دهد. خود این شخص که می رود پیش کسی اذیت می شود به خاطر این بو دیگری اذیت می شود.

هر عملی که ما انجام می دهیم، ملائکه بو می کشند. هر عملی بویی دارد، تا بوی خوب می دهد ملک دست راست می گوید این برای من است و من یادداشت می کنم و تا بوی بد بدهد ملک دست چپ می گوید این برای من است و باید یادداشت کنم.

حیاء خودش یک نوع تثبیت است از هر خلاقی که نسبت به معرفت و توحید صورت می گیرد. توجه به این باشد و حریمی ایجاد کند.

بنده خدایی دید دوست داشت برود پیش عالم ربانی و از طرفی خطورات بدی هم داشت. بعد در تمثلی دید که با این حال که پیش عالم ربانی می رود صورتش را خراش می دهد. چون این عالم ربانی اذیت می شود.

جلوتر ایشان می گوید: مهم ترین تفهم در نماز، با قرائت قرآن هایی است که دارد صورت می گیرد.

ما می توانیم به تعداد انسان ها نماز داشته باشیم.

این فضایی که ایشان توضیح می دهد بیشتر فضای مناجاتی نماز را تبیین می کند.

اما این تنها راه نیست. بلکه بر حسب احوال خراباتی ها می توان ارکان دیگری اضافه کرد و فضای عشقی بیشتر اشباع شود.

از سوره حمد می شود یک تقریر خراباتی داشت و یک تقریر مناجاتی داشت. می شود با ذلت و تقصیر سوره حمد را خواند و می تواند با حالت عشقی این سوره را خواند.

حضرت عیسی و حضرت یحیی هر دو نبی الله بودند. حال حضرت عیسی خراباتی بود و حال حضرت یحیی مناجاتی بود.

در روایت آمده است که اقرب این دو آن است که امید به خدا در آن بیشتر باشد.

عرضم این است که: این نماز، نماز میرزا جواد آقا ملکی تبریزی است.

در نمط ۹ اشارات بوعلی توضیح می دهد: بعضی از عرفاء تمیزی و پاکی و مرتب بودن را اهمیت می دهند و بعضی از آن ها اعتنا نمی کنند، نه این که کثیف باشند بلکه برایش مهم نیست. بعد می گوید که این ها به حسب احوال این هاست. حال به این ها گواهی می دهد.

چیزی که مشکل است حصر کردن و نفی دیگری کردن است اما این ها به حسب احوال هر دو درست است.

کسی است که غرق حکمت است و همیشه با خدای حکیم دارد زندگی می کند. کسی با خدای مرتاح زندگی می کند.

گاهی ممکن است به لحاظ عمومی نیاز به انذار است. اما گاهی اوقات نیاز به تشویق و خدای مبشر است.

ما کمال نهایی را ما معمولاً در رسول الله و اهل بیت علیهم السلام می دانیم. که مقام جمعی و جمع الجمعی است. ولی معنایش این نیست که حال دیگران در حد خودش مطلوب نیست.

در عین حالی که احوال اشکالی ندارد، اما ذوق اتمّ داریم. اذواق انبیاء متفاوت است مثلاً ذوق حضرت یحیی بکاء و خوفی است ولی ذوق اتمّ هم داریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۶ (۱۱۱) (۱۳، ۱۰، ۱۳۹۳ / ۱۱ ربیع الأول / شنبه)

به نظر حضرت امام ره کتاب اسرار الصلاة مرحوم تبریزی را بارها خوانده است و مباحث آن در ذهن ایشان هست و با استفاده از آن و اضافاتی آن ها را در دو کتاب خود سر الصلاة و آداب الصلاة آورده است.

یکی از کارهای خوشی که می شود انجام شود این است: مجموعه ای ده یا ۱۵ جلدی که بزرگان در مورد اسرار صلات مثل اذان و اقامه و

نماز با رویکرد معنوی و عرفانی همان طور که شریعت خودش این طور گفته است، بسیار اثر گذار است. البته ناگفته نماند شارع علاوه بر رویکردهای عرفانی، رویکردهای اجتماعی و تمدنی هم دارد.

چه جوری با نماز مسجد بنا شده است، با نماز و.... شارع همه این ها را خواسته است، ولی مقصود اول و بالذاتش که ارتباط با خداست و... همین اندیشه با همین فضا، بُرد تمدنی دارد. معنویت و خدامحوری که در جامعه اسلامی اشباع می شود.

جا دارد که این کارها شود، ما منابع فراوانی داریم ولی سلیقه خوشی که این بحث ها را به روز ارائه کند وجود ندارد. سلیقه و حوصله این کار نیست.

در المیزان، صدرا، فیض کاشانی، غزالی، آیت الله بهجت و... واقعا در این آثار بحث های نماز با رویکرد عرفانی بسیار آمده است.

یکی از سروران اگر همتی دارد این ها را جمع و جور کند و سلیقه ای به خرج دهد و نظم و نسقی دهد در مورد نماز و مواقف نماز و... ساختاری درست کند و مباحث هر کدام را جداگانه از این آثار جمع کند.

رسیدیم به آقامیرزا جواد ملکی، یکی بحث اذانشان را آوردیم. یکی هم بحث

روح نماز را ایشان گفت به ۶ چیز حاصل می شود.

### اسرار الصلاه ص ۲۵۱

همین مضمون ص ۱۶۴ تا ۱۷۱ هم آمده است

حضور قلب، تفهم، هیبت، رجاء، تعظیم، حياء.

#### ۱. حضور قلب

حضور قلب به چه چیزی حاصل می شود؟ کسی همش دنیا باشد، اگر او را رها بگذارید می رود به سمت دنیا. از بس قوی است، ذهن به سمت همان چیزی که همت به اوست می رود. مثلاً اگر همت به دنیا باشد، ذهن به سمت دنیا می رود. اگر کسی همش نماز باشد، ذهن به سمت نماز می رود.

بنده خدایی می خواست تمرکز کند می رفت زیر درخت، درخت هم خاصیتش جذب عصفور است، تا می خواست تمرکز کند این ها می آمدند و سر و صدا می کردند بلند می شد آن ها را فراری می داد، باز تا می آمد تمرکز کند همین طور.

کسی آمد به او گفت: چاره این است که درخت را قطع کنید تا مشکل حل شود. مشکل را باید از ریشه حل کرد. ایشان می گوید که در مورد دنیا هم همین طور است، دنیا را باید از ریشه کند و کنار گذاشت.

سبب اصلی برای حضور قلب این است که بین همت چیست؟ همت اگر نماز است و مشتاقی به خدمت خدا برسی، این خوب است.

بنده خدایی می گفت: من که با خون دل که با دیگران صحبت می کنم، تلاش می کنم که حضور مع الله را حفظ کنم، در نماز که به طریق اولی حضور می توانم داشته باشم، که با کسی حرف نمی زنم و همه هم می دانند که نباید وقت نماز با او صحبت کنند.

تعشقات آدم هم اگر زیاد باشد، در وقت خلوت به سراغ آدم می آیند.

«اما الحضور فسببه الهمّ، فإذا كان همّك الصلاة، فقلبك حاضر عنده و إذا كان غيرها فقلبك عند هذا الغير، فهو غافل عن الصلاة.... ما جعل الله لرجل من قلوبين في جوفه»

گاهی اوقات تخلفات در طول روز سبب می شود که به وقت نماز حضور قلب نیاید.

بنده خدایی فصوص می خواند، بعد جرّ و بحثی با خانم پیش امد، باعث شد که تشر زد در عین حالی که حق با او بود، این سبب شد که زیاده روی کرد در تشر زدن و فریاد زدن. بعد پشیمان شدم. آمدم فصوص بخوانم دیدم نمی شود، دیدم لوله ترکید و.... همین طور مشکلات پشت هم پیش آمد تا یک ماه گرفتار شدم. دیدم نمی شود باید رفت ناز خانم را کشید، بعد رفتم یک طلای سنگین گرفتم و آمدم و رضایت خانم را جلب کردم، بعد دیدم از فردایش اجازه دادند فصوص بخوانم.

«قلّیک مع همّک.... و الهمّة عند مظنة الخير .. فالحضور عند الصلاة تابع للإيمان بحقيقة الصلاة.. فإنّ من اعتقد أنّ صلاته معراجہ يكون همّه كلّه عند الصلاة...»

همت شد نماز، حضور قلب می آید.

«و أنّ الصلاة المعراج...»

این شد حضور. که از راه اصلاح همت که همت اگر نماز شد، حضور می آید.

۲. تفهّم.

آن صحنه رکوع یا سجود یا قیام و اذان و... را درک کردن، تفهّم است. این را در ص ۱۶۵ دارد. تفهّم مراتبی دارد ولی دریافت صحنه عمل و صحنه ذکر که می گذرد، این می شود تفهّم. با او نفس کشیدن این تفهّم را می آورد. مثلاً حالت پیش خدا ایستادن را درک کردن و تکبیرة الاحرام را گفتن.

واقعیتش این است که نماز معجونی است و معانی فراوانی را در خود جمع کرده است که دواى همه دردهاست. فى الجملة همه می دانند که رکوع و سجود برای چیزی قرار داده شده است ولی معانی و اسرار فراوانی در آن نهفته است.



«وَأَمَّا التَّفْهَمُ فَهُوَ أَنْ يَسْتَوْضِحَ مِنْ كُلِّ فِعْلٍ وَ قَوْلٍ مَا يَلِيْقُ ... إِذِ الصَّلَاةُ مَعْجُونٌ إِلَهِي [این یک اصل مهمی است. یک حقیقت حکیم جعلی کرده است و مقاصد ویژه ای از آن داشته است. همه این ها سرّی دارد حتی نگاه به سجده گاه. هرچه در نماز هست، سرّی دارد.] رُكْبٌ فِيهَا دَوَاءٌ كُلِّ دَاءٍ وَ [تمام سعاداتی که برای انسان ممکن است در این نماز هست. لذا هر حرکت و سکونی که داریم در آن سرّی هست حتی اسرار فراوان و بی نهایت.] مِنْ مَقْدَمَاتِهَا وَ شَرَايِطِهَا [تو باید به گونه ای نماز بخوانی که در بیابی چرا الله اکبر، چرا رکوع، چرا سجود، چرا این ذکر و... صحنه را دریافتن و به نحو حضور مع الله این کار را انجام دادن. که ایشان می گوید نوع عالی تفهم این است که هم حضور مع الله باشد و هم فهم آن صحنه ای که در آن هست.] ب [بعضی روایاتی که ایشان می گوید ناظر است به مصباح الشریعه] أَقُولُ مَعَانِي كُلِّ ... حَتَّى رَفَعَ الْيَدَ وَ ... وَ نَفَسَ الْقِيَامَ وَ... ثُمَّ»

بنده خدایی از طلبه ها بود داشت نماز می خواند شلوارش چندان تمیز نبود، حضور مع الله که دست داد، عبا را آوردم جلو که در محضر خدا بد نباشد، تازه فهمیدم که می گویند وقت نماز لباس تمیز به تن کنید روی چه حساسی است.

«عرفنا مما قد سلف من علماء الاسرار»

عرض کردیم که چه شیوه ای است که علماء اسرار الصلاة می نویسند. علماء اسرار کسانی هستند که اسرار الصلاة می نویسند با رویکرد عرفانی.

«وَأَكْثَرُهَا مُسْتَفَادَةٌ مِنَ الْأَخْبَارِ وَ بَعْضُهَا الْأَقْلُ مِنَ التَّفْهَمِ مَعَ مَا يَشْهَدُ لَهُ مِنَ الْأَخْبَارِ» که خود من به لحاظ شهود در نماز یافته ام. که شواهد از اخبار و روایات هم بر آن یافته ام.

ولی آن هایی که نمی دانمی اضعاف این هاست از این اسرار.

قبلا توضیح دادیم: چگونه یک فعل می تواند معانی متعددی را در خودش جمع کرده باشد. چگونه یک فعل را می تواند شارع جعل کند و از آن معانی متعدد مراد باشد و همه آن ها را قصد می کرد.

این بحث معنی اگر خوب پرداخته می شد در مباحث اصولی ما هم تأثیراتی می داشت مخصوصا در مورد «تقریر معصوم» که گاهی فعل خدا از تصریح گویاتر است و گاهی دلیل بر اباحه است.

به حسب هر انسان و هر حال انسان نمازی وجود دارد و جاعل و شارع همه این ها را قصد کرده است. چون شارع به لحاظ علم ربوبی که دارد بر همه این ها آگاهی دارد.

در صحنه نفس این نماز به او می گوید که چرا بداخلاقی کردی؟! یا چرا از من دور می شوی؟!

بنده خدایی که اهل خلاف بود در صحنه نماز متوجه این معنی شده است که: چرا دزدی می کنی؟! شرم می کند. این سخن خداست نسبت به او.

در دل خود این نماز آمده است: چرا گاه به گاه می آیی و می روی؟ چرا همیشه نمی مانی؟ چرا حیا نمی کنی؟ چرا محبت به من نداری؟

واقعا از یک جهت عمق نماز پایان ناپذیر است. اگر به جایی برسد که حتی جبرئیل هم همپایش نباشد. بسیاری از اذکار ویژه و هفت تکبیر و اذکار ویژه آن هفت تکبیر و... همین وضو، یکی از اسراری که در وضو گفته اند: وقتی که صورت را می شویی، دست راست را می شویی، دست چپ را می شویی، مسح سر و مسح پا و...

در حالی که وضو را می توان گرفت و این اذکار چه نیازی هست؟ در حالی که با یک ذکر در این افعال معنایی اشباع شده است.

در تعقیبات چقدر حرف ها زده اند.

شما اگر حال امام کاظم علیه السلام را ببیند، که در روایت هست بعد از اتمام نماز به سجده رفت و هفده هزار العفو گفت.

جعل خدایی، جعلی است با همه مقاصدش، از ازل تا ابد دیده شده است، خدا که چیزی را جعل می کند تا روز قیامت را دیده است. این غیر از جعل بشری است. تمام جعل الهی مقصود است، البته برای خودش معیاری دارد که هر حال غلطی مقصود نیست، بلکه بر اساس ضوابط و معیار درست معانی درست مقصود است.

«ثم... اما خصوص القراءة»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۷ (۱۱۲) (۱۴، ۱۰، ۱۳۹۳ / ۱۲ ربیع الأولی / یکشنبه)

روز رحلت آیت الله انصاری شیرازی رحمه الله

در تفهم جای جای نماز هر جایش معنایی خوابیده است. از قبل نماز، حین نماز، بعد از نماز، تک تک دستورات نماز، در آن ها مسأله اشباع معانی در دل هر حالت و حرکت است.

فعلش مناسب حال بشود. به تعبیر دقیق: معنی اصلی را بداند و طبق معنی اصلی شروع به نماز خواندن کند.

این تفهم را گاه از علماء و بیشترش را از روایات و برخی از آن را هم از حالات خود ایشان نقل می کند.

توجه شود: تفهم، به ویژه تفهم قرائت نماز، که سوره حمد و سوره، که این ها را آدم باید بداند تا تبدیل شود به معانی حقیقی.

مسأله ای را بعضی از آقایان نمی دانم چرا اینچنین طرح کرده اند که باید حالت قرائت پیدا کرد. لذا نباید از خدا بخواهیم مثلاً اهدنا الصراط المستقیم. چون در نماز از ما قرائت خواسته شده است نه دعا. واقعیتش این است که این ها منافی نیست.

به لحاظ فقهی هم واقعیتش این است که: وقتی می گویند قرائت قرآن داشته باشید به صورت مطلق، وقتی رسیدید به آیات بهشت از خدا بخواهید و وقتی به آیات جهنم رسیدید از خدا بخواهید خدایا من را از آن دور کنید.

تعجب می کنیم از کسانی که این حرف ها را می زنند!

بله لفظ خواندن خواسته شده است، اما تنها خواسته این نبود. خواندن لفظ همراه با دریافت حقایق قرآنی را یافتن.

همان قرائت را اگر در نماز بخواهند بخوانند یعنی باید طالب باشند و طلب کنند.

واقعیتش این است که انتخاب سوره حمد به این خاطر است که از زبان بنده گفته شده است.

گفته اند که قرائت قرآن باشد برای این که نماز هر روز ما برای ما قرائت و قرآن خواندن را زنده کند. ولی آیا قرائت ظاهری مراد است؟ پس این که معصوم آنقدر خواند که دچار غشوه شد. این با قرائت ظاهری خواستن چگونه سازگار است؟

بلکه حقایق قرآنی را طالب بودن و با قرآن بالارفتن است.

مرحوم میرزا جواد تبریزی: قرآن بطون فراوانی دارد. و این بی حد و حصر است. کسی بخواهد تفهم بکند، این تفهم بی حد و حصر است.

این را در تأویل طولی و عرضی توضیح دادیم که آیات چقدر معانی را در خود جای می دهند.

«ثم ان الذی و علوم... و قد روی عن أمير المؤمنين ما أَسْرَّ إِلَى رسول الله »

در روایات هست که ما اهل بیت هم به بطون قرآن آگاه هستیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۸ (۱۱۳) (۱۳۹۳، ۱۰، ۲۰ / ۱۸ ربیع الأول / شنبه)

رسیدیم به این که حضور قلب چطور باید باشد و توضیح دادیم.

بعد جناب میرزا جواد تبریزی یک اشکالی را مطرح می کند که آن را ذکر می کند و جواب می دهد. و خالی از لطف نیست طرح آن و پاسخ به آن.

معمولاً اینجور نیست که اکثریت نمازها خالی از یک نوع معنویتی باشد، بلکه همین که انسان از منزل بلند می شود و به مسجد می آید، کم نیست، یک نوع بندگی و امتثال امر خدا و... در آن خوابیده است. همین ابتدا که من پیشگاه خدا ایستاده ام و الله اکبر می گویم، این کم نیست، همین که خود را در محضر خدا می بینم، کافی است. این برای شروع خوب است. و خالی از لطف بندگی و روح نماز به طور کلی نیست.

ما به افراد نباید سخت بگیریم، و به افراد بگوئیم که حتی یک لحظه هم کافیت برای حضور قلب با خدا.

### بیان اشکال:

این بیانی که شما داشتید، اگر ظاهر نماز بیاید، ولی باطنش نباشد، فقط حمد و سوره و... باشد ولی باطنش نیاید، پس در حقیقت نماز نیست.

«فإن قلت إنَّ قضیه هذه الآيات و الأخبار و ما ذکرته من نفی الإسم عن الصور الخالية من الحقائق، بطلان صلاة جمهور أهل الإسلام بل التدقیق فیما ذکرته يقتضی بطلان صلاة من غفل عن حقيقة جزء واحد من أجزائها و لو أتى غیره مع حضور و تفهم و تعظیم و هیبة و رجاء و حياء لأنَّ حکم المركب لا يمكن ذلك لأحد فی جميع الصلاة إلا المعصومين»

### جواب

افاعیل ما گاهی ساهی یا غافل هستیم که هیچ، ولی انسان در نماز گرچه قصد تفصیلی ندارد، ولی قصد اجمالی در آن که هست. قصد تفصیلی خیلی عالی است ولی قصد اجمالی خالی از لطف نیست. هر کسی که نماز می خواند به لحاظ نماز مقبول همین مقدار که قصد اجمالی دارند کافی است. مردم را به این قصد اجمالی کشاند و به آن ها گفت که قصد تفصیلی ات را بیشتر کن. اینجا یک نحوه مقبولیت نماز در آن هم هست.

از طرف دیگر می گوید: ما در آیات داریم: کار خیری انجام دهیم، ده تا حساب می شود و اگر کار بدی انجام دهیم همان یکی حساب می شود، و لذا اگر یک دهم نمازمان درست باشد، کل نمازمان درست حساب می شود.

### جریان آخوند کاشی

در مسجد نشسته بودند، پیرمردی وارد محوطه شد، آمد کنار حوض وضو بگیرد و کنار آخوند کاشی نماز بخواند. آخوند دید که وضویش درست نیست. کنارش که نماز خواند، دید نمازش هم درست نیست. بعد از نماز آخوند کاشی گفت: آی عمو نه وضویت درست بود و نه نمازت! در جواب گفت: آخوند کاشی من می دانم، من یک چوپانی هستم که در بیابان با گوسفندان سر و کله می زنم، به اینجا می آیم که به خدا بگویم: من یاغی طاغی نیستم!

که وقتی آخوند کاشی این را شنید، خیلی منقلب شد.

### جریان ذوالنون مصری

کسی آمد پیش او و گفت: این همه شما می گوئید نماز را چنین و چنان بخوانید، من نمی توانم. بعد ذوالنون به او دستوری داد، رفت و انجام داد و دید نمی شود، و خلاصه با او کلنجار می رفت، ذوالنون می گفت همین طور بخوان درست می شود. باز گفت نمی شود، بعد ذوالنون به او گفت: پس نماز نخوان! این طرف هم به رگ گردنش بر خورد و گفت: نمی شود که من نماز نخوانم و باید برای خدا نماز بخوانم. بعد رفت به نماز ایستاد، دید دارد نماز را با حضور قلب می خواند.

عطار می گوید: ذوالنون چه طبیب خوبی بوده است که چنین درمان کرده است.

مهم روح بندگی است. و لطف بندگی با اظهار بندگی تا حد خودش می آید.

### متن

«قلت: التحقيق بحکم المركب و بحکم وضع الأسماء ذلك، و لكن الذى يفهم من الجمع بين الأخبار أن الأمر ليس بهذه الصعوبة، لأن الله تعالى قد جعل فى الصلاة الشاملة فى أولها بالنية و الحضور أثرا مخصوصا لها، و هو كونها مسقطا للقضاء و الفقهاء إنما يطلقون الصّحة بهذا المعنى. و أما القبول و ساء الآثار فهى موقوفة على التى لا يكون خالية كلّها عن جميع مراتب الحضور [یک نوع حضور اولیه هست که از آن تعبیر به قصد اجمالی کردیم.]، بل يجب لها أن لا يكون شئ من أجزائها خاليا من الحضور، إلّا أن الحضور أيضا له مراتب، و الذى خلا عن جميع مراتبه فهو المردود على صاحبه، و لكن ذلك أيضا قليلا، لأن الحركات الإختيارية للإنسان لا بد أن يوجد فيها درجة من حضور قلبه معها و لو إجمالا و إلا لم تكن اختيارية.

و حركات الإنقسام تنقسم إلى أقسام: قسم منها خلو من جميع مراتب القصور و حضور القلب كحركات النائم. و قسم يكون فيها قصداً و لكن لا ينطبق القصد مع المقصود كبعض أقسام حركات الساهى، و قسم يكون فيه هذا القصد و منطبقا مع المقصود و لكن اجمالياً فى باطن القلب، و يكون أثره بمجرد إدخالها فى الإراديات، و قسم يكون قصدها تفصيلى و لكن بالنسبة إلى الصور و إجماليا بالنسبة الى المعانى، و قسم يكون القصد فيها تفصيلى

بالنسبة الى الصور و المعانى و يكون القلب بکله حاضرا عندهما و هذا هو التام الكامل لا سيما إذا حضر المصلّي بکله [حضور جبلی] و شراشر وجوده بين یدی الله مع إجلال و هيبة و رجاء و حياء.

والذى يفهم من الأخبار أن القسم الذى فيه قصد إجمالىّ منطبق مع المقصود إذا زيد عليها إقبال و قصد على حقيقة الأجزاء و معانيها بقدر عشر الصلاة، لا تترك هذه الصلاة بل يرفع منها بقدر ما أقبل فيها،[این جمع بین آیات و روایات است. که دسته ای می گویند که حتما باید حضور قلب باشد و دسته ای این مقدار ضرورت را قایل نیست. این ها را می گویند: جمع روایات است در فضای سلوک نه جمع فقهی. کلا کتبی که در اسرار نوشته شده است از آیات و روایات سلوکی استفاده و در فضای سلوک مباحث را طرح می کنند.] و يكون بحکم الصورة أيضا، مستقطة للقضاء، فإن أجبر كسرًا بالنوافل، فالمرجو أن يقبل كلّها، و إن نقص ما أقبل فيها من الأجزاء عن العُشر تلف و يُضرب بها وجه صاحبها.» در روایت هست که اگر کمتر از یک دهم نماز مقبول باشد، بر وجه صاحبش زده می شود که این چه نمازی است که خوانده ای. این عشر هم برای خودش عرض عریضی دارد، منظور یک مقدار از نماز باید درست شود.

مهم این است که ما که این سویی هستیم، یک نحوه توجه به آن سو داشته باشیم. شریعت بنایش بر سختگیری نیست، و کار حکیم اینگونه است. یک برنامه عمومی و همگانی، باید در آن آسانی باشد. اما برنامه سنگین را نمی توان برای عموم ریخت، بلکه برای عده ای خاص که استعداد ویژه هستند می توان برنامه سخت را پی گرفت.

شریعت که از سوی حکیم علی الإطلاق آمده باشد، قطعا در آن سطح عموم مراعات شده است و گاهی در مورد بعضی بعد از شصت سال نتیجه حاصل می شود.

- کسانی که بنیه کار علمی شان قوت دارد در مباحث سلوکی می توانند قوت پیدا کنند. لذا کسی که مبانی اش ضعیف باشد، نمی تواند مباحث سلوکی را خوب بفهمد. لذا بنده خدایی که استاد قدر در فقه است این روایت که «افضل الأعمال احملها» را این گونه معنی کرده است پس نماز منافق افضل صلات هاست. چون او کسی است که نماز را قبول ندارد و در نهایت سختی نماز می خواند، لذا سخت ترین نمازی که خوانده می شود نماز اوست، پس نمازش افضل است.

- یک مبنا در فقه السلوک این است که: از ظاهر باید به باطن رفت. ابتدا باید سطح ظاهر نماز را درست کرد. چون تا ظاهر درست نشود، بقیه اش بیخود است. نماز واجب را باید سعی کرد درست خواند ولی نوافل را اشکالی ندارد که قرائتش را درست خواندی نخواندی و... بلکه توجه قلبی ات زیاد باشد. بنده خدایی حال خوش نماز داشت، ولی قرائتش مشکل داشت، بعد کسی به او گفت: نماز واجبت را صحیح صحیح بخوان ولو حضور قلب نداشته باش، اما در نافله حضور قلب داشته باش.

بعضی این طور می گویند: چند روز تلاش کن ظاهر نمازت را درست کن و بعد از این که ظاهرش را درست کردی، سعی کن حضور قلب داشته باشی.

به هر سطحی می رسی باید سطح قبلی را باید به اندازه لازم احصاء کرده باشی، بعد بری بالاتر و تکمیل پابین کنی.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۱۹ (۱۱۴) (۲۱، ۱۰، ۱۳۹۳ / ۱۹ ربیع الأول / یکشنبه)

نکته دیگر این که:

این اخبار که می گوید: یک دهم اگر قبول است، بقیه اش قبول می شود، «من جاء بالحسنه فله عشر امثالها...» که لازمه اش این است که اگر کسی که یک صدم هم مورد قبول باشد، خودش ده برابر می شود که می شود یک دهم و آن هم خود می شود کل نماز.

بعد از اسرار الصلاه، شاید بحث عمل را شروع کنیم یا شاید بحث نفس امّاره را. که اگر بحث عمل را مطرح کنیم، به جرح و تعدیل های یکه ایشان در اسرار الصلاه ص ۲۵۷ به آن پرداخته است استفاده کنیم. که گاهی بعضی از کارهای ما موجب حبط عمل می شود.

انصافا بحث عمل خیلی مهم است، ما شنیدیم که دو بال سعادت ایمان و عمل است، اما باید بشنویم و پی بگیریم. علامه در المیزان ج ۱، بابی را باز کرده است و خیلی از ابواب عمل را پرداخته است. که توبه و حبط عمل و... چه می کند...



گاهی انسان با تقوا نماز بدون حضور قلب هم بخواند از آن می پذیرند. مثلا در روز مواظب است گناه نکند. «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده/۲۷)

تقوا باعث می شود که روح نماز در کل زندگی اش پیاده شود. چون یکی از فلسفه های عبادت تقوا پیشه کرده است. «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» که این شخص تقوا را در زندگی اش پیاده کرده است.

### اسرار الصلاة ص ۲۵۶ و ۲۵۷

«هذا مما يكمن أن يستفاد من الأخبار من حيث حكم نفس الصلاة حكما عاما لا يتخلف غالبا و ذلك لا ينافي أن يشمل فضل الله على عبد من جهة أخرى...»

این ها را می گویند جرح و تعدیل های عمل، که بحث های اجتهادی جمع اخبار در فضای سلوک و فقه السلوک است.

ما واقعا اینجا مجتهد نیاز داریم. که با تمام دقت ها وارد کار شود.

چطور آثار فقهای گذشته کمک می کند که یک فقیه چطور نظر بدهد، باید در باب سلوک و معارف هم مجتهد داشت.

بعضی در مورد عمل و باب معارف بدون هیچ اطلاعی نظر می دهند، در حالی که باید تخصص داشت. علامه طباطبایی می فرماید: در روز قیامت کفار را وزن نمی کنند، چون وزنی ندارند. اهل بیت هم وزن نمی کنند، چون فوق وزن هستند.

در فقه کارهای لازم انجام شده است، گرچه کارهایی احساس می شود که نیاز است که انجام شود در جمع و دسته بندی ابواب فقه.

اما در باب سلوک و بحث های اجتهادی آن ها، این کارها نشده است، در حالی که هر کسی می آید و سریع نظر می دهد و نتیجه گیری می کند.

فقیهی موفق است که فضای قانونی فقه را درک کند. اگر فضای قانونی را درک نکند، نمی تواند وارد شود. مثلاً فقه تمدن یک فضایی دارد که بعضی از فقهاء اصلاً نمی توانند وارد شوند. که این برای خودش مبانی اصولی ویژه به خود دارد.

بحث جری و... را خیلی راحت می توان در بحث های سلوکی و حتی فقهی استفاده کرد.

حتی تأویل طولی هم می توان در فقه استفاده کرد.

باید فضا را داشت، اصطلاحات را آشنا بود، اصول مورد نظر را داشت، متون مورد نظر را خواند، با روح قانون آشنا باشد، اگر این ها نباشد، نمی شود کار اجتهادی کرد. هنوز ابتدائیات این مسائل در مورد مباحث اجتهادی سلوکی و معارفی نیست، تا چه رسد به نتیجه گیری.

تفهیم، ص ۲۵۷

(أثر التفهیم فی المعرفة)

عمده در مباحث سلوکی این است که تفهیم به قلب شود،

«ثم إنَّ عمدة خير الصلاة و فائدها انما هو في التفهيم، [که آدم ابتدا احساس حضور می کند به صورت کأنّ، تا ادامه پیدا کند و تبدیل به آن شود، که خود خدا را ببیند.] لأنَّه سبب قريب للمعرفة، و المعرفة كلّها خير، بل الخير كلّه في المعرفة، [لبّ اصلی عمل، معرفت است. لبّ اصلی انسان معرفت است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «عليكم بصدق الإخلاص و حسن اليقين فإنَّهما أفضل عبادة المقرّبين.» که از این دو یقین اصل و اساس است. حالت تخیلی نسبت به خدا که در پیش روی من ایستاده است و من در پیشگاه او ایستاده ام، که این لطف حضور دارد و لو این که کم باشد، این مرحله ابتدایی است. تا این که بالا می رود و کسی می گوید: من وقتی به نماز می ایستیم به کلّ هستی و صلیم، چون به کسی و صلیم که وسعتش کل عالم را فرا گرفته است. پس از این لطف نماز به احوال پس از معرفت است. یک نوع تعامل پس از معرفت،] كما أن الجهل كلّه شرّ، بل الشرّ كلّه في الجهل [کسی که دارد مرتکب شرّ می شود، لبّش جهالت است.] و لمّ ذلك أن روح المصلّي إذا توجه إلى العالم الأعلى و تخلّى عن ذكر العالم الأسفل و فكره، و تجرد بذلك عن بعض القيود و تأثر من العوالم العالية نورا، و يتجلّى به

أحيانا حقائق بعض الآيات القرآنية على قلبه، فينتفع بهذا الكشف و التجلّي [که ناظر است به بیان امام صادق علیه السلام که آن قدر آیه را در نماز تکرار کردم که آن را از قائلش شنیدم.] انتفاعا لا ينتفع نظيره بعبادة سنين» که این ها را خواطر الهی و القاءات ربّانی تعبیر می کنند. که لذت عظیمه دارد که گاهی تا چند ماه هست. القاءات ملکی هم لذاتی دارد ولی این گونه نیست که تا چند ماه بماند. اما القاءات ربّانی اگر بیاید تا چند ماه سرخوش است و بعضی می گویند که یک القاء ربّانی آمد که آن قدر قوی بود که تا آخر عمر از آن سر خوش بودیم.

«و قد يكشف للعبد عند قراءة أسماء... قال: ما زلت أردّد هذه الآية على قلبي حتى سمعتها من المتكلم بها، فلم يثبت جسمي لمعاينة قدرته....»

استاد حسن زاده: من هر شب سوره واقعه را می خواندم، یک شب وقتی رسیدم به این آیه که اصحاب شمال را در آتش می اندازند، من می دیدم که این ها را به آتش می انداختند.

این می شود یک جلوه ای از جلوات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که از شب تا صبح می دیدند و تا صبح استغفار می کردند. هی می دیدند و استغفار می کردند!!!

آخوند کاشی اوایل دو نماز ظهر و عصر می خواندند، ابتدا به صورت عادی نماز چند دقیقه ای عادی می خواند، سپس می رفت و با احوالات خوشش نماز را می خواند که گاهی از احوالات او نقل می کردند، می گفت: خدا مرا بکشد که این کارها را در نماز کرده ام. دست خودش نبود، و متوجه نبوده است و هیچ تکلیفی هم نیست.

هم خشیت است و هم جذبه و خوف است. گاهی به حسب حال فقط حالت خشیت را بروز می دهد، که

رسول الله بعضی از شب ها در تردد بود، که می دید امت دارند به جهنم می روند. یکی از خصیصه های انسان کامل تقلب قلب اوست.

### بحث تعظیم، ص ۲۵۹

که این بر می گردد به حال خود ایشان که عمده و رکن در نماز را تعظیم می داند.

«و اما التعظيم فهو من احوال القلب المورثة للاستكانة و الخشوع و الإنكسار لله جلّ جلاله، مؤدّ من معرفة عظمة الله و جلاله... و العمده من تأثير الحضور في الصلاة ذلك[که حضور و تفهم که دارد کاری را انجام می دهد اما رکن و پایه اصلی عظمت است. که حالت ذلت و حقارت در پیشگاه عظمت حق دست دهد.] بل العمده في کمال جميع العبادات و الإيمان ذلك [این یک حال است و کلیت ندارد، بلکه می شود کسی حال رحمتی داشته باشد و خدای رحمان را ببیند و نماز بخواند. در این حال هم می تواند ذلت و حقارت را هم ببیند.] و من معرفته تظهر حقارة النفس و خستها»

بعد ایشان در ص ۲۶۰ و ۲۶۱، به سراغ روایاتی رفت که در آن احوال اهل بیت در ادراک عظمت الله را نقل می کند.

حالات حضرت ابراهیم، حضرت رسول الله، امیر المومنین، حضرت زهراء، امام حسن، امام سجاد، علیهم السلام احادیثی را نقل می کند.

که از آن ها نتیجه می گیرد: مهم آن مقام تعظیم خداست که خوف و خشیت را چقدر در دلشان پررنگ کرده اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۰ (۱۱۵ / ۲۷، ۱۰، ۱۳۹۳ / ۲۵ ربیع الأول / شنبه)

ابتدای مباحث عرفان در وادی عمل، عرض کردیم، یک کتاب عرفان عملی داریم مثلاً منازل السائرین خواجه عبدالله، که در ۱۰۰ منزل هست، اما در کنار آن ها ما حرف های دیگری داری که بیش از این است که در صد منزل نمی گنجد.

در مباحث قبل بحث مراقبه را به صورت دست العمل نگاه می کردیم. حقیقت مراقبه را توضیح دادیم، سلسله ملاحسینقلی را هم گفتیم. بحث فقه السلوک مراقبه را هم گفتیم، بعد گفتیم با این ادله گویا ما صدها آیه و روایت داریم، بر خلاف بعضی از مباحث فقهی که گاهی یک یا دو آیه و روایت داریم در فتوا دادن.

عرفان در وادی عمل، خیلی از حیطه ها را میگیرد، بحث های عمل، شیطان، دنیا، دستورالعمل ها، شگردها و تکنیک ها و... را می گیرد.

در خیلی از مباحث عرفان عملی، بحث شیطان و دنیا و... را نمی کنند. این ها همه بحث های سلوکی است ولی در ذیل منازل نمی گنجد.

ما برای این که این باب هم حجیم تر شود و به عنوان یک علم به حساب بیاید که بعدها به آن ها پرداخته شود، این ابواب را می پردازیم.

در مورد اسرار الصلاة را به شکلی عمومی که جوان هایی که نوعی فرهیختگی دارند اما با اصطلاحات آشنا نیستند، بتوانند ارتباط برقرار کنند.

بعد سر الصلاة حضرت امام ره و بعد آداب الصلاة و بعد اسرار الصلاة میرزاجواد آقا ملکی تبریزی را آوردیم و از هر یک ظرایفی را آوردیم و خواندیم و می خوانیم، که این ها شوراندگی دارند.

تعظیم را میرزاجواد آقا، عمده می داند در حضور قلب. که متوجه باید بود که در محضر کیست. «و هذه الأمور الستة إنما روح الصلاة بها و کمالها بکمالها و العمده فيها التعظیم، و هی من لوازم الإیمان، فمن کمل إیمانه و باشر قلبه و لم يمنع عن تأثیره محبة الدنيا و الاستهتار بذكرها و فکرها و شغلها لابد أن یکمل صلاته من أولها إلى آخرها بجميع أجزائها على هذا التفصیل»

از علامه طباطبائی در مورد حضور قلب پرسیدند، فرمود: التوجه، التوجه، المراقبة المراقبة.

که ابتدا توجه داشته باشیم که به محضر کی می رسیم، سپس مراقبت کنیم که این را حفظ کنیم.

به حسب هر شخصی باید یک تکنیکی پیشنهاد شود. که جا دارد یک نواری آماده شود که از پیش از نماز و سپس ابتدای نماز چه کار باید بکنید تا وارد می شوید و....

بحث قیام نماز، در ص ۲۶۸ آمده در ص ۲۲۲ هم اشاره ای دارد.

### اسرار الصلاة ص ۲۲۲

«و هي مثولٌ [ایستادن] بین یدی الله للخدمة و العبادة و إظهار العبودية بالقلب و الجوارح کلّها و کمال قیام البدن أن يكون علی طمأنينة و سکون و هیبة و حياء، مطأطأً رأسه [سرش را بالا نگاه داشته باشد]، ناظرًا إلی موضع سجوده، مقيما نحره و صلبه، [صاف بایستد] مرسلا یدیہ علی فخذیه غیر عابث بهما و لا مشغول برفع رجلیه، و مستقبلا برؤوس أصابع رجلیه إلی القبلة، و صافًا بهما إلیه، و فاصلا بينهما بإصبع إلی شبرٍ و ثابتا علیهما.

و کمال مثول...»

اشاره ای به سرّ تشبیه در شریعت

شریعت احساس در محضر خدا بودن را به شکل های بسیار جالبی القاء کرده است. این ها تشبیه در عین تنزیه است. این ها را در فصّ نوحی گفته ایم که: شریعت چگونه خدایی که در عین تنزیه است، کاری می کند که با خدایی. که هیچ موجب تشبیه نمی شود، ولی کاری می کند که لطف تشبیه را دارد. چون تا ملموس نشود، ارتباط برقرار نمی شود. بیانی را بوعلی در رساله أضحویه دارد و غزالی هم استقبال کرده است: بوعلی می گوید: وقتی بگوئید: خدا که نه زمان دارد و نه مکان دارد و نه جسم دارد و... مردم عادی می گویند: ما به چه ارتباط برقرار کنیم؟! به این دلیل در متون دینی تشبیه آمده است، اما تشبیه را مجاز دانسته است در رساله اضحویه، گرچه بعدا از آن برگشت. این بیان را دارد، غزالی میگوید: کمتر آیه و روایتی است که در آن تشبیه خدا نباشد، در عین این که اساس تنزیه است. بعد غزالی در تبیین این سرّ حرف بوعلی را آورده است که ... در گشتی در فتوحات گفته ام که ابن عربی: نه یعنی برای این که کار مردم را راه بیاندازد تشبیه را آورده باشد، بکله بحث تشبیه برای خودش حظّ هستی شناسانه دارد. ابن عربی تمام مباحث تاریخی تشبیه و تنزیه را آورده است و اشکال هر کدام را بیان کرده است و گفته است هیچ کدام نیست، و سرّ همه این ها تجلّی است. شما اگر دستتان بخورد به حجر الأسود، دستتان به خود خدا خورده است و با او بیعت کرده اید. نهایت تشبیه در عین نهایت تنزیه در بحث کعبه و طواف

کعبه و در خصوص حجر الأسود، شریعت آورده است. هر که وارد خانه خدا شد، میهمان خداست. که اما حسن مجتبی علیه السلام وقتی می خواست وارد مسجد شود، دست به محاسن گرفته و می فرمود: الهی ضیفک ببابک. در مسجد گفته اند هیچ تصویری نباشد، هیچ صورت موجود زنده ای نباشد.

علامه طباطبایی هم در میزان و هم در شیعہ ... دارد تائوئیس و اپانیساد و.... این بوده است که اصلش تنزیهی بوده اند ولی جوری تعبیر کرده اند که سر از تجسیم در آورده است.

اما شریعت این کار را کرده است: که مردم در عین تنزیه صرف، به راحتی بتواند با خدا ارتباط برقرار کند و خدا را لمس کند.

شریعت کاری کرده است که در دعا کردن خدای حاضر را احساس کنیم، که مثلاً حین دعا کردن دست خود را بلند کن، این را تعبیر می کنند به: بعد تشبیهی دستورات دینی.

هنگام نماز گفته اند: هنگامی که نماز می خوانید به گونه ای باشید که گویا بین یدی الله ایستاده اید.

« عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يُصَلِّي فَسَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ أَحَدٍ مِنْكِبَيْهِ قَالَ فَلَمْ يُسَوِّهِ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ وَيْحَكَ أَ تَدْرِي بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كُنْتُ. »

سرّ همه این ها بحث ها تجلّی است. در گشتی در فتوحات این ها را توضیح داده ایم. متن های ابن عربی را آورده ام و خوانده ام و توضیح داده که چگونه خدا در کعبه و مسجد و هنگام دعا و... جلوه می کند. که به حسب حال خودش جلوه می کند.

جالب است که خدا در تشریعاتش عجیب خودش را ملموس می کند.

« النساء : ۱۰۸ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا »

شریعت تلاش می کنند در دل همه عبادات، جهت ملموس را به رخ می کشد تا ارتباط راحت برقرار شود، در عین حالی که این تشبیه کردن، ریشه در واقعیت و نفس الامر دارد.

لذا این لطف شریعت است که اگر کسی می خواهد جذبی داشته باشد توجه داشته باشد به این جهات تشبیهی شریعت در عین حال مراقب تنزیه هم باشد.

که واقعا برای خودش لطفی هم دارد به لحاظ بحث های تمدنی.

چرا باید مسجد در یک محل در مرکز باشد. محوریت داشتن مسجد در یک محله، یا مثلا محوریت مزار حضرت معصومه سلام الله علیها در شهر قم.

چرا باید از در و دیوار جامعه اسلامی به گونه ای باشد که دعوت به توحید کند. چرا لباس ها امت اسلامی و چهره های شهرها باید به گونه ای باشد که به سمت توحید دعوت کند.

این ها آثار تشبیه در مباحث تمدنی است.

از سویی همراه با تشبیه باید تنزیه باشد که ضرر نرساند.

### اسرار الصلاة ص ۲۶۸

«وَأَمَّا الْقِيَامُ هُوَ الْمَثُولُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ لِأَدَاءِ حَقِّ الْعِبَادَةِ وَاسْتِجْلَابِ خَيْرَاتِ الرَّبُّوبِيَّةِ، وَالْإِسْتِنَاسِ بِهِ جَلِّ جَلَالِهِ، وَالْإِلْتِذَاذِ بِمَخَاطَبَاتِهِ فِي كَلَامِهِ وَبِمَنَاجَاتِهِ فِي دُعَائِهِ، [جالب است که نماز جوری است که هر چه در شریعت داریم در نماز آمده است. قرآن، دعا و... همه در نماز آمده اند.] وَ الْعِلَاجُ لَطَوِيلُ مَقَامِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ دَفْعُ هَوْلِ الْمَطَّلَعِ، وَ لِنَشِيرِ بِالْوُقُوفِ عَلَى الرَّجْلَيْنِ الْوُقُوفِ فِي مَقَامِ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ، [که این به حسب حال خود میرزا جواد آقا است. یک فعل واحد می تواند معانی متعدد را تحمل کند. چون فضای انسانی است که تحمل این معانی را دارد.] وَ بِإِطْرَاقِ الرَّأْسِ عَلَى إِلْزَامِ الْقَلْبِ التَّذَلُّلَ وَ التَّوَاضُعَ وَ التَّبَرُّيَ عَنِ التَّرَوُّسِ وَ الرِّيَاسَةِ وَ التَّكَبُّرِ وَ لِيَعْلَمَ أَنَّ لَهُ مَقَامًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ خَطَرَهُ [اهمیتش] إِنَّمَا يَنَاسِخُ بِكَمَالِ هَذَا الْمَقَامِ [که عظمت این روز چگونه است که در قرآن تصویر شده است: «لِيَوْمٍ عَظِيمٍ \* يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»]، فَلْيُجِدْ كُلَّ جَدِّهِ فِي تَصْحِيحِ قِيَامِهِ فِي صَلَاتِهِ، وَ لِيَعْلَمَ أَيْضًا أَنَّ سَرِيرَتَهُ وَ ضَمَائِرَهُ مَكْشُوفَةٌ عِنْدَ رَبِّهِ، يَعْلَمُ مِنْ سَرَائِرِهِ مَا لَا يَعْلَمُ هُوَ، فَلْيَرَقِبْ أَنْ لَا يَخَالَفَ سَرِيرَتَهُ رِضَا رَبِّهِ. [می بینیم که ایشان اینجا چندین معنی از یک فعل واحد قیام به دست آورده است که این می شود تفهیم های متعدد. که بعضی ها در یک فعل، در آن واحد ده معنی بر او القاء می شود. حتی بعضی



اوقات بگویم اسرار و معانی بی انتها، خالی از لطف نیست، از بس در یک حقیقت و یک فعل نماز می تواند این ها را به دست بیاورد. گرچه ممکن است گاهی بیش از یک معنی به او القاء نشود.

فلا محالة يكون تواضعه في هذا المقام الخطير مثل تواضعه عند القيام في محضر سلطان من سلاطين الدنيا، كيف يراقب في مكالمته و مشافهته أن لا يخالف رضاه، و لا يسهو عن قصد معاني ما يخاطبه و إشارات مخاطبات السلطان، و لا يكون الله جلّ جلاله ملك الملوك جبار الجبابرة أهون عليه من بشر مثله.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۱ (۱۱۶) (۱۳۹۳، ۱۰، ۲۸ / ۲۶ ربیع الأول / یکشنبه)

چند معنا را در حقیقت قیام اشباع کرد.

می شود در یک حقیقت، چند معنا اشباع شود که همه هم مراد خدا است.

اذکار هفت تکبیر مستحب از همان ابتدا یاد می دهد که باید چطور برخورد کرد

یا اذکار وضو

تکبیرات افتتاحیه

مطلب دوم راجع به نفس تکبیره الاحرام است و در آن نیز مطالبی است:

اول اینکه آنچه واجب است همان تکبیره الاحرام است، ولی پس از آن گفتن شش تکبیر بنابر اقوی مستحب است.

دوم در بیان دعاهائی که در هنگام گفتن تکبیره الاحرام رسیده و آن اینست که نماز گزار پس از تکبیر سوم بگوید:

اللهم أنت الملك الحق لا اله الا أنت سبحانك انی عملت سوءا و ظلمت نفسي فاغفر لی فإنه لا يغفر الذنوب الا أنت.

و بعد از تکبیر پنجم بگوید:

لیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشرّ لیس إلیک و المهدی

أسرار الصلاة ص : ۳۲۰

من هدیت سبحانک منک عبدک و ابن عبدک و بک و لک و إلیک و لا ملجأ و لا منجا منک الا إلیک سبحانه و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک ربّ البيت الحرام.

و پس از تکبیر ششم بگوید:

یا محسن قد اتاک المسیء أنت المحسن و نحن المسیئون فتجاوز یا ربّ عن قبیح ما عندنا بجمیل ما عندک.

و پس از تکبیر هفتم بگوید:

وجّهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا [مسلم] و ما انا من المشرکین، علی ملّة ابراهیم و دین محمد (ص) و هدی امیر المؤمنین و الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، انّ صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین و بذلک امرت و انا من المسلمین.

و مستحب است که بعدد تکبیرهای نماز تکبیر بگوید تا اگر فراموش نمود این تکبیرها بدل از آن باشد.

رکوع

تفهم رکوع

از فلسفه‌های تکرار دستورات شریعت همین است که فلسفه آنها تفهم شود و معانی آنها به فرد تلقاء گردد

ص ۳۴۹

و اما تکبیر رکوع،

شاید مناسب این مقام این باشد که باین تکبیر، بزرگتر بودن خداوند متعال از اینکه کسی بتواند آنگونه که سزاوار او است بعبادت او قیام کند قصد شود، و بلند نمودن دستها در حین گفتن این تکبیر باین نیت باشد که از این اعتقاد که می‌توان آنچنان که شایسته او است بعبادت او قیام نمود تبری جوید و لذا نمازگزار از حال قیام برای رکوع خم می‌شود، و از حال قیام که نشانه قوت و قدرت است بحال رکوع که حکایت از تواضع و فروتنی میکند درمی‌آید، و با این خضوع، ادب محضر پروردگار را بجای می‌آورد، و ذکر رکوع را می‌گوید، و سزاوار است که از تسبیح خدای متعال در رکوع، تنزیه او را از اینکه در اراده برای او شریکی باشد قصد نماید.

أسرار الصلاة ص ۴۱۸

مطلب دیگر در این باب اینکه تسبیح خدای متعال، عبارت از قضیه صفات جلال سلبی خداوند است، و اصل صفات جلال سلبی او، به سلب حدود، و سلب حدود به سلب سلوب باز می‌گردد، و سلب سلوب در ذات اقدس حق جز سعه وجود چیز دیگری نیست، این بخلاف تنزیه ممکنات است زیرا سلبی که بمخلوقات نسبت داده می‌شود به سلب وجوداتی که از حدود وجودات آن انتزاع شده نه از وجودات آن، می‌باشد. پس تسبیح خدای متعال بهمان صفاتی است که با آن حمد و ستایش میشود و لذا در اغلب موارد، تسبیح او با حمد مقرون می‌گردد، چنانکه در ذکر رکوع و سجود چنین است، و در قرآن هم می‌خوانیم:

فسیح بحمد ربک. ۹۸: ۱۵ و حقیقت تنزیه ذات اقدس حق باینستکه بنده قلبا به سلب نقایص بجمیع وجوه آن از ذات باریتعالی معتقد باشد، و جوارح و اعضائش هم بمقتضای این اعتقاد عمل کند، و مقتضای چنین عقیده‌ای اینست که بنده در اغلب صفات حسنه، از اخلاص، و صدق و توکل و تسلیم و رضا و توحید و دیگر صفات نیک بمرتبه کمال رسد، زیرا بنده اگر بکمال حضرت حق در جمیع وجوه معتقد باشد بناچار معتقد خواهد بود که هیچ نفع و ضرری از ناحیه غیر او نیست، و لذا دیگر در افعال و اعمال خود، غیر خدا را هرگز در نظر نخواهد داشت، و اخلاص و صدق چیزی جز این نیست، و هر گاه بعلم خدای متعال بصلاح نفس خود، و عنایت خداوند در حق او، و قدرت کامله باریتعالی بر اصلاح امور او معتقد بود توکل و تسلیم و رضا فراهم می‌آید و هر گاه که بکمال او از حیث اینکه نیاز به شریکی ندارد، و در وهم و عقل و وجود به تقسیم و تجزیه در نمی‌آید معتقد بود توحید بآن دو معنایی که نسبت بذات

#### أسرار الصلاة ص : ۴۱۹

باریتعالی رواست، کامل می‌شود. چنانکه در فرمایش مولا امیر - المؤمنین و سید الموحدين علی علیه السلام در تفسیر وحدتی که نسبتش بخدا جایز است مطلبی آمده که خلاصه آن چنین می‌شود که آن معنایی که می‌توان از واحد، و، احد نسبت بخدای متعال اراده نمود دو معنا است، یکی اینکه الله یکی است، و برای او شریکی نیست، و دیگر اینکه او، احدی المعنا است، و هر دو معنا قضیه سلب نقایصی است که ضد کمال است. تسبیح مطلق و مقید

بنابراین حال تسبیح عبارت از اینست که بنده در هنگام تسبیح پروردگار، قلبش به کمال پروردگار از جمیع وجوه معتقد باشد، و همه حرکات و سکناش بر خواسته از این معرفت باشد، این در تسبیح کامل مطلق است، و اما در تسبیح مقید نیز، میبایست همین معنا بحسب همان قیدی که برای آن هست در آن لحاظ شود، مثل تسبیح در رکوع میباید که باین نیت باشد که ذات اقدس حق را از اینکه در حول و قوه و اراده برایش شریکی باشد منزّه و میرا بداند.

چنانکه از مطلبی که در همین زمینه در کتاب مصباح الشریعة از امام صادق علیه السلام نقل شده، این معنا فهمیده می‌شود.

مصباح الشریعة اگر برای امام صادق علیه السلام هم نباشد، مضامین آن مطابق با آیات و روایات است و بخش نماز آن هم یک دور اسرار الصلاة است.

۴۰-۳۰ درصد آن در آثار غزالی آمده است و به وسیله آن می‌شود از آن تصحیح کرد.

کسی در قرن ۴-۵ آن را جمع کرده است. برخی جاها مثلا بحث از حروف، برگرفته از غزالی است خیلی از بزرگان، آن را از امام صادق علیه السلام تلقی کرده‌اند.

البته قیمت و ارزش علمی خودش را دارد.

امام علیه السلام می‌فرماید: نمیشود که بنده‌ای برای خدا رکوع کند، رکوعی از روی حقیقت و آنچنان که شایسته است مگر اینکه خداوند او را به نور بهاء خود زینت بخشد، و در سایه کبریاء و بزرگی خود جای دهد، و لباس برگزیدگان خود را بر او بپوشاند و رکوع اول است و سجده دوم و هر کس که اول را آنچنان که شایسته است بجای آورد برای انجام دوم صلاحیت پیدا می‌کند. و در رکوع ادب، و در سجده

أسرار الصلاة ص : ۴۲۰

قرب و نزدیکی است، و آن کس که ادب را نیکو نگه ندارد شایسته قرب و نزدیکی نخواهد گشت، پس چون رکوع می‌کنی رکوع کسی بجای آور که قلبش در برابر خداوند عزوجل خاضع و به ذلت خود معترف و از سلطان خداوندی هراسان و از اینکه فوایدی که برای رکوع کنندگان هست از او فوت شود بیمناک و محزون می‌باشد.

و حکایت شده که ربیع ابن خثیم متوفای قبل ۶۵ هـ شب را به یک رکوع به صبح میرسانید و چون صبح می‌شد آه می‌کشید و می‌گفت ای وای که اهل اخلاص بر ما سبقت گرفتند. و حق رکوع را باینکه پشتت را راست نگهداری ادا نما و خود را در قیام بخدمت حق تعالی مقصر بدان مگر اینکه یاری و کمک او رفیق راحت گردد، و قلبت را از وسوسه شیطان و خدعه و نیرنگ‌های او بر حذر دار، چرا که خداوند بندگان را باندازه تواضع آنها بلند می‌گرداند، و به اصول تواضع و خضوع و خشوع بهمان اندازه که عظمت خداوندی بر سرائر و باطن انسان غلبه داشته باشد آدمی را هدایت می‌کند انتهی. می‌گویم در این کلمات تأمل نما، و آنچه را که در این مختصر آمده محقق ساز، همین تو را در این مقام کفایت می‌کند، و اگر در این فرموده امام که رکوع اول است و سجده دوم، و در رکوع ادب است و در سجده قرب، نیک بنگری، وجه آنچه را که در پیش بیان داشتیم برایت معلوم خواهد شد، زیرا تبری از حول و قوه خود، و توکل به خدا و تسلیم که از باب تنزیه حضرت حق از شریک در حول و قوه و اراده او است نشانه ادب است، و مقام فنائی که لازمه قرب بخدا است عبارت از تنزیه سجودی است، و اینکه فرموده است «و خود را از اینکه بخدمت او قیام کنی کوچکتر

أسرار الصلاة ص ۴۲۱

بدان، مگر اینکه به یاری و کمک او باشد» صریحا این حقیقت را بیان می‌دارد که مراد از رکوع، تبری و بیزاری جستن از آنچه که ذکر شد، و منزّه داشتن حضرت حق از اینکه در این امور برای او شریکی باشد، می‌باشد، هم چنین پاداشی که در صدر کلام امام برای رکوع کنندگان واقعی بیان شده، مناسب با آن مطلبی است که ما گفتیم، زیرا که تنزیه و تسبیح حضرت حق مناسب با نور بهاء او و در سایه کبریاء و بزرگی او قرار گرفتن می‌باشد.

و خلاصه کلام آنکه هر کسی که کارها را از اسباب آن ببیند، و آنها را مؤثر بداند، و در امور به تدبیر و حول و قوه خود بنگرد، و به قدرت و نیروی خود متکی باشد چنین کسی هر چند هم که رکوعش طولانی باشد و بجای سه مرتبه صد مرتبه سبحان الله بگوید، حقیقت رکوع را بجای نیاورده و خدا را به تنزیه رکوعی منزّه ندانسته است. و حقیقت رکوع و روح آن باینستکه قلب بنده بر صفت توکل، و عمل او عمل متوکلین باشد، و در عالم وجود مدبر و فاعل مستقلی بجز ذات پاک ذوالجلال نبیند، و از اینکه برای خود حول و قوه‌ای قائل باشد تبری بجوید، و اگر به کسب می‌پردازد و به اسباب روی می‌آورد از جهت اینکه خداوند به انجام این امور امر نموده باشد، چنین کسی، دیگر در کسب و کار خود حریص نخواهد بود، و مال حرام که بماند که از مال شبهه‌ناک هم حذر خواهد نمود، و جز برای غیر خدا، و بامر خدا نه چیزی خواهد گرفت و نه خواهد بخشید، بلکه انفاق و امساک برای چنین کسی یکسان، و بلکه وجود و عدم و فقر و غنا برایش مساوی خواهد بود، و در این صورت است که خدا خود تدبیر امور چنین بنده‌ای را

أسرار الصلاة ص : ۴۲۲

بعهده می‌گیرد، و او را هرگز به غیر او نمی‌گذارد.

أسرار الصلاة ص ۴۲۲

بعهده می‌گیرد، و او را هرگز به غیر او نمی‌گذارد.

و اما قیام و سر برداشتن پس از رکوع،

نیت انسان در انجام این عمل میبایستکه این باشد که پس از خضوع و خشوع و تواضع در برابر پروردگار بحول و قوه او بر دشمنان او گردن افرازد، و برتری جوید، و در هنگام گفتن تکبیر آن، دستها را که بلند میکند از تواضع و فروتنی در مقابل دشمنان خدا تبری بجوید، و مستحب است که در هنگام رکوع پشت خود را صاف نگه دارد و گردنش را بکشد باین نیت که من بتو ایمان آوردم گر چه گردنم را بزنی، سپس سر را بلند کند باین امید که خضوع و خشوع و تسبیح و حمدش قبول درگاه الهی شده باشد، و با حول و قوه او بر دشمنان او غالب آید، و این امید را با این ذکر که بر زبان می‌آورد که «سمع الله لمن حمده» (هرکس که حمد و ستایش حضرت حق کند خداوند آن را می‌شنود) تأکید نماید.

سپس خضوع و خشوع را نسبت به پروردگار با گفتن این ذکر که: اهل الکبرياء و العظمة و الجود و الجبروت.

زیادتر نما، بعبارت دیگر پس از اینکه برای عبودیت و بندگی خدا قیام نمودی، این قیام اقتضا میکند که از اینکه برای خود در قیام بعبودیت و بندگی او حول و قوه‌ای ببینی با انجام رکوع تبری بجوئی، و با این عمل او را از اینکه برایش در حول و قوه شریکی باشد منزّه بدانی، و اقتضای این امر اینست که تو با اینکه در

مقابل او ذلیل و خاضع و خاشع هستی بر دشمنان او و دشمنان دوستان او بحول و قوه او برتری و تفوق داشته باشی. و اقتضای تصور این مطلب اینست که پس از این برتری

أسرار الصلاة ص ۴۲۳

که برای خود بر دشمنان او قائل شدی، کبریا و عظمت او را در نظر آوری، اینجا است که آداب عبودیت هم علما و هم عملا تمام می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۲ (۱۱۷) (۱۲، ۱۱، ۱۳۰۳ / ربيع الأول / یکشنبه)

در رکوع ایشان بر حسب آن چه در مصباح الشریعه در باب رکوع گفته بود: و فی الركوع أدب و فی السجود قرب. برای این است که انسان در رکوع تبری می جوید از حول و قوه خود به حول و قوه الهی، این ادبی است، بعد وارد سجده که می شود قربی حاصل می شود. چون سجده مقام فناء است، لذا می شود قرب.

همین مضمون را هم در بحث سجده مطرح می کند.

#### سجده

مفاد سجده تقرب به حق به نحو فنائی است. در سجده جز فناء چیز دیگری نمی شود گفت. یعنی محو شدن بنده و فقط خداوند. در قیام یک نوع ایستادن بر پاست به پیشگاه خدا. در رکوع از آن حالت به در آمدن است، اما در سجده که می رود، یعنی هیچ نمانده است از بنده و جمع می شود. نوع جمع شدن که افضل اعضای بدن که پیشانی است به خاک مالیده می شود. که خود این حالت محو را به دنبال دارد. این یک ویژگی است بین بدن و روح. در سجده حتی صحبت غیر هم نمی آید. که وجود حقیقی برای خداست و بعد آمیرزا جواد در اینجا بحث وحدت شخصیه را گفته است.

«أن تترقى فتشرف بمقام القرب فتكبر ربك عن الشريك فإنه إذا حصل لك القرب تجلى لك أنوار جمال الأحديه [که همان یکتای همه است. که همان است که امیر المومنین از حضرت خضر آموخت که «یا هو یا من لا هو الا هو» که در روایات ما هست، بلکه تعبیر به «أيا هو، أيا ربّاه» که در زیارت اختصاصی امیر المومنین علیه السلام آمده است آنجا که التجاء شدید می شود. لذا برخی در تفسیر سوره توحید می گویند «هو» ضمیر نیست، بلکه

اسم است و اختصاصی حضرت حق است. یا هو: ای حقیقت اصلی هستی، یا من لا هو الا هو: ای حقیقت هستی که جز تو کسی نیست. که اشاره به ذات اطلاق مقسمی دارد. جز او کسی نیست، بقیه خود اوست که به شکل اسماء حسنی در می آید و ارکان هر چیزی را خود همان اسماء حسنی پر می کنند. که حقیقت اصلی هستی است ما خواه ببینیم و خواه نبینیم. بعضی از عرفاء می گویند: ما حظ ذاتی حق را در هر شیئی می بینیم. این نکته اگر بیاید همه چیز حل می شود. که این ذات در دل همه هست، قرب وریدی که در آیات هست به همین معنی است. در آیات و روایات آمده: خدا از ما به ما نزدیک تر است. نه آن گونه که بعضی از باب تداخل وجودی درست می کنند که اگر این باشد، دیگر از ما به ما نزدیک تر نیست. همان بیان امام صادق علیه السلام در جواب ابن ابی العوجاء می دهد: حضرت می فرماید: هیچ مکانی از خدا خالی نیست، ولی به گونه ای نیست که مکان را مثل مادیات را پر کند. قرب وریدی را اگر کسی درست کند می تواند به این نکته ذات حضرت حق و هویت حق در دل هر ذره را ببیند. در دل هر اسمی هم خود ذات حق حاضر است. [و اضمحلت عنده موجودات جميع الخلائق [این مباحث را در بحث وحدت شخصیه وجود گفته ایم. حقیقتا یک وجود حقیقی داریم و مابقی وجود خیالی است. ولی در سجده چه روی می دهد؟ این امر حقیقی برای ما جلوه می کند. لذا از یک جهت تجلی برای سالک و مصلی است. آن چه حقیقت است برای مصلی آشکار شده است. برای او حالی دست می دهد و اضمحلال اشیاء است. یعنی حقیقتا چنین چیزی هست و موقع سجده آدم باید به اینجا برسد و کشف غطاء شود و حقیقت در عالم را ببیند. تا تجلی احدی آمد اشیاء مندرک می شوند] فکبرت ربک... ساجدا و عن جميع الأشياء منزها له عن کلّ ما يتوهم... حتی الشریک فی الوجود الحقیقی [مصدق بالذات وجود و موجود فقط خداست] ... یحسبه الظمئان ماء و أنّ وجود العالم کأنّه وجود خیالی [که می خواهد نفس الأمر اسمائی و اعیانی درست کند] .... و لا یلتفت إلی غیره أحدا»

سجده ظهور این حقیقت است که کشف غطاء می شود، چون محو خود و غیر است، لذا حقیقت عالم که خداست آشکار می گردد. کسی خوب جلو برود محو می شود. نفس حالت ویژه سجده در آن محو خوابیده است.

قیام روی پا ایستادن است. در رکوع این قیام می شکند. به صورت ویژه ای که در می آید و از ناحیه کمر شکسته می شود، و خود همین اثر دارد. که گویا همه آن چه در قیام هست محو می شود.

## تکنیکی در مباحث سلوکی

یک مسأله ای هست که آقایان در تکنیک های سلوک توصیه می کنند که برای بدن هم توصیه می کنند. مثلاً: بدن باید اینگونه باشد. این گونه باید بنشینید و این گونه ذکر بگویید.

این زیر سر آن رابطه نفس با بدن است که بدن مرتبه نازله نفس است. که ظاهر به باطن می تواند کمک کند. این خاصیتی است که در سلوک مورد استفاده قرار بگیرد.

این را که می گویم قرار است بدانیم نه این که اجراء کنیم.

استاد حسن زاده در بحث هیئت داشتند دستوراتی می دادند که چگونه زن و مرد از هم جدا می شوند و چگونه به هم علاقه مند شوند. که قسمتی را گفتند و قسمت مهمش را نگفتند که کسی نتواند عمل کند، بعد می فرمود: این را می گویم که بدانید نه این که عمل کنید.

اما گاهی گفته می شود که به حالتی خاص نشسته باشند. برای ایجاد تمرکز. نفس این حالت نشستن اثر دارد. چرا که یک نوع تمرکز ایجاد می کند. مثل مشقت کردن دست ها یک نوع قبض است که قبض درون را دنبال دارد و همینطور دست را باز کردن، یک نوع بسط درون را به دنبال دارد.

این حالات خودش اثر می گذارد.

شریعت برای این که با خداوند ارتباط برقرار شود، هم گفته است که هنگام دعا دست ها را بلند کند. که این حالت گویا انسان را به آسمان وصل می کند.

حتی در اصطلاح این ها در روایات هست مثل التجاء و تبتّل و....

البته در مثل رسول الله اصل آمد تبدیل شد به این سجده. اما در مورد دیگران در حالت سجده هیچ نمی بیند، این حالت سجده که سر را به خاک می گذارد، نهایت خضوع و تذلل و بندگی است. البته انواع کرنش های مختلف می تواند باشد و در جای خودش خوب است ولی آنی که شریعت گفته است را دارم عرض می کنم.



نکته ای که معمولا در کارهای اینگونه هست این است: نفس بدن و حالات بدن اثر ویژه در روح دارد. حتی در سجده یک نوع گشایش ویژه برای انسان است. برای مرد. در مورد زن سیستم بدنی او به گونه ایست که نوع دیگری است که باید به نوعی دست در کنار بدن جمع شود. اما در مرد یک نوع گشایش روی می دهد.

این حالت قرار گرفتن مغز یک نوع گشایشی دارد که نحوه خون رسیدن به مغز به گونه ای ویژه است.

این کرنش هم جز او نیست و تخلیه است، حالتش برای فناء خیلی مهمّ است. این چیزی که به لحاظ درون خواسته شده است چه چیز مهمّی است که اثر می گذارد.

تماما بحث ما کرنش نسبت به خداست.

این تکنیک های سلوکی به روح کمک می کند در کار خودش. آقایانی که تجربه دارند از این ها خیلی استفاده می کنند. مثلا با یک دست زدن بر سینه خود خیلی از این حقایق را به خودش القاء می کند. یا این که با یک مسّ قرآن بر صورت خیلی از این القاءات را در خود دارد.

شریعت: این نماز برای اظهار کرنش و بندگی نسبت به خداست. بعد می رسد به رکوع و سجده و.... همین که هر کسی نماز را می بیند می فهمد و حتی این که در سجده نهایت کرنش صورت می گیرد.

در سجده قرار است که حتی خود نماند. سر گذاشتن در عین گشایش و عین تخلیه توجه عجیب به حق. که این ها جمع می شود که زمینه فناء فراهم شود.

### بیان میرزا جواد آقا

بیانی از مصباح الشریعه در مورد سجود می آورد. تا این که می رسد به بیان دیگری:

«فمن كان قلبه متعلقا في صلاته بشيء دون الله فهو قريب من ذلك الشيء بعيد مما اراد الله... أن المراد من حضور القلب... [بعد می گوید: آن چه اینجا گفته شده است اصل حضور قلب در کل نماز است، اما حضور قلب در قیام و رکوع و سجود چگونه است؟ که این را بیان می کند] أن هذا الذي ذكر أخيرا سيق لبیان امر عام... [در مقام قیام: حضور به محضر حق رسیدن که خود را در محضر حق می بیند. اما در رکوع دارد نفی حول از غیر می کند و همه را از خدا می داند. که با خداست و توجه به غیر هم دارد. اما در سجده حضور بالکل و فناء از غیر به طور

کلی است.] و ذلك ايضا يقتضى ... و فى الركوع يقتضى الالتفات إلى الغير، [چون باید نفی حول و قوه از غیر کنم]... و الحضور المناسب للسجود بالفناء عن الكل....[که فناء اینجا روی می دهد.] و بالجمله التواری و الإحتجاب بالبدن [که همان قاعده کلی است که: چگونه دستورات قلبی و باطنی با این که قرار است دستورات باطنی باشد، توجه به بدن هم می کند و دستورات ویژه در باب بدن هم می دهد.] بهیئة السجود الظاهرية و التواری بالقلب و السر و الروح لا یكون الا بما ذکرنا [که همان فناء است. که غیر را در ظاهر کنار گذاشتی و در باطن هم کنار بگذار.] هذا!

به نظرم خیلی قاعده خوشی را بیان کرده اند که اگر آن را تسری دهیم خیلی از حقایق را حل می کند. مثلاً طواف به دور خانه کعبه چه معنایی دارد؟ با حالت خاص و شرایط خاص، که گویا باید همیشه حلقه وار به دنبال خانه کعبه بگردد.

این قاعده در دستورات شریعت بسیار فراوان است.

در باب مراقبه آدم باید حسّ مراقبه مع الله پیدا کند. آقایان تکنیک هایی می دهند، مثلاً تکنیک هایشان این است که: پیش خدا نشسته ای و در سجاده رو به قبله، پیش خدایی!

اصلاً خدا کاری کرده است که در دستورات شریعتش همه جا می شود این کار را کرد.

این اعمال آن مسأله است.

بنده خدایی می گفت: من ماه رمضان دعای افتتاح را می خواندم، دائماً. بعد گفتم: حال که می خوانم احساس کنم که در محضر خدا هستم، همین حال را در خودم القاء کردم، بعد از مدتی دیدم پیش خدا هستم. که این یکی از اسرار تکرار دعاست.

بنده معتقدم: شیوه هایی که شریعت ما را به خدا وصل می کند و ارتباط می دهد. نماز را که گفتیم، اما یکی از آن ها دعاست. که به نظرم خیلی طبیعی و راحت ما را وصل می کند.

جالب است: یکی از چیزهایی که شریعت گفته است این است که: نماز تمام شد تعقیبات داشته باش. برای این که ارتباط با خدا وصل شود.

بعضی می گویند: اگر نماز خواندی دیدی نشد، بعد از نماز سر به سجده برو اگر العفو را به جدّ بگویی کار را حل می کند.

هر دستوری از شریعت آمده است، راه به سمت خداست، توبه، استغفار و...

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۳ (۱۱۸) (۱۳۹۳، ۱۲، ۱۷ / ربیع الثانی / شنبه)

سجده در حقیقت تجلی فناء است.

در آخر بعضی از روایات در باب سجده را آورده است.

می فرماید: در روایات ما جزء افضل اعمال قرار گرفته است و جزء بهترین امور برای جذب نور باطنی است.

«ثمَّ إنَّ السَّجُودَ مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ الْبَدَنِيَّةِ وَ أَجْذِبُهَا لِلنُّورِ كَمَا رَوَى عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَجَدْتُ النُّورَ فِي الْبُكَاءِ وَ السَّجْدَةِ»

بكاء عجیب دل را صاف می کند و سجده هم عجیب موجب جذب نور می شود.

خدا رحمت کند آیت الله احمدی میانجی که وقتی درس اخلاق می گفتند از ابتدا که بسم الله را میگفتند گریه می کردند تا آخر.

حتی بعضی می گویند که خودتان را به گریه بیاندازید.

یک مقدار تمرکز و خلوت می خواهد. با توجه ذهن خودمان را ببریم به سمت خدا.

خیلی از افراد که قبض روی می دهد، آن قدر گریه می کند تا این که بسط و وصل بیاید. جوری گریه می کند که گویا آتش از دل بر می آید. این تبدیل می شود به گریه های طولانی.

در روایات هست که خدا وقتی در منطقه ای باکی هست، آن منطقه را عذاب نمی کند.

خدا رحمت کند آیت الله میانجی را، ایشان می فرمود: بچه زیاد شیطانی می کند او را از خانه بیرون. بچه وقتی می رود بیرون، می بیند جایی ندارد و باز بر می گردد پشت در خانه و در را می زند تا مادر دلش به رحم بیاید و در را باز کند و مادر این را می کند.

بعد ایشان می خواست بفرماید که ما هم که گناه می کنیم و از درگاه او دور می شویم، آن قدر التجاء کنیم تا ما خداوند در را باز کند و راه را باز کند.

سبیل راه هاست، هر کسی به راهی. معمولاً شاعر با شعرش به خدا نزدیک می شود، یکی خطاط است با خط و....

علاوه بر این که یکسری راه هایی است که خود شریعت به ویژه تأکید کرده است.

جمالی ها به شکل خراباتی گریه می کنند و جلالی ها به شکل مناجاتی گریه می کنند.

آیاست سجده که می گوید: «سجده کن و نزدیک شو» خیلی معنی دارد.

«و روی ایضا أنه [سجده] أقرب حالات العبد إلى الله، لا سيما إذا كان جائعاً و باکیاً و ورد فيه فضائل جمّه

«أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ سَاجِدٌ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»

---

۱ ( ۱ ) قربه فی حال السجود ای الصلاة تسمیة لها باسم اشرف اجزائه أو السجود نفسه لما فيه من الخضوع و التذلل ما لا يوجد فی غیره. (کذا فی هامش المطبوع) و قال الرضی - رضی الله عنه - ان كانت الحال جملة اسمیة فعند غیر الکسائی يجب معها و او الحال قال صلی الله علیه و آله: «أقرب ما يكون العبد من ربه و هو ساجد» اذ الحال فضلة و قد وقعت موقع العمدة فيجب معها علامة الحالية لان كل واقع غیر موقعه ينكر و جوز الکسائی تجردها من الواو بوقعها موقع الخبر فتقول: ضربی زیدا أبوه قائم. (آت)

بعضی ها با تجربه یافتند: تا گرسنگی وصل شدید. گرسنگی کشیدن به طور متعارف دل را آباد می کند.

در روایات هست که مجاری ورود شیطان را با جوع ببندید.

آیت الله رفیعی قزوینی: در نماز به سجده می روید زود بلند نشوید، حظّ سجده را ببرید و بلند شوید. تا حظّ و لطف سجده را نچشدید بلند نشوید.

« ۱۳۸۹ - ۳۳ - قَالَ: وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: إِنَّ قَوْمًا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اضْمَنْ لَنَا عَلَى رَبِّكَ الْجَنَّةَ. قَالَ: فَقَالَ: عَلَى أَنْ نُعْبِدُكَ بِطُولِ السُّجُودِ. قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَضَمِنَ لَهُمُ الْجَنَّةَ.

و منها ما روى أنه قيل للصادق عليه السلام:

« لِمَ اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا قَالَ لِكَثْرَةِ سُجُودِهِ عَلَى الْأَرْضِ.»

و روى أيضا فى الصحيح «»

بسم الله الرحمن الرحيم

« ۹۷۹ - وَ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع سَجْدَةُ الشُّكْرِ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ اتَّمَّ بِهَا صَلَاتَكَ وَ تَرْضَى بِهَا رَبَّكَ وَ تَعَجَّبُ الْمَلَائِكَةُ مِنْكَ وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا صَلَّى ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَةَ الشُّكْرِ فَتَحَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْحِجَابَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ فَيَقُولُ يَا مَلَائِكَتِي انظُرُوا إِلَى عَبْدِي أَدَّى فَرَضِي وَ أَتَمَّ عَهْدِي ثُمَّ سَجَدَ لِي شُكْرًا عَلَى مَا أَنْعَمْتُ بِهِ عَلَيْهِ مَلَائِكَتِي مَا ذَا لَهُ عِنْدِي قَالَ فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبَّنَا رَحِمْتَكَ ثُمَّ يَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ مَا ذَا لَهُ فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبَّنَا جَنَّتَكَ ثُمَّ يَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ مَا ذَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبَّنَا كَفَايَةُ مُهِمَّةٍ فَيَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ مَا ذَا قَالَ وَ لَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا قَالَتْهُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا مَلَائِكَتِي ثُمَّ مَا ذَا فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ رَبَّنَا لَا عِلْمَ لَنَا قَالَ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَشْكُرُ لَهُ كَمَا شَكَرَ لِي وَ أَقْبِلْ إِلَيْهِ بِفَضْلِي وَ أَرِيهِ وَجْهِي.» این اوج کمالات و خیرات

است. این که بعضی می گویند جنت صوری هیچ گاه به پای جنت معنو نمی رسد، درست گفته است. این که نماز راه رسیدن به خداست، به همین معنی است.

اسم شکور در قرآن آمده است. چون خدا شکور است، می گوید: چون شکر من را به جا آوردید من چند برابر آن را می بینم.

اسم شکور خداوند متعال عجیب در نظام تکوین کار می رسد. چون هر کسی هر کار خیری که می کند چندبرابرش را می بیند.

«أقول: في هذه الرواية كفاية لمن كان له قلبٌ أو ألقى السمع و هو شهيد.»

نوعاً در روایات نظر دارد به نمازهای مقبول نهایی قبل از شهود. که نماز را هر چه مواظبت سلوکی می کند خدا را می بیند. این که می گوید: نشان می دهم، یعنی همانجا نشان می دهد؟ خیر، لازم نیست، بلکه ممکن است بعداً و بعدها نشان دهد.

در بحث های عرفان در وادی عمل، روایات شهود قلبی حضرت حق را آوردیم، تمام تعابیر عرفاء عیناً همان چیزی است که در روایات آمده است.

متأسفانه تمام آن تلاشی که در مورد روایات احکامی شده است با دقت ها و ظرافت ها، در مورد روایات اینچنین نشده است. بعضی ها که عرفاء هستند انجام داده اند، ولی به خاطر بی مهری که شده است این ها رها شده است.

«أقول: روی عن أصحاب الأئمة عليهم السلام من طول السجود أمر عظيم هنيئاً لهم و لمن تبعهم.

«وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الشَّاذَانِي بِخَطِّهِ، سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْفَضْلَ بْنَ شَاذَانَ، يَقُولُ، دَخَلْتُ الْعِرَاقَ فَرَأَيْتُ وَاحِدًا يُعَاتِبُ صَاحِبَهُ، وَ يَقُولُ لَهُ أَنْتَ رَجُلٌ عَلَيْكَ عِيَالٌ وَ تَحْتَاجُ أَنْ تَكْتَسِبَ عَلَيْهِمْ، وَ مَا آمَنُ أَنْ تَذْهَبَ عَيْنَاكَ لِطُولِ سُجُودِكَ! فَلَمَّا أَكْثَرَ عَلَيْهِ، قَالَ أَكْثَرْتُ عَلَى، [زیاد به من حرف زدی!] وَ يَحْكُ، لَوْ ذَهَبَتْ عَيْنُ أَحَدٍ مِنَ السُّجُودِ لَذَهَبَتْ عَيْنُ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، مَا ظَنُّكَ بِرَجُلٍ [ابن ابی عمیر] سَجَدَ سَجْدَةَ الشُّكْرِ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ فَمَا رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَّا عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ.»

«نَصْرُ بْنُ الصَّبَّاحِ، قَالَ حَدَّثَنِي الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، وَهُوَ سَاجِدٌ فَأَطَالَ السُّجُودَ، فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ ذَكَرَ لَهُ الْفَضْلُ طُولَ سُجُودِهِ، فَقَالَ: **كَيْفَ لَوْ رَأَيْتَ جَمِيلَ بْنِ دَرَّاجٍ**، ثُمَّ حَدَّثَهُ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى جَمِيلٍ فَوَجَدَهُ سَاجِدًا فَأَطَالَ السُّجُودَ جِدًّا، فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ قَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ أَطَلْتَ السُّجُودَ! فَقَالَ: **كَيْفَ لَوْ رَأَيْتَ مَعْرُوفَ بْنَ خَرْبُودَ**». [بعضی قائل اند که ایشان جزء ابواب ائمه و از اصحاب سرّ خاص الخاصّ بوده است.]

و طول سجود السجاده و الكاظم عليهما السلام معروف.»

جریان‌ی از امام سجاده را امام باقر علیه السلام نقل کرده است: دیدم از شدت سجده ها زانوانتان ورم کرده است. عرض کردم این کار سنگین است، چرا؟ فرمود: شما امیر المؤمنین را ندیدید.

در مورد امام کاظم علیه السلام آمده است که ایشان بعد از نماز به سجده رفت و هفده هزار مرتبه العفو فرمودند. راه های به سمت خدا بسیار است.

جلسات انس خالصانه خیلی اثرگذار است. آدم باید همیشه خودش را بشوراند. چند رفیق که با هم این حال و هواها را دارند بنشینند و این صحبت ها را بکنند. به شرط این که اخلاص هم در کار باشد. برخی یک برنامه دارند که همیشه کتاب اخلاق می خوانند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۴ (۱۱۹) (۱۲، ۱۳۹۳ / ۱۸ ربیع الثانی / یکشنبه)

تفسیر دو سجده به بیان امیر المؤمنین علیه السلام

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ سَهْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَلَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو حَكِيمٍ الزَّاهِدُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّاهِبُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَا ابْنَ عَمٍّ خَيْرَ خَلْقٍ

اللَّهُ مَا مَعْنَى السَّجْدَةِ الْأُولَى فَقَالَ تَأْوِيلُهُ اللَّهُمَّ إِنَّكَ مِنْهَا خَلَقْتَنِي يَعْنِي مِنَ الْأَرْضِ وَرَفَعُ رَأْسِكَ وَمِنْهَا أَخْرَجْتَنَا  
وَالسَّجْدَةَ الثَّانِيَةَ وَإِلَيْهَا تُعِيدُنَا وَرَفَعُ رَأْسِكَ مِنَ الثَّانِيَةِ وَمِنْهَا تُخْرِجُنَا تَارَةً أُخْرَى<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

این یعنی این که هر کار ما معانی مختلفی را بر می تابد که این یک معنی از معانی این فعل سجده است.

اینجا تأویل به معنی معنا است. یعنی: معنای نهفته در دل یک عمل.

بحث نماد را توضیح دادم که اعمال ما می تواند به صورت یک نماد باشد.

سجده هویت فناپی دارد، نهایت تنزل و فرود آمدن از خود، در سجده است و نهایتش این می شود که أعزّ  
الأعضاء که پیشانی است را بر آردل الأشياء می گذاریم که خاک است. که نهایت بریدن از تعین خود است.

اسرار الصلاة ص ۳۶۰

«ثم إنَّ السجود من جهة أنَّه صورة مقام الفناء الذي هو أقصى درجات الإستكانه و لذا ناسب أن يوضع فيه أعزّ  
الأعضاء على أَرْدَلِ الأشياء، و وجب أن يذكر الله عند تسبيحه باسمه الأعلى، فإذا أتى العبد بذلك، فرق قلبه و  
طهر لبّه بردّ الفرع على أصله، [فرع که انسان باشد به اصلش که خاک است بازگشته است. یعنی خاکی و بی تعین  
شود.] و وضع نفسه موضعه، [تعبیر امام سجاد علیه السلام: وَ أَنَا بَعْدُ أَقْلُ الْآفَلِينَ، وَ أَذَلُّ الْأَذَلِّينَ، وَ مِثْلُ الدَّرَّةِ أَوْ  
دُونَهَا.] بعضی فکر می کنند که این جزع و فزع امام معصوم به خاطر آموختن به غیر است، در حالی که هیچ منعی  
نیست که این ها هم واقعا و برای حال خودشان باشد و هم برای آموزش به غیر باشد. [شملتة العناية الربّانية، لأنّ  
عنايته تتسارع مواضع الذلّ و مراكز الإضطراب، و أيّ ذلّ أذلّ من مقام الفناء، و أيّ اضطراب أشدّ من اضطراب وجه  
العبودية.] آدم یک وجود فقری را می فهمد، می بیند که چقدر محتاج به خداست!]

هر فعلی که انجام می دهیم یک اشاره ای به کاری دارد ولی یک اثر سلوکی هم دارد. رابطه بین اعمال در بدن  
وسلوک باطنی وجود دارد که ما سر را به سجده می گذاریم ولی تأثیر سلوکی دارد.

۱ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳۶.

۲ - صحیفه سجّادیه، مناجات ۴۷.



نکته مهم این است که هر کاری که می‌کنیم، باید بندگی اش را به رخ خودش بکشد نه این که خودش را به رخ خودش بکشاند. عجیب است که شریعت تمام ادبیاتش را ادبیات بنده و مولی و عبد و ربّ بسته است. هر وقت هر گزندی پیش آمد زیر سر فراموشی این بندگی است.

عجیب است که تا انسان چند تا کار می‌کند سریع این إنانیتش به سراغش می‌آید.

آدم باید سعی کند که همیشه به خودش القاء کند که این بنده است که این کار را می‌کند، بندگی را به رخ خود بکشیم. همیشه القاء کنیم این بنده خاکی، این بنده حقیر و...

این در کار سلوکی،

هر کسی با زنش برخورد می‌کند بندگی نیست، حرف تند می‌زند، بندگی نیست، نماز خوشش را یاد می‌آورد، بندگی نیست ..... هر چه هست خدا به من داده است. قوت و اشتیاق و توفیق را هم خدا داده است.

خدا اگر خیلی راحت همه این‌ها را جم می‌کند. قوت

قوت و اشتیاق و بندگی و معرفت و منطق درست و .... همه از اوست. اگر کسی این را بگوید که در بندگی اشباع شده است، کار درست می‌شود.

این بندگی کجا به اوج می‌رسد در سجده.

این یکی از مشکلات است که تا کاری انجام می‌دهد از بندگی به در می‌آید.

سر بلند کردن از سجده اول و استغفار بین دو سجده

وقتی این شخص سر خودش را به سجده گذاشت و به فناء رسید ولی همین که سرش را بلند کرد یک نوع إنانیت و هوای نفس در کار است، لذا یک استغفار می‌کند.

«ثُمَّ إِنَّهُ إِذَا أَتَمَّ سُنَنَ الْعِبَادِيَةِ بِالْفَنَاءِ عَنْ نَفْسِهِ، ثُمَّ الِارْتِفَاعِ بِرَبِّهِ، كَبَّرَ وَ سَأَلَ رَبَّهُ مَغْفِرَةَ ذُنُوبِهِ وَ تَقْصِيرَهُ وَ قُصُورَهُ، فِي دَرَجَاتِ أَحْوَالِ الِارْتِفَاعِ، فَإِنَّهُ غَامِضٌ عِلْمًا وَ عَمَلًا، لَكُونَهُ مُوَافِقًا لِهَوَى النَّفْسِ، ثُمَّ يُؤَكِّدُ ذَلِكَ بَعْدَ الِارْتِفَاعِ

بالسجدة الثانية، و تسبیح ربّه الأعلی بحمده، فكأنّه أتمّ فناءه عن نفسه بالفناء عن جمیع آثاره، فاستحقّ بذلك أقصى مقامات العبودية و مقام الشهود و البقاء الأبدی»

این روایتی که در مورد سجده است که اگر مصلی بداند چگونه در سجده جلال حق او را در بر گرفته است، دوست ندارد سر از سجده بردارد. که این احوال برای افراد ویژه روی می دهد که واقعا محو شده باشند.

«فیرفع رأسه ناویا للقیام بالعبودية و البقاء بالله فی مقام الشهود، فیتشهد فیه بالتوحید و یقرنه بالشهادة بالرسالة، فیصلی علی النبی و آله شکرا لنعمة هدايتهم بذلك المقام الأسنى أو [که اشاره دارد به سلام نماز] یقصد بها التحية بحضار مجلس الحضرة فیخصّ بها مقربى ملک الحضرة»

این بیان را ایشان در مورد سجده آورده است. آقایان تا بحثشان به سجده می رسند، سوی سخنشان به سوی فناء می رود و نمی توانند سخن از فناء به میان نیاورند. و هویت سجده عجیب فنائی است.

#### در مورد غسل

اهل بیت علاوه بر خود عمل، همراه آن یکسری اذکار و ادعیه ای را هم به ما آموخته اند.

هر کدام از این عمل ها یک اشباع معنی می کند.

ولی این دعاها یک دسته معانی را در دل این عمل اشباع می کند.

مثلا آن هفت تکبیری که ابتدای نماز آمده است و ادعیه ای که بین این اذکار هست، تمام آن معانی عمیقی که در نماز قرار است اشباع شود، در آن اذکار گنجانده شده است.

اهل بیت لطف کار را در اعمال، دعاهاى قبل و بعد عمل همه قرار است که انسان را از ظاهر به باطن و عمق بکشانند. یا به آخرت، یا باطن، یا معنویت عالی سوق می دهند.

هیچگاه این روایاتی که در کنار هر عملی ذکر و وردی را قرار می دهد، آن ها را از دست ندهید و از آن ها استفاده کنید.

نمونه اش در مورد دعای غسل است.

«اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَاشْرَحْ لِي صَدْرِي وَأَجِرْ عَلَيَّ لِسَانِي مَدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي طَهُوراً وَشِفَاءً وَ  
نُوراً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

یعنی در دل همین غسل ظاهری که داری انجام می دهی، برای خودت نور ایجاد می کنی.

«اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَزَكِّ عَمَلِي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْراً لِي اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ»

جناب میرزا جواد از این دو فراز نکته گرفته است:

«و هذه الأذكار كما ترى شاهدة على أن الغرض الأصلي و المقصود الأهم طهارة القلب و شرح الصدر، و»

از این اذکار غفلت نکنید که این ها ما را به عمق وصل می کند. معانی نهفته در باطن عمل که نور را در ما ایجاد می کند.

ص ۸۷

«حکمته و جوبا و ندبا حکمة الوضوء و عبره مثل عبره، و یزید فی عبره أن یعتبر الإنسان من وجوب غسل تمام البدن فيه أن التطهير بقدر الكثافة فإذا يعرف تكليفه في تطهير قلبه و روحه و سره عن كل ما يدنسها بالجملة»

در روایات هست که نماز دق الباب است، آن قدر انجام می دهیم که راه باز شود. این مایه عبرت است. مثل جریان مرحوم همدانی که از دانه برداشتن یک پرنده به این معنی منتقل شد که باید تلاش کرد.

همین طور یکی از عارفان بالله وقتی خروش یک رودخانه را دید، به این معنی منتقل شد که: می دانم برای چه جوش و خروش داری، می خواهی به اصلت که دریاست برسی.

انصافاً روایات این چنینی را قدر بدانید. دعاها و اذکار وارد در ضمن هر عمل را ببینید که لطف هایی دارد.

ص ۸۸

ادامه متن قبل از ص ۸۸

«و هو علی ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم: نور یقذف فی القلب فینشرح من ه الصدر و علامته:

التجافی عن دار الغرور و الإنابة إلى دار الخلود.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۵ (۱۲۰) (۲۵، ۱۱، ۱۳۹۳ / ۲۴ ربیع الثانی / شنبه)

در ص ۸۷ بعد از بیان حکمت وضو و غسل، دعایی مأثوری را نقل کرده است:

«اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي وَ طَهِّرْ قَلْبِي وَ اشْرَحْ صَدْرِي وَ اجْرِ عَلَيَّ لِسَانِي ذِكْرَكَ وَ مَدْحَتَكَ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي طَهُوراً وَ شِفَاءً وَ نُوراً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

بعد حدیثی را از رسول الله نقل کرده است:

#### در مورد معرفت نفس

بعد مسأله ای را در مورد معرفت نفس می فرماید:

«و المراد منه علی ما یراه بعض أهل التحقيق [این تعبیر نمی خورد به استادش ملاحسینقلی، ولی غیر از ایشان کسی است که در فضای ایشان است گویا شخصی در مکتب ملاحسینقلی است.][...]»

این معرفت نفسی که این آقایان می گویند، معرفت نفس شهودی است، نه معرفت نفس حصولی. عمدتاً التفات به این دارند و توجه به حقیقت خود است.

ما گاهی خود را در حد بدن یا قوه خیال می بینیم، ولی گاهی به خود توجه می کنیم. که فراخنای دل است. که اگر کسی آنجا را خوب نگاه کند حتی خیالش هم محو می شود. فراخنای دل و عمق دل را عرض می کنم. همانچیزی که بوعلی در برهان هوای طلق می گوید، همانجا هم توجه به فراخنای دل است البته بوعلی به گونه ای دیگر استفاده کرده است.

وقتی که توجه به فراخنای دل می شود، آنجا یک ارتباط وجودی برقرار می شود. کسی که به آن فراخنای دل توجه می کند می بیند که بی حالت و بی رنگ و بی صورت است.

اصلاً دستور نحله ملاحسینقلی همدانی از راه فراخنای دل و توجه به معرفت نفس است.

کتاب بررسی های اسلامی علامه ج ۲، ص ۲۰۷ و ۲۰۸ که علامه دو سوال از میرزا جواد ملکی تبریزی را همراه با جوابش آورده است.

« پاسخ ها به طور اجمال:

۱. معمولاً علم نفس به فنی گفته می شود که از نفس و مسائل مربوط به آن و خواص آن بحث می کند و معرفة النفس به شناسایی واقعیت نفس از راه مشاهده و عیان گفته می شود. شناسایی نفس از راه علم نفس، «شناسایی فکری» است و از راه معرفة النفس «شناسایی شهودی» ....

۲. مراد از معرفة النفس همان معنای اول است، یعنی شناخت شهودی نسبت به نفس مجرد از ماده و این که نوشته «نفس مجرد از ماده و صورت» اشتباه است، زیرا نفس انسان، خود صورت اوست و غرض از معرفت نفس همان «رب» است که در روایات وارد است.

۳. اصل روایت این طور است: «من عرف نفسه عرف ربه» و دوازده معنا که برای این روایات ذکر شده، به طوری که یادم می آید هیچ کدام معنای دقیق روایت نیست، فقط وجهی را که از راه «فقر» توجیه شده می توان معنای ظاهری روایت قرارداد و ارتباط در مابین عرفان نفس و شناسایی رب در این راه است که نفس موجودی است و معلول حق تعالی و در مقال حق تعالی، هیچ گونه استقلالی ندارد و هرچه دارد از آن خداست و مشاهده چنین موجودی، بی مشاهده حق صورت نمی گیرد.

۴. مقام نورانیت حضرات مقام کمال ایشان است که بالاترین مرتبه کمال ممکن می باشد و این که وارد شده که آن حضرات: اسماء الله، وجه الله، ید الله، جنب الله می باشند که عمیق ترین بحث های توحیدی است که بیان تفصیلی آن در این مختصر نمی گنجد، آنچه به طور خلاصه در لفافه اصطلاح علمی می توان بیان کرد این است که آن حضرات مظهر تام اسماء و صفات خداوندی بوده، دارای ولایت کلیه و مجرای فیض الهی می باشند. شناختن ایشان، شناخت خدا عز اسمه است.

۵. فکر در مجردات راه پیدا می‌کند، چنان که در مادیات راه پیدا می‌کند، در فلسفه

بررسی های اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۸

در بخش مجردات مسائل زیادی در مجردات حل شده است، ولی مراد از فکر در این جا غیر از معنای معروف آن است و آن این است که انسان در جایی خلوت و بی سر و صدا آرام نشسته و چشم‌ها را پوشیده، به صورت خود توجه کند، مانند کسی که در آئینه به صورت خود نگاه می‌کند و از هر صورت خیالی که به ذهن او خطور می‌کند اعراض نموده، فقط به صورت خود نگاه کند.

۶. مراد از عبارت عربی این است که انسان همان‌طور که برهان قائم شده، پیوسته به خود تلقین کند و بداند که آنچه از خود و از عالم بیرون از خود درک می‌کند، در خود درک می‌کند و می‌باید نه این که عالم خارج از خود را یافته باشد. و مراد از نفی صورتهای خیالی، اعراض از آنها و منحصر بر نگاه قلبی به صورت خود می‌باشد و مراد از فکر در عدم به صورت خود است که وجودش مجازی است و در حقیقت عدم است.

۷. جمعی از دانشمندان این فرض را امکان‌پذیر می‌دانند، ولی ظواهر مدارک اصلی از کتاب و سنت، نسبت به این فرض روی موافق نشان نمی‌دهند، مگر این که همچو مجاهد مفروض را مستضعف در مقدمات فرض کنیم.

۸. معنای یاد کردن واضح است و مراد از یاد کردن خدا ابتدا یادکردن اوست در هر فعل و ترکی از اعمال و آوردن فعل یا ترک آن، آن‌طوری که خدا می‌خواهد و بالاتر از آن دیدن خود است در برابر خدا دائماً و بالاتر از آن دیدن خداست در برابر خود، به نحوی که مناسب با ساحت مقدس اوست ....

۹. قاعده «فاقد شیء معطی شیء نمی‌شود» قاعده‌ای است فلسفی و استثناپذیر و طبق این قاعده هر علتی باید واجد همان معلول باشد که ایجادش نموده است و چنان که در مبحث «جعل» مقرر شده، اثری که علت در معلول می‌گذارد در وجود است فقط و ماهیت معلول ارتباطی با علت ندارد. بنابراین، علت کمالی را که به معلول می‌دهد کمال وجودی است و اما ماهیت، نه علت واجد آن است و نه اثر علت

بررسی های اسلامی، ج ۲، ص: ۲۰۹

مربوط به آن است. خداوند عزّاسمه آنچه به جسم می‌دهد وجود کمالات وجودی آن است و اما مفهوم جسم ماهیت است و خداوند نه ماهیت دارد و نه ماهیت‌ساز است.

محمدحسین طباطبائی قم - ۱۳۹۶ هـ.

رسیدن به حقیقت خود به صورت بی رنگ که معرفت نفس عین معرفت به ربّ است.

وقتی کسی وارد این دستور العمل‌ها می‌شود، می‌بیند که اینجا حتی صورت خیالیه ای هم نیست. درست مثل این که یک شأن بالاتر می‌رود که شئون پایین تر را دارست. لذا می‌بینید که اصلاً آنجا خیال مطرح نیست. که بی تقدّر است. اگر کسی بخواهد حقیقت عقلی را خوب توجه کند که چگونه است، اگر کسی خود را خوب توجه کند، می‌بیند که حقیقتی است بی تقدّر و بی رنگ.

آن نور، نور معرفت نفس است که عین ارتباط با حق است. اگر کسی برسد و حقیقت خود را بیابد که به عمق ملکوت دست یافته است.

«نور معرفة النفس و هو أن يرى حقيقة نفسه بلاصورة و لا مادة، نوراً ذات حیاة و علم [این همان است که جناب شیخ اشراق از ارسطو نقل کرده است که در حقیقت از فلوطین است: که روح خود را خلع کردم و... و حقایق مجرده را هم این گونه یافتیم.

نکته: تجردهای خلع بدن، انواعی دارد.

الان محل بحث ما در مورد خلع بدنی است که معلق به ملأ اعلی است. اما گاهی خلع بدن می‌کند و به جایی می‌رود و حقیقتی را می‌بیند. و....]

و هو النور الذی أشیر إلیه فی آخر مناجاظ شهر شعبان: «و ألحقنی بنور عزّک الأبهج [که همان نور معرفت نفس است]. فأکون لک عارفا [چون خود عین فقر است، در عین یافت خود، ربّ را می‌بیند. به نحو وجودی تا حقیقت اشراقی را می‌بیند، طرف اشراق که ربّ است را می‌بیند، گرچه به لحاظ مفهومی می‌شود هر کدام را جدا کرد.]]»  
کما ذکره بعض المشایخ.

و بالجملة إذا أعطى العبد نور معرفة النفس الذى به يمكن الوصول إلى معرفة الرب، [در کتاب بررسی های اسلامی در مورد نفی خواطر ج ۲، ص ۲۰۸ چنین می گوید: «و مراد از نفی صورت های خیالی، اعراض از آنها و منحصر بر نگاه قلبی به صورت خود می باشد و مراد از فکر در عدم به صورت خود است که وجودش مجازی است و در حقیقت عدم است.»

بعد در ادامه چنین می فرماید: «ولی مراد از فکر در این جا غیر از معنای معروف آن است و آن این است که انسان در جایی خلوت و بی سر و صدا آرام نشسته و چشم ها را پوشیده، به صورت خود توجه کند، مانند کسی که در آئینه به صورت خود نگاه می کند و از هر صورت خیالی که به ذهن او خطور می کند اعراض نموده، فقط به صورت خود نگاه کند.»

که ما در رساله الولایه خیلی آهسته از کنار آن گذشتیم. [یری بهذا النور ملکوت هذه العوالم المحسوسة للناس، فیکون إنسانا ملکوتیا، و یدخل فی دار الخلود لغلبة الروحانية، و هذا هو المراد من الإنابة إلى دار الخلود. [این نور، نور معرفت نفس است، که این نور انسان را به ملکوت می کشاند. که باید تعلقات را کم کرد تا این که به دار الخلود برسد. کسی که از راه نور معرفت نفس پیش رود، از سنخ ملکوت می شود.

فلسفه تمام این اعمال این است که انسان هویت عقلی و فوق عقلی پیدا کند. این همان است که علامه در رساله الولایه فرموده است: دین آمده است دست ما را بگیرد تا ما را به ماوراء عالم بکشاند. صدرا: فلسفه اعمال این است که ما را به خلاصی بکشاند، به تبع بیان خواجه در نمط ۹ اشارات. صدرا: خلوصی که عملی می باشد در آخر معرفت زایی دارد. مقصود از اعمال معرفت عقلانی و فوق عقلانی پیدا کردن ماست.

چشم که باز شد، اگر عالم عقل را ببیند چگونه می بیند؟ همه را می بیند. کی این کار را می کند؟ اعمال دین. اعمال دین برای انابه إلى دار الخلود است که انسان عقلی و فوق عقلی شود.

در نحله ملاحسبقتلی بحث معرفت نفس خیلی به چشم می آید.

چند محور دارند:

۱- گناه نکردن. چون مناسبت های بعدی را از بین می برد.

۲- نفی خواطر به شکل معرفت نفس.

۳- مراقبه و دوام.



اگر کسی این سه را داشته باشد، می رسد. گرچه اذکار خاص و... هم دارند. ولی معیار این سه است.

علامه: دو کار می کرد: ۱- مراقبه ۲- نفی خواطر. که شیوه ای به شاگردان می داد که چگونه بنشینید و چکار کنید و....

یک متنی از ملاحسینقلی همدانی خواندیم که: ذکر خوب است، ولی ایشان می گوید: ولی اول گناه نکن، مراقبه داشته باش، ذکر هم بگو.

ذکر پیشروی است، ولی به شرط این که انسان گناه نکند.

البته نفی خواطر راه های فراوانی دارد.

اما اینجا نکته ای که برای ما مهم است توضیحی است که در مورد معرفت نفس داده است. نور معرفت نفس و هو أن يرى حقيقة نفسه بلا صورة و لا مادة....]

و كيف كان فكما أن طهارة الجوارح يرفع الموانع من دخول المسجد و الصلاة، كذلك طهارة السر عن مقتضيات هذا العالم المحسوس -عالم الطبيعة المظلمه- [به این نحو که تعلقات و توجهات این سویی را باید کم کرد و تعلقات و توجهات آن سویی را افزود. گرچه بعضی از طریق ذکر گفتن توجه را بر می دارند. و عجیب است که آدم گاهی آن قدر آن طرفی می شود که به بعضی می گویند: کمی این طرفی هم باش. بر خلاف ما که اکثرا این طرفی هستیم و گهگاه آن سویی می شویم.

با شیوه علامه در مورد مراقبه خیلی راحت در محضر و نزد خدا هستیم تا این که کم کم موانع بر طرف می شود و این حقیقت برایمان منکشف می شود. [يرفع الموانع عن الإنابة إلى دار الخلود، أي إلى دار السلام و الحيوان [اگر کسی نفس را خوب بکاود خواهد یافت که نفس عین حیات است. [و جوار الله، [که صدرا این گونه انسان ها را جزء صقع ربوبی می دانند. [و بدخول هذا الدار يقرب العبد من الله [وقتی کسی به جوار الله رسید به خدا نزدیک است دیگر! شیخ اشراق این گونه توضیح می دهد: آنجا عالم نور است و آنجا حجاب و ظلمتی نیست، لذا هر کسی به آنجا راه پیدا کند همه را می بیند. [و يحصل له المعرفة الكشفية، فيكون ما عند الله خيرا مما عنده و عند الناس، و يرى هذا العالم عالم الغرور.»

این بیان ایشان به دلیل لطف این بحث که غرض اصلی از اعمال شرح صدر است و شرح صدر هم معرفت نفس است که حقیقت خود را یافتن و توجه روحانی داشتن و این توجه را افزودن و بلکه روحانی شدن که به عالم عقل راه یافتن و بلکه به فوق عقل راه یافتن.

«اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَ زَكِّ عَمَلِي وَ تَقَبَّلْ سَعْيِي وَ اجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ.»

این همان است که

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۶ (۱۲۱) (۱۳۹۳، ۱۱، ۲۶ / ۲۵ ربیع الثانی / یکشنبه)

در کنار بحث معرفت النفسی که اینجا در ص ۸۸ و ۸۹ و آمده است، بحثی هم در ص ۳

عمدتاً باید بحث معرفت النفس هم باید در مباحث سلوکی و هم در تکنیک های نفی خواطر به آن ها پرداخت.

اسرار الصلاة میرزا جواد آقا، ص ۳۹۸

مطلبی را گفته است که مفید به حال معرفت نفس است. برای این که حال و هوای معرفت نفس را نقل کنم این متن را می خوانم و گرنه نباید می خواندم.

«و من انكشف له في الرؤيا عن حقيقة نفسه، و رأى كأنه قد تلاشت العوالم و طلع مكانه روحه و نفسه و رأى كأن نفسه متحدة بحقيقة ملك الموت، و انتبه من نومته و هو على هذا الحال [حالت فناء به او دست داد ولی در حالت بیداری آن حال را هم دارد.] و رأى بعد الانتباه أن روحه كأنها تجذب بدنها إليها [گویا بدنش هیچ کاره

است.[و هاله ذلک و نادى ضجیعه: یا فلانة یا فلانة حتى ذهب عنه هذا الحال و سکن؛ و هذا الحال هو عبارة عن معرفة النفس الیت هی طريقة معرفة الربّ كما فی الأخبار المستفیضة و غیر ذلک من أمثاله»

که ابتدا همه محو می شوند و فقط خود می ماند و عوالم متلاشی شود، در آخر حتی خود هم محو می شود و فقط خدا می ماند.

اشاره ای به تکنیک های نفی خواطر

در مورد نفی خواطر، انواع راه ها داریم. خواطر هم یکی از رهن های جدی است برای سالک.

بعضی ها خیلی راحت وصل می شوند و اصلا کاری به نفی خواطر و.... ندارند، بلکه به لحاظ مناسبت های ذاتی ای که دارند، بعضی ها زیاد حرف شنیده اند و مناسبت هایی را هم در خودشان ایجاد کرده اند. اما بعضی ها باید خون دل بخورند تا بتوانند وصل شوند.

بعضی ها تکنیک هایشان خود خداست که یکی از سخت ترین راه های نفی خواطر است، بعضی ها تکنیک هایشان مادی است، بعضی ها تکنیک هایشان معرفت نفس است.

بنده خدایی خیال می کرد که کرمی رفته است در مغزش، آمده بود نزد بوعلی، بوعلی دید که راهش این است که او ببیند کرم از مغزش در آمده است، بعد او را به داخل آب فرستاد و بعد کاری کرد به گونه ای که چیزی از بینی اش در آورد که فکر کند آن کرم است، بعد گفت ببین آن را در آوردم، و بعد شخص خیالش راحت شد.

حتی مراقبه هم تکنیک و شیوه دارد. برخی باید شیوه به آنها برای مراقبه داد، برخی تا می گویی مراقبه، خودش می داند که چه کار کند ولی بعضی این گونه نیستند.

تکنیک یعنی: راهکارهای عملی.

گرچه برخی اقتدار عملی دارند و می توانند با اعمال قدرت آن مشکل را برطرف کنند.

خیلی از آقایانی که این نوع اقتدارهایی که دارند، ولی آن را به کار نمی بندند.

آیت الله بهجت: ما ذکر داریم که با آن ذکر صدام در دم بمیرد، ولی صلاح نیست.

تا کسی امین الله نشد امور تکوین عالم و امور مردم را به دستش نمی دهند.

### سرّ نماز جماعت

شریعت خیلی بر نماز جماعت تأکید کرده است. از بس معصومین آورده اند، مسلّم است که دلایل و عبرتی دارد. نکته ای دارد، یکی از آن ها اتحاد قلوب مؤمنین إلی الله است. یعنی مردان الهی باید اتحاد پیدا کنند. گرچه نماز جماعت به شکل عمومی است به حسب ظاهر، باید قلوب مؤمنین هم یکجا جمع شوند.

کسانی که خیلی آن سویی هستند و به سادگی این سویی نمی شوند، اما شریعت کاری کرده است که به صورت جمعی توجه این سویی پیدا کنند و آن نماز جماعت.

عرض کردیم سجده عملی است که خودش گویایی دارد معنایش چیست.

نمازی که عبادی ترین فعل شریعت است خواصی دارد از جمله اتحاد قلوب مؤمنین است.

### اسرار الصلاة ص ۴۲۱

«و من مهمّات امر الصلاة الجماعة و ورد فیها و فی الترغیب علیها و الزجر عن ترکها أمر عظیم فی أخبار المعصومین علیهم السلام، و هكذا فی فضلها و عقوبة ترکها...»

فأقول: الحکمة العظمی فی تشریعها اتحاد قلوب المؤمنین فی أمر الله و لذلك فوائد لا تحصی من قوّة أمر الإسلام و غیرها، و له تأثیر فی تکمیل النفوس»

عرفانی که در دل شریعت به برکت دستورات شریعت به دست می آید آن قدر خودش را به صحنه اجتماع کشانده است که حد ندارد.

عرفای ما از قرن سوم تا کنون گفته اند که فناء کمال نهایی نیست، بلکه بقاء بعد الفناء کمال نهایی تر است که باید بر گردد و دست دیگران را بگیرد و دیگران را به کمال و تکامل برساند. اینجاست که جنبه اجتماعی پیدا می کند. بیانی را عارفان گفته اند: اگر دین حکمفرما شود و اجتماع تصحیح شود، همه بهتر می توانند به سمت کمال و به سمت خداوند حرکت کنند.

شیخ اشراق: گاهی ولوله جمعیت موجب سوانح نوریه است. مثل حج، نماز جماعت که روحیه توحیدی است، استجماع همت ها صورت می گیرد تأثیر می گذارد در سیر افراد.

نماز جماعت به گونه ای که شریعت می گوید انسان سعی کند روزی یکبار را شرکت کند.

ایشان دارد فواید سلوکی نماز جماعت را میگوید، نه این که نماز جماعت فواید دیگری ندارد.

«و قوتها فی السیر الی الله و استجلاب فیض الأقدس، فإنّ رحمة الله إذا نزلت لواحد من المجتمعین - لا سیما إذا کان اجتماعهم و اتحادهم لله و فی الله-...»

می گویند: مسجد محل رفت و آمد ملائکه است. هر جا که ملائکه رفت و آمد می کنند، محل خیر می شود و محل آباد شدن دل انسان است. در مقابل هر جا که محل گناه شد، محل نزول شیاطین است، لذا اگر کسی آنجا باشد ولو این که گناه نکند ولی آنجا که هست دل می لغزد.

این یک فلسفه اش است.

یک چیز دیگر هم هست، که ما وقتی پیش عالم ربانی می رویم، اشراقات داریم بدون این که صحبتی داشته باشیم. در نماز جماعت گاهی برخی مؤمنین هستند که باعث القاءات و اشراقات برای دیگران می شوند، و این به معنای این نیست که هر چه به او دادند به دیگران هم بدهند.

بنده خدایی در یک جلسه ای کنار عالم ربانی نشسته بود حدود نیم ساعت، حال آن عالم ربانی محو خدا بود، دیدم که من هم که کنار او بودم دیدم کم کم محو خدا هستم و خدا را می دیدم. تعجب کردم!!!

آقای شایگان نقل می کند: من وقتی تهران بودیم و بررسی عرفان های شرقی را می کردیم در جلسات هانری کربن ... که علامه ایشان را در یک حالی با خودش بالا برد، و بعد که فهمید به تعبیر خودش، علامه ما را انداخت.

«... یعمّ جمیعهم و إن لم تکن غیره مستحقاً له، و مثل اجتماع القلوب اتصال المیاه القلیله المتعددة إذا صارت بالاتصال کراً لا یقبل النجاسة و لا ینجسه شیء.»

و له سرّ شریف و وجه لطیف فی علم المعرفة. [استاد حسن زاده: هر کسی یک کمالی دارد، مثل شجاعت، سخاوت، کرامت و... بعد مجموعش می شود انسان کامل. خدا به آن انسان کامل نگاه می کند. خداوند متعال به دنبال آدنی بهانه است که فضل خود را اعطا کند.]

و أيضا صلاة الجماعة كالصلاة الواحدة، فإذا فرض كون بعض المصلّين واجدا لبعض شرائط الفضيلة و الكمال و الآخر واجدا للبعض الآخر فالكریم يعطى الفاقد أيضا فضيلة صاحبه الواحد.»

نوع این نگاه یک فضای سلوکی است، ولی واقعا به عنوان یک مسأله اجتماعی هم نگاه کرده است.

بعد از این هم به بحثی در مورد استحکام قلوب مؤمنین می پردازد که در جلسه بعد عرض می کنیم.

در مورد نماز جماعت تتمه ای دارد که چون آسان است خود دوستان بخوانند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۷ (۱۲۲) (۱۳۹۳، ۱۲، ۲) جمادی الأول / شنبه

کتاب سرّ الصلاة و آداب الصلاة حضرت امام و سپس اسرار الصلاة میرزا جواد آقا ملکی تبریزی را مورد بررسی قرار دادیم. که عمده مباحث این بزرگواران در مورد نماز را عرض کردیم.

اسرار الصلاة آیت الله جوادی آملی

که قرار است با رویکردی باطنی نوشته شود. بخش هایی از آن را گزینش می کنیم. رویکرد اصلی اش رویکردی عرفانی است.

وضو

«عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: بَيْنَمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَاعِدٌ وَمَعَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ إِذْ قَالَ يَا مُحَمَّدُ ائْتِنِي بِإِنَاءٍ فِيهِ مَاءٌ أَتَوَضَّأُ مِنْهُ لِلصَّلَاةِ فَأَكْفَأُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا ثُمَّ اسْتَنْجَى فَقَالَ اللَّهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِي وَ أَعِفَّهُ وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي وَ حَرِّمْنِي عَلَى النَّارِ ثُمَّ تَمَضَّمْ فَقَالَ اللَّهُمَّ لَقْنِي حُجَّتِي يَوْمَ الْاَلْاَقَاكِ وَ أَنْطِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ ثُمَّ اسْتَنْشَقَ وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنِي رِيحَ

الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشْمُ رِيحَهَا وَطِيبَهَا» ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُ وُجُوهُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُ وُجُوهُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ» ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ بِيَسَارِي»، ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُسْرَى فَقَالَ: «اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِيَسَارِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَيَّ عَنْقِي وَاعْزُذْ بِكَ مِنْ مَقْطَعَاتِ النَّيرانِ» ثُمَّ مَسَحَ عَلَى رَأْسِهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ» ثُمَّ مَسَحَ عَلَى قَدَمَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يَرْضِيكَ عَنِّي» ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى مُحَمَّدٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ تَوَضَّأَ مِثْلَ وُضُوئِي وَقَالَ مِثْلَ قَوْلِي خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكًا يُقَدِّسُهُ وَيُسَبِّحُهُ وَيُكَبِّرُهُ فَيَكْتُبُ اللَّهُ لَهُ ثَوَابَ ذَلِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

حضرت استاد تعبیر می کند به فقه الحدیث.

که دارا شدن این ملک و..... باید حال و معرفت و... امیر المومنین علیه السلام را باید داشت.

استاد: اگر کسی سطح اول وضو هم داشته باشد این ها را دارد ولی مراتب دارد.

«هو مثل دعائه... بحاله وحضوره... لا أى حضور و لا أى دعاء...»

این یک قاعده است: در مورد نماز در روایات هست که اگر کسی ثلث آن را حضور قلب دارد، همان مورد قبول است و گاهی ملک بعد از نماز را به صورت مصلی می زند که: این چه نمازی است که خوانده ای؟!

بعد می فرماید: صرف شستن دست و صورت و مسح دست و پاف کفایت نمیکند.

لذا می گویند: در وضو انتقالات باید باشد.

« ۷۲۴- دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَتَوَضَّأُ فَيَقُولُ عِنْدَ وُضُوئِهِ «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَآتُوبُ إِلَيْكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» إِلَّا كُتِبَ فِي رَقٍّ وَخُتِمَ عَلَيْهَا ثُمَّ وُضِعَتْ تَحْتَ الْعَرْشِ حَتَّى تُدْفَعَ إِلَيْهِ بِخَاتَمِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

از این روایت به دست می آید که وضو یک صورت ملکوتی دارد که تحت عرش قرار می گیرد. ملکوت وضو تطهیر است.

روایات دارد این وضو را تا کجاها جلو می برد.

انتقال دقیق حقیقت وضو است در دل این وضو.

ابتدائاً از الفاظ شروع می کند ولی برای این است که ارتباط وجودی پیدا کند با خداوند متعال.

همین وضوی ظاهری را جوری می توان معنی کرد که بسیار عمیق برود.

این آب مظهر تطهیر کردن است. که حتی این آب را به نفس رحمانی معنی کرده اند. ابتدایش تطهیر ظاهری است ولی در نهایت به تطهیر وجودی می انجامد.

«إِذِ الْمُسْتَفَادُ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ .... اعتباراً من الحركات .... هي سرّ الوضوء المعهود عند الناس.... كما ورد النق به....»

بعد دوباره برا

«جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص - فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلُوهُ أَخْبَرَنَا يَا مُحَمَّدُ لَأَيَّ عِلَّةٍ تُوضَأُ هَذِهِ الْجَوَارِحُ الْأَرْبَعُ وَ هِيَ أَنْظَفُ الْمَوَاضِعِ فِي الْجَسَدِ [بحث نماد را قبلاً توضیح دادیم.] قَالَ النَّبِيُّ ص لَمَّا أَنْ وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَى آدَمَ ع - دَنَا مِنَ الشَّجَرَةِ فَنَظَرَ إِلَيْهَا [صورت] فَذَهَبَ مَاءٌ وَجْهَهُ ثُمَّ قَامَ وَ مَشَى إِلَيْهَا [یا] وَ هِيَ أَوَّلُ قَدَمٍ مَشَتْ إِلَى الْخَطِيئَةِ ثُمَّ تَنَاوَلَ بِيَدِهِ مِنْهَا [دست] مَا عَلَيْهَا فَأَكَلَ [دهان] فَطَارَ الْحُلِيُّ وَ الْحُلُّ مِنْ جَسَدِهِ فَوَضَعَ آدَمُ يَدَهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ وَ بَكَى [سر] فَلَمَّا تَابَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ تَطْهِيرَ هَذِهِ الْجَوَارِحِ

۱ (۲). لعل المراد أن في الجسد مواضع هي - أي المواضع الأربعة التي هو الوجه و البدان من المغسولة و الرأس و الرجلان من الممسوحة - أنظف منها فتلك المواضع و هي ما قرب من -- الفرجين بالغسل و المسح أولى لأنها كثيرا ما يكتسب النجاسة منهما و هذا القدر كاف في السؤال و لا تحتاج الى أن يكون هذه الجوارح أنظف من جميع الأعضاء ليرد أن الرجل مثلا ليس أنظف من الصدر. (مراد).

۲ (۱). لعل المراد أنه لما نظر الى الشجرة نظر ميل و رغبة شبيه ميل العاصي الى المنهى عنه في أن الأولى و اللاتق بحاله الاحتراز عنه، تغير لون وجهه استحياء عن ارتكاب ذلك و ذلك هو المراد بالخطيئة. (مراد).

۳ (۲). استعارة تبعية حيث شبه ذهاب الحلّ و الحلل بسرعة طيران الطائر.



الرَّابِعَ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِغَسْلِ الْوَجْهِ لَمَّا نَظَرَ إِلَى الشَّجَرَةِ وَ أَمَرَهُ بِغَسْلِ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ لَمَّا تَنَاوَلَ بِهِمَا وَ أَمَرَهُ بِمَسْحِ الرَّأْسِ لَمَّا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ وَ أَمَرَهُ بِمَسْحِ الْقَدَمَيْنِ لَمَّا مَشَى بِهِمَا إِلَى الْخَطِيئَةِ.»

قرار است که این وضو نماد تطهیر از خطا و گناه شود.

حضرت استاد: فقه الحدیث این که: در مورد جریان حضرت آدم خارج از نطاق این بحث است.

در ادامه می فرماید

«فلا توضع و لا يرفع.... فلا يمكن دفع .... حتى يصلح لأن يكون رافعا او دافعا....»

بعد بیان دیگری را می آورد: کسی اگر دروغ بگوید یا شعر باطل بخواد یا ظلم مرتکب شود موجب ابطال وضو می شود.

باب ۸ از ابواب نواقض الوضوء وسائل الشیعه:

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ نَشِيدِ الشَّعْرِ هَلْ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ أَوْ ظَلَمَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ أَوْ الْكَذِبَ فَقَالَ نَعَمْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ شِعْرًا يَصْدُقُ فِيهِ أَوْ يَكُونَ يَسِيرًا مِنَ الشَّعْرِ الْآبِيَاتِ الثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةِ فَأَمَّا أَنْ يَكْثَرَ مِنَ الشَّعْرِ الْبَاطِلِ فَهُوَ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ.

أَقُولُ: حَمَلَهُ الشَّيْخُ عَلَى الْإِسْتِحْبَابِ وَ حَكَى بَعْضُ عُلَمَائِنَا انْعِقَادَ الْإِجْمَاعِ عَلَى عَدَمِ الْوُجُوبِ وَ ذَلِكَ دَالٌّ عَلَى تَرْجِيحِ الْأَوَّلِ.»

حضرت استاد: کسی اگر ظلم کند یا دروغ بگوید وضویش که باطل نمی شود و به حسب ظاهر می تواند با آن نماز بخواند. پس چگونه است؟ اهل بیت این بیان را به لحاظ فن سرگفته اند نه فن ظاهر.

این سرّش بر می گردد به این که دسته ای از روایات هست که به جنبه های سلوکی اشاره دارد. ما روایات سلوکی داریم و قبلا این را توضیح داده ایم. در مورد نماز و روزه و حج و... هست که به لحاظ فقه و شریعت ظاهری نیست.

شیخ طوسی همین روایات را آورده است و از آن استحباب فهمیده است. در حالی که فضای استحباب غیر از این فضای سلوکی است که عرض کرده ایم. لطفش چیز دیگری است، این که حمل بر استحباب کرده اند که مستحب است وضوی دیگری گرفته شود، معنایش این است که وضو باطل نمی شود، در حالی که روایت می گوید این وضو باطل شده است.

وضو به لحاظ سلوک و باطن باطل است. آن لطفی که از وضو یا هر عبادت دیگری می خواهیم آن باطل شده است.

قبلا این مثال را عرض کردیم: مرحوم صاحب جواهر در بحث نماز اول وقت چنین گفته است: نماز اول وقت بخوانید ولی گهگاه اگر حضور قلب ندارید نمازتان را به تأخیر بیندازید تا وقتی که حضور قلب دارید نمازتان را بخوانید. و بعد گفته است اگر می بینید که این حالت سبب می شود که همیشه نماز را غیر از اول وقت بخوانید، این کار را نکنید و همان اول وقت بخوانید.

که این سر ریز جنبه سلوکی در فقه است.

«و لیس الا بلحاظ سرّ الوضوء و باطنه... هو الطهارة الکبری عن کل رجس و رجز»

بعد شروع می کنند انوان رجس و رجز را نام بردند.

رجس: شرک

که باید از همه رجس ها و رجزها با وضو بر حذر باشیم تا طهارت واقعی حاصل شود.

سرّ وضو طهارت و سرّ نماز مناجات با حق است.

این جمعی که حضرت استاد کرده اند جمع بسیار خوبی است به لحاظ علم و فنّ سرّ.

نکته از استاد: اگر این روایات را خوب جمع کنیم، محتوایش این می شود که ما باید خودمان را تطهیر کنیم از هر پلیدی.

این اگر در خود وضو گرفتن اشباع شود و... خیلی آثار دارد.

در مورد «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» دو راه را توضیح داده اند:

۱- کسی اهل تقوی باشد وضو را هم عادی بگیرد، تک تک قطرات به شکل ملک در می آید.

۲- نفس نیت در هنگام وضو خالص شود. این توجه بیاید.

پس یا باید قبل از وضویمان خوب باشد، خدا قبول می کند. یا این که ابتدای وضویمان با توجهی خاص باشد، این را هم خدا قبول می کند.

این یک نوع توبه و بازگشت است که شریعت آن را در وضو قرار داده است.

گرچه سطح ظاهر وضو هم به نظرم یک نوع تطهیر دارد که در شریعت هم آمده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸ (۱۲۳) (۱۳۹۳، ۱۲، ۳ / جمادی الأول / یکشنبه)

این ظاهر وضو سرّی دارد و آن سرّش تطهیر است. تطهیر از باطل و معاصی و خطایا است.

در تثبیت این مطلب روایات متعددی را آوردند. که در روایتی سرّ وضو را زیر سر جریان حضرت آدم و خطای او دانسته است.

در کنار حدیث دیگری آورده بودند که از امیر المومنین علیه السلام دعاهایی را هنگام وضو نقل کرده است.

«فَقِيلَ لِي يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذَا الْحَرَمَ وَأَنْتَ الْحَرَامُ وَلِكُلِّ مِثْلٍ مِثَالٌ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ يَا مُحَمَّدُ ادْنُ مِنْ صَادٍ فَاغْسِلْ مَسَاجِدَكَ وَطَهِّرْهَا وَصَلِّ لِرَبِّكَ فَدَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ صَادٍ وَهُوَ مَاءٌ يَسِيلُ مِنْ سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ فَتَلَقَّى رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَاءَ بِيَدِهِ الْأَيْمَنِ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ صَارَ الْوُضُوءُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ اغْسِلْ وَجْهَكَ فَإِنَّكَ تَنْظُرُ إِلَى عَظْمَتِي ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَيْكَ الْأَيْمَنِ وَالْيُسْرَى فَإِنَّكَ تَلْقَى بِيَدِكَ كَلَامِي ثُمَّ امْسَحْ رَأْسَكَ بِفَضْلِ مَا بَقِيَ فِي يَدَيْكَ مِنَ الْمَاءِ وَرِجْلَيْكَ إِلَى كَعْبَيْكَ فَإِنِّي أُبَارِكُ عَلَيْكَ وَأَوْطِئِكَ مَوْطِئًا لَمْ يَطَّاهُ أَحَدٌ غَيْرُكَ فَهَذَا عَلَّةُ الْأُذَانِ وَالْوُضُوءِ...»

«إِنَّ فقه هذا الحديث الشريف يتكفل لعدة من المعارف السريّة، ولعلّه يتضح في ثنايا هذه الرسالة، و الذي يشار إليه هنا هو: أنّ للوضوء وكذا للماء وجودا كاملا في العرش، والماء هو الجاري من نهر صاد، الذي قد عرفت إحيى سور القرآن به، وأنّ للوضوء المعهود حكمة أشير إلى نبد منها، و هو: أنّ الوجه الناضر والناظر إلى عظمة الربّ لا بدّ و أنّ يكون مغسولا بماء يجري من ساق العرش، أو نازلا منه، و أنّ اليدين اللتين تلقيان كتاب الله و كلامه لا بدّ و أنّ تكونا مغسولتين بذلك الماء الجاري أو النازل منه و أنّ الرأس المبارك ببركة الله و كذا الرجلين اللتين تطآن موطئا مباركا لا بدّ و أنّ يكون كلّ ذلك ممسوحا ببِلَلِ الوضوء الحاصل من ذلك الماء.

و لا مريّة في الفرق بين السرّ و الحكمة و الأدب»

سرّ که جهت باطنی عرشى شیئ است. و حکمت و ادب هم داریم.

نکته ای که هست این که: هر چیزی یک سرّ و باطنی دارد در عرش. اولاً باید تطهیری بکنید و بعد وارد نماز شوید. که این توجه باید بیاید تا وارد نماز شوید.

قبلاً هم مثال زدیم: کسی که غسل توبه می کند به چه معناست؟ قرار است که نماد و نشانه شود که من وقتی ظاهر را می شویم باطنم هم شسته شود و از تمام گناهان پاک می شوم.

وضو گرفتن سطحی دارد ولی باطنش قرار است که از باطل و گناه دست بشویم.

«لا مریة فی الفرق بین السرّ و الحکمة و الأدب، إذ السرّ هو الوجود الغیبیّ للوضوء كما فی العرش و الحکمة هی الفائدة المترتبة علیه كما أشیر إلی شطر منها فی حدیث المعراج و الأب هو وظيفة المتوضئ للصلاة من رعاية الإخلاص و نحوه؛ لأن المشوب غیر طاهر...»

تیمم (ص ۲۳ و ۲۴)

با خاک تیمم کردن در جایی که نمی شود وضو گرفت چگونه است؟ چون وضوء با آب است که از چشمه صاد جریان دارد.

حکمت اصلی در تیمم تذلل و بندگی است که در آن خوابیده است که خاک را بر وجه می کشد.

«لما اتضح سرّ الطهارة المائیه و هكذا حکمتها یتبین لك الأمر فی الطهارة المائیه و أن أقصاها التذلل لدى العزة المحضه و التخفض فی ساحة الکبریاء الصرف، و التخشع عند القدرة المطلقة نحو ما ورد فی حکمة تروک الإحرام من رجحان کون الحاجّ و المعتمر أشعث و أغبر، و لذا قال الله تعالى فی حکمة الطهارة الترابیه کالمائیه «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لكن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون» [که طهارت اصلی به بندگی کردن حاصل می شود.] إذ الطهارة الظاهریه الحاصله بالماء المذهب رجز الشیطان حسبما فی قوله تعالى: «وَ يُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّیُطَهِّرَکُمْ بِهِ وَ یُذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیْطَانِ» و إن لم تحصل بالتراب و لكن التذلل العبودی یحصل به كما یحصل بالماء، فالتراب و الماء من هذا الحیث سواء»

پیش خدا رفتن حساب دارد لذا همینجوری نباید نزد خدا حاضر شد. لذا حالی که باید پیدا کنیم این است که حین وضو یا تیمم خلاف هایمان را برطرف کنیم.

شریعت حقایق باطنی را در سطح آورده است. این شتتو دادن با وضو و تیمم است ولی در حقیقت باطنمان را پاک می کنیم.

«لما لم یلزم أن یرکب البدل کالمبدل کما و کیفا لم یلزم فی التیمم مسح الرأس، كما لم یلزم مسح الرجل أصلا، لا لأنّ وضع التراب علی الرأس من علامة الفراق و المقصود بالصلاة: الوصلة و الوفاق كما أفاده بعض الأعظم

رحمهم الله؛ لانتقاضه بالرجل، حيث إن وضع التراب عليه علامة للفراق، و لم يكلف في التيمم، مع أن أصل المقال غير خال عن الخيال»

ص ۲۶ و ۲۷ ایشان نتایجی می گیرد که خودتان مطالعه کنید.

ولی آن چه از این مباحث می توان نتیجه گرفت این که:

وضو و تیمم نماد تطهیر است از کل باطل ها و پلیدی ها.

قبلا هم عرض کردیم: هر فعلی برای خودش معنایی دارد، معنای وضو و تیمم چه اشباع شده است؟ آن معنای اشباع شده چیست؟

بله به حسب ظاهر باید پیش خدا تمیز رفت، ولی معنای اصلی در دل وضو تطهیر همه ساحت های ظاهری و باطنی انسان است. نه این که من می فهمم، بلکه شارع این معنی را در او تشریع کرده است. از اول که این را آورده است برای تطهیر آورده است. به استناد احادیث و آیاتی که خوانده شد.

این معنی خیلی مهم است، در نماز برایمان واضح است ولی در وضو و کمتر در تیمم کمتر توجه به این معنایش می شود.

معنای نهفته در عبادات را باید متوجه بود که اگر آن را خوب توجه نداشتیم بگوییم مثلا خوب نماز نخواندیم یا خوب وضو نگرفته ایم.

وضو و تیمم لطفش این است که تطهیر تمام ساحات انسانی است.

روایات ما در توضیحات و فلسفه هایی که گفته اند، سرّها را گفته اند که آدم باید متوجه بشود.

اگر کسی کمی جلوتر برود، متوجه می شود که در روایتی که از امیر المومنین علیه السلام خواندیم جهاتی از آن را روشن می کند در ضمن دعاهایی که در اجزاء وضو بیان فرموده اند.

البته این تمام معنای وضو نیست، بلکه می تواند معانی بسیار دیگری هم باشد که در دل آن ها نهفته است.

بعضی اوقات به طور کلی چیزی گفته می شود که از دل آن سرّی در می آید.

ممکن است که کسی دست به صورتش می کشد این معنی را قصد کند که گناهان امروزم بسیار بوده است، ممکن هم هست که ولیّ خدایی باشد که دست به صورتش می کشد بگوید: خدایا امروز توجهم به غیر زیاد بوده است. یا امروز یک القاء بد داشتم.

#### در مورد غسل

در عین این که شریعت نفس وقاع را جزء اموری قرار داده است که پسندیده شریعت است هم برای بقای نسل و... و حتی تأکید می کند با این همه از یک منظر باید تمام بدن شسته شود هنگام جنابت، که تمام بدن حالت تطهیر دارد.

حتی بعضی از غسل هایی که تشریع شده است که فلسفه هایی دارد یکی از آن ها پاکی هفتگی است. ولی در عین حال فلسفه های دیگری هم دارد مثلا بارش باران رحمت بر سر او که برکات دارد نازل می شود.

یا دارند تجربه می کنند پاک شدن هر آنچه که از پلیدی است.

در دعاهاى موجود در غسل اگر توجه کنید می توانید فلسفه هایی از آن را به دست بیاورید.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۹ (۱۲۴) (۱۳۹۳، ۱۲، ۹ / جمادی الأول / شنبه)

این مباحث اختصاص به صلاة ندارد، بلکه عرفاء به همین شکل به روزه و حج و... هم نگاه کرده اند.

در این مباحث علاوه بر بحث فقهی مباحث فقه السلوکی هم آمده است.

از تجربیات عارف که مطیع محض شریعت می شود. سرجمع این ها ادبیاتی درست می شود به نام اسرار نماز.

همین حرف در روزه و حج و سایر عبادات هم مطرح است. لذا عرفاء بیشترین حرف های اسرار عبادات را عرفاء دارند.

این را به عنوان نمونه ذکر کردیم.

این را از اول عرض کردیم، لذا اگر کسی بخواهد بعد از نماز، اسرار حج یا روزه را هم بگوید، می تواند به همین منوال پیش برود. اگر بخواهد ادامه پیدا کند چندسال می تواند ادامه پیدا کند در مورد روزه و حج هم مطرح کرد. اگر فرصت کنم چند نمونه از متون قدیمی را برایتان می آورم ببینید که آن ها چگونه این مطالب را مطرح می کنند.

از کتاب اسرار الصلاة آیت الله جوادی آملی یک بحث را خواندیم.

بحث نخست در باب وضو بود که خوانده شد.

بحث دوم: هفت تکبیر ابتدای نماز

حضرت استاد به سرّ روایات این زمینه را مطرح کرده است. اگر دقت شود یک جمع سلوکی می شود. البته آن چه به ذهنمان می رسید را قبلاً عرض کردیم.

### اسرار الصلاة آیت الله جوادی آملی ص ۳۳

اصل نماز که با تکبیر شروع می شود به حسب سرّی که دارد متفاوت است. روایاتی را می آورد که این ها روایات سلوکی نماز است.

«وليعلم أن صورة الصلاة واحدة يشترك فيها المصلّون و لكنّ سيرتها و سرّها متفاوت و لذا يتفاوت المصلّون كما روى عن النبيّ....»

این باید بررسی شود که نماز به لحاظ سیرت و سرّ چگونه می تواند باشد که یکی در ارض است و یکی در عرش است. این مباحث سلوکی را خود روایات دارند.

در حدیثی از رسول الله هست:



«قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ الرَّجُلَيْنِ مِنْ أُمَّتِي يَقُومَانِ فِي الصَّلَاةِ وَرُكُوعَهُمَا وَسُجُودَهُمَا وَاحِدٌ وَإِنَّ مَا بَيْنَ صَلَاتَيْهِمَا مِثْلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»

در مورد حضور قلب در فقه بحث نمی شود. بحث سلوک است. کسی که نداشته باشد نمازش را خوانده است و تکلیف هم ساقط شده است ولی حضور قلب معنی نمی شود.

به نظر باید تمام روایات سلوکی آورده شود و بحث شود. چگونه باید

### نکاتی در باب اجتهاد

لذا بعضی می گویند ما افزون بر این که باید رساله ای در باب نماز داشته باشیم، رساله ای هم باید در باب باطن نماز داشته باشیم بر اساس آیات و روایات این باب. که همچون فقه ظاهری، نیاز به مجتهد مختص خودش دارد. آن قدر در باب باطن نماز روایات زیاد است که خیالمان از این جمع است.

از چه منظری باید به این روایت به شکل اجتهادی نگاه شود. لذا آن هایی که اهل الله اند خیلی خوش این ها جواب می دهد ولی اگر نباشد این ها جواب نمی دهد.

گاهی شهید ثانی مطالبی اینچنینی که دارد نکته های خوشی دارد ولی بعضی از نکات خوشی ندارد.

بزرگواری که از برجستگان در فقه است وقتی در مورد نماز منافق رسید که «إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالِي» بعد فرمود: این افضل نمازهاست. چون أفضل الأعمال أحمرها!

بعضی از فقهاء در فقه فردی خیلی مجتهدند ولی در فقه اجتماعی ضعف دارند. یکی از فقهای که بنده درسشان می رفتم در باب بول در شارع می گفت: این شارع چون عمومی است و برای همه هست چه اشکالی دارد که شخص انجا بول کند. در حالی که اگر یک فقه اجتماعی و حکومتی درست گفته شده بود باید می گفت این کار حرام بین است! نه این که مباح و جایز دانسته شود.

تشخیص موضوعی در باب سلوک باید بیاید تا بتواند فتوای درست بدهد.

خیلی از فقهاء تصویری در آموزه های سلوکی ندارند. مثلاً تصویری از حضور قلب ندارند.

تشخیص موضوعی یعنی:

۱- در آن زمینه حرف زیاد شنیده باشد. فضا را خوش درک کند. در جواب آن دقیقاً تخصص داشته باشد.

در بحث های سلوکی خیلی از بزرگوران نظر می دهند ولی تا آنجایی که دستشان بر می آید. ولی آنجایی که دستشان بر نمی آید مشکل درست می شود.

شیخ انصاری با این که خیلی بزرگوار است و عظیم است، اما بعضی جاها در مورد مباحث سلوکی نکته هایی دارد که آدم خلل احساس می کند. مثلاً در بحث های تجری آیات و روایات را آورده است و استفاده هایی کرده است که خیلی درست به نظر نمی آید. الان خرده ریزهایش یادم نیست. مثلاً کسی شراب می خواست بخورد، خورد اما آب بود. اینجا حکم شرعی فقهی اش پابرجاست اما به لحاظ باطنی چگونه است؟ با توجه به آیه «طَيِّبٌ وَ إِنَّ تَبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبُكُمُ بِهِ اللَّهُ» (بقره / ۲۸۴)

یا مثلاً در روایت هست که حسد تا به گوشه چشم نرسد عقاب ندارد این چگونه است؟

این گونه روایات سلوکی نیاز به مجتهد ویژه خودش دارد، نه این که نظر نمی دهند، نظر میدهند ولی این نظر، نظر نیست. این اجتهاد نیست.

یکی از این آقایان در دوره ای که اساتید ما درس می دادند، شروع کرد به «الهیة فی الإسلام» بعد رفتیم و دیدم خیلی پرت و پلا می گوید. من از او اجازه خواستم و به منزلش رفتم و چند سوال از او پرسیدم و فهمیدم هیچ هیئت نخوانده است، به او گفتم شما هیئت نخوانده ای و کار نکرده ای؟! بعد آن آقا درسش را تعطیل کرد.

چون این دیوار به وزان نصف النهار قرار داده شده است و لذا هنگام ظهر سایه ندارد. هنگام ظهر سایه محو می شد.

در روایت هست که هر وقت آفتاب به حلقه می رسد وقت ظهر است. این حلقه یعنی چه؟ یعنی همان نصف النهار.

بحث های اجتهادی سلوک هم برای خودش استاد ویژه و جداگانه می خواهد. اگر کسی در فقه وارد است یعنی در توحید وارد است؟ خیر. بله اگر راهش را طی کنید درست می شود ولی اگر راهش را درست طی نکنید این خوب نیست.

در هر فضایی باید اجتهادش را پیدا کرد.

بعضی روایات ویژه داریم که از روایان ویژه نقل شده است. چون امام آن شخص را قابل و لایق می دانست که اینچنین روایتی را به او می گفت.

بله بعضی از فقهاء به خاطر کار روحی که دارند در عین حالی که در مسایل سلوکی کار نکرده اند ولی وقتی از آن ها می پرسید می بینید که خوب جواب می دهند، آن هم به خاطر قوت روحی که دارند و چشیده اند لذا می توانند درک درستی داشته باشند.

بازگشت به موضوع بحث

«و المهم هو التفاوت بين أدب الصلاة المتفرع على حکمتها المعادلة لسرّها»

حکمت عملاً از سرّ برخاسته است لذا ادب هم سر بر می آورد و هر حکمتی آداب خاصّ به خود می طلبد.

«و حيث إنّ الصلاة بما لها من الآداب قد شرّعت في المعراج و كان السرّ هنالك متجلّياً فعند الالتفات إلى ما في المعراج يتبيّن غير واحد من أسرارها»

که این نکته ای بسیار عمیق است که باید اسرار نماز را بر اساس نماز شب معراج رسول الله سنجید و به دست آورد.

«أَنَّ النَّبِيَّ ص - لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَطَعَ سَبْعَ حُجُبٍ فَكَبَّرَ عِنْدَ كُلِّ حِجَابٍ تَكْبِيرَةً فَأَوْصَلَهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا بِذَلِكَ إِلَى مُنْتَهَى الْكَرَامَةِ.»

حضرت استاد از این روایت اینچنین استفاده کرده است که هر تکبیری رفع حجاب می کند و انسان را به خدا نزدیک می کند و طولی است و این حجاب ها حجاب های نوری است چون در عوالم باطنی هست، در عین حالی که از این حجاب های نوری طولی می گذرد، عبور از هر یک مایه قرب به حق می شود.

فقه این حدیث خیلی عالی از جناب استاد نقل شده است. پس اساس فلسفه این تکبیرات مایه تقرب و رفع حجاب می شود.

این سرّ اصلی بحث هایی است که در معراج گذشته است. با الله اکبر می خواهیم غیر را و مشکلات را کنار بگذاریم.

این ها را گذاشته اند که ما با تکرار و تمرین آن هر کس به اندازه خودش برسد به آنچه رسول الله رسیده است. هر کسی به حسب خودش، یکی با تکبیر جلوی گناه کردنش را می گیرد، و یکی با آن به لحاظ باطنی پیش می رود.

ذکر را که استمرار میدهی گُر می گیری، که پیش می رود.

«و ليعلم أنّ الحجاب قد يكون مظلما و قد يكون نورانياً، و الحجاب المظلم هو الموجود المادى و ما يتعلّق به و الحجاب النورى هو الموجود النور الذى له نور قاهر مانع عن إدراكه ...

لما كان التكبير هنالك خارقا للحجاب النورى فله -أى للتكبير- حقيقه عينيه تقهر مادونها، و حيث إنّ تلك الحجب كانت سبعة و كانت طوليه لا عرضيه و كلما انخرق حجاب حصل قرب لم يكن حاصلًا قبله، فبين تلك التكبيرات السبع الخارقه أيضا ميز طولى لا عرضى، فكلّما كبر المصلّى تكبيرة يقرب إلى مولاه فى المناجاة قربا لم يكن حاصلًا قبله فدرجات القرب أيضا طولية.»

ص ۳۹

شاید این تکبیرات اولاً به شکل توحید افعالی و سپس صفاتی و سپس ذاتی باشد.

«و حيث إنّ الأساس هو التوحيد....»

در حدیثی که خوانده شد سرّ تکبیرات هفتگانه را به رسول الله نسبت داد.

یک سرّ دیگری این است که تکبیر مرتبط می شود با ابا عبد الله علیه السلام.

رسول الله به حضرت گفت بگو الله اکبر، بار اول نتوانست، چند بار پرسید تا این که بار هفتم توانست درست بگوید الله اکبر.

بعد گفته شده است که از همینجا سنت شد هفت بار تکبیر گفتن.

ص ۳۷ و ۳۸

«ثم إنه قد ورد للتكبيرات السبع ....

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ فِي الصَّلَاةِ وَ إِلَى جَانِبِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ - فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يُحِرِّ الْحُسَيْنُ ع بِالتَّكْبِيرِ ثُمَّ كَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يُحِرِّ الْحُسَيْنُ التَّكْبِيرَ [نتوانست بگوید] فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ص يُكَبِّرُ وَيُعَالِجُ الْحُسَيْنُ ع التَّكْبِيرَ فَلَمْ يُحِرْ حَتَّى أَكْمَلَ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ فَأَحَارَ الْحُسَيْنُ ع التَّكْبِيرَ فِي السَّابِعَةِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَصَارَتْ سُنَّةً.»

این دو روایت با هم منافاتی ندارند، چون آن روایت جنبه ملکوتی است و این روایت ناظر به جنبه ملکی است.

«و الشاهد على عدم المنافاة هو: أن المعراج كان بمكة قبل ميلاد الحسين بن علي عليهما السلام و مانقل من قصة الحسين عليه السلام متأخر عما وقع في المعراج وجودا و كذا متأخر عنه زمانا و ليس في عرضه وجودا و لا زمانا فعند عدم الاتحاد الوجودي و لا الزماني فلا تناقض لإمكان الاجتماع و صدق كلا الأمرين.»

اشباع معانی چندگانه اشکالی ندارد حتی در عرض هم قرار بگیرند اشکالی ندارد در طول هم می تواند باشد.

به برکت سید الشهداء علیه السلام از آن زمان سنت شده است.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند چرا باید هفت تکبیر باید گفت؟ حضرت این جواب را فرمودند.

جمع بین این وجوه چه اشکالی دارد؟

بعد بیانی را از علل فضل بن شاذان منسوب به امام رضا علیه السلام نقل می کند. حال آیا از امام باشد یا خیر، اما قرآینی که هست نشان می دهد که ایشان علل را از روایات استفاده کرده است گرچه عین متن روایات را نیاورده است، شبیه فقه مأثور است.

«و هكذا لا ينافي ما ورد في السبب التشريعي للتكبيرات الإفتاحيه و ذلك الأمر التشريعي هو أنه ذكر فضل بن شاذان عن الرضا عليه السلام عله أخرى و هي:

«قَالَ: إِنَّمَا صَارَتِ التَّكْبِيرَاتُ فِي أَوَّلِ الصَّلَاةِ سَبْعًا لِأَنَّ أَصْلَ الصَّلَاةِ رُكْعَتَانِ وَ اسْتِفْتَا حَهُمَا بِسَبْعِ تَكْبِيرَاتٍ تَكْبِيرَةَ الْإِفْتِتَاحِ وَ تَكْبِيرَةَ الرُّكُوعِ وَ تَكْبِيرَتَي السَّجْدَتَيْنِ وَ تَكْبِيرَةَ الرُّكُوعِ فِي الثَّانِيَةِ وَ تَكْبِيرَتَي السَّجْدَتَيْنِ فَإِذَا كَبَّرَ الْإِنْسَانُ فِي أَوَّلِ الصَّلَاةِ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ نَسِيَ شَيْئًا مِنْ تَكْبِيرَاتِ الْإِسْتِفْتِاحِ مِنْ بَعْدُ أَوْ سَهَا عَنْهَا لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِ نَقْصٌ فِي صَلَاتِهِ.»

و الدليل على عدم التنافي هو أن أحد السببين تكويني سابق في المعراج و الآخر تشريعي لاحق التنزل في عالم الاعتبار و لا غرو في استناد كل منهما إلى ما له من المبادئ الخاصة و أن المبدأ الأصيل في ذلك هو: التكوين المتحقق في المعراج لخرق الحجب النورية السبعة.»

پس این سه وجه یکی به لحاظ ملکوتی و یکی ملکی و یکی هم تشریعی است و هیچ اشکالی ندارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ (۴) - فی نسخه - السجود، (هامش المخطوط).

۲ (۵) - فی نسخه - صلاته، (هامش المخطوط).

جلسه ۳۰ (۱۲۵) (۱۰/ ۱۳۹۳، ۱۲، ۱۰ / جمادی الأول / یکشنبه)

اساس بحث توحید است و لازمه اش به خرق حجاب است و آن هم با الله اکبر حاصل می شود. بی دلیل نیست که اذان و اقامه با الله اکبر شروع می شود.

از این حدیث تکبیرات افتتاحیه می شود فهمید که الله اکبر برای خرق حجاب است و لذا اذان و اقامه با الله اکبر شروع می شود.

حافظ می گوید چهار تکبیر را باید بر عالم زد، بعضی گفته اند که منظور چهار تکبیر نماز میت است، پس حافظ سنی است!!!

اما منظور از چهار تکبیر، چهار تکبیر اذان است.

وقت لقای خدا وقت زیارت خداست و بقیه باید کنار گذاشته شود.

یک ندا و صلا باید باشد برای جامعه که به سمت خدا برود. چهار تکبیر یعنی: دیگران را کنار بگذار و برو به سمت خدا.

ختم اذان و اقامه به لا اله الا الله و توحید رسیدن است. باید از الله اکبر شروع کرد و به توحید رسید.

ص ۳۹

«و حیث ان الاساس هو التوحید و اللازم هو خرق الحجب المانع عن شهوده و التكبير سبب قوى فى خرقها لذا يبدأ الأذان و كذا الإقامة بالتكبير، و یختتمان بالتوحید، [به تعبیر دیگر در دل این تکبیرات افتتاحیه توانسته است تکبیرات اذان را هم معنی کند.] و بالتأمل فى تأثير التكبير يظهر سرّ تعدده فى بدأ الأذان، و كذا الإقامة، و لعلّ سرّ تعدّد التوحید فى ختم الأذان و وحدته فى ختام الإقامة هو البلوغ إلى أقصى مراتب التوحید [توحید ذاتی] الذى لا مجال للتعدد هنالك؛ لانطواء الأسماء الأفعالية فى الأسماء الصفاتية و انقهار الأسماء الصفاتية فهو الهوية البحتة، فتدبره»

این برداشتی است از فضای اذان و اقامه به برکت تکبیرات سبع. یک نوع القاء خوش معنوی است که واقعیتی است که اذان و اقامه این چنین است.

نکاتی مفید در بیان سیر بی نهایت انسان

آقایان در مورد اسفار اربعه می گویند در سفر سوم که سیر از حق به خلق است، بعضی می پرسند سفر سوم که شروع شد، سفر دوم تمام شد؟ خیر، سفر دوم بی نهایت است و تمام نمی شود.

حضرت استاد حسن زاده: به هر جا رسیدی گمان نکن که به پایش رسیدی و قانع نشو! به هیچ جا قانع نشو! یعنی اگر به جایی رسیدی که احساس می کنی می توانی در تمام عالم اثر بگذاری، خیال نکن که تمام شده است. بر رسول الله هم تمام شدنی نیست، بحث بداء هم که هست، یک سرش زیر سر توحید ذاتی است. همین الان هم اگر بدائی رخ می دهد ابتدا به رسول الله و سپس امیر المومنین تا به حضرت حجت داده می شود.

ابن عربی: من به توحید ذاتی که رسیدم، به هر ذره ای که رسیدم حظّ ذاتی که از او یافتم تمام نمی شود.

حتی مثل رسول الله که در تعیین اول به نقطه برزخیت و نقطه ثقل می رسد و جمع بین احد و واحد کرده است، باز رسول الله دم به دم دارد سیر می کند، به لحاظ مُنه به سقف رسید، اما باز دارد سیر می کند.

حضرت استاد حسن زاده:

بی نهایتی انسان، بالفعل نیست، بلکه لایققی است و همیشه در حال سیر است. بی نهایتی بالفعل فقط برای خداست.

انسان توان پیش رفتن به جلو را دارد و می تواند غور کند و غرق شدند در دریای بی انتها هر چقدر پیش بروند جا دارد.

بعضی ها تکامل را به برزخ می برند، اما تکامل قیامتی هم می شود باشد.

بنده خدایی حالات خوشی داشت از عارفان، اما اشتباهاتی هم داشت. او را بردند جهنم. او دید در جهنم که همه کفار و.... هستند. گفت: تحمل جهنم سخت است اما همنشینی با این کفار سخت است. خدایا مرا از جهنم نجات بده!

بعد خدا او را به بهشت برد



.... بعد خدا او را به فراموشی دچار کرد که یکی از مظاهر ستار العیوب بودن خدا تا اینجاست. تا این شخص این حسرت و غم بر دلش نماند.

لذا می گویند تا می توانید ظرفیتتان را در همین دنیا اضافه کنید و بیشتر کنید.

در بحث حکمت متعالیه در مورد سعادت معنوی گفتیم: صدرا کسی که اینجا فلسفه می خواند و حکیم می شود همین قوت در آخرت او اثر می گذارد. المعارف بذر المشاهده. که الدنيا مزرعة الآخرة.

و دنیا مزید.

شفاعت هم بر همین اساس است. کسانی که منطق ولایی شان قوی تر است در آخرتشان اثر می گذارد. ممکن است که به جهنم هم بروند اما در آخر به بهشت می روند.

لذا برخی می گویند: کسی که زمینه را فراهم کرده است خیلی غصه چیزهای دیگری را نخورد. به گونه ای که لحظه مرگ این منطق پاک و زمینه پاک باقی بماند. اما کسانی هستند که به خاطر اشتباهاتی که دارند در آخر این منطق و زمینه پاک از بین می رود.

حضرت استاد حسن زاده اسمش را گذاشتن تکامل برزخی، اما فقط برزخ نیست، بلکه تکامل قیامتی هم مطرح است.

به شرط این که آن منطق پاک و فطرت پاک را تا لب مرگ نگاه دارد.

حضرت استاد وقتی آن جریان حدیث را نقل کردند، گفتند: معلوم می شود که این آقا، شخص قدری است وقتی آن نشانه جهنمی بودن را از پیشانی اش برداشتن، تازه توحید او گل کرد و از خدا خودش را خواست تا به توحید ذاتی دست یافت!!

ص ۴۰ و ۴۱

که ایشان نتیجه گیری هایی از مطالب پیش گفته می گیرند:

«الثامن: أن الأذان و كذا الإقامه مبدؤه بالتكبير و مختوم بالتوحيد و قد كرّر في كل واحد منهما التكبير لخرق  
أى حجاب فرض....

العاشر: أن اللازم قبل الصلاة هو انخراق الحجاب بتمامه و هو لا ينخرق الا بعدم شهود الانسان المريد للمناجاة  
مع السرّ احدا سواه حتى نفسه و شهوده و هنالك أسرار مطوية تتبيّن لمن تأمل بعض ما فى الباب م النصوص»

#### نیت (ص ۴۵)

عمده منظورمان قصد قربت به سمت خدا همراه با اخلاص است. این نیت غیر از نیت در فقه است که عمدتا ناظر  
به اخلاص و انجام کار خالصانه به خداست.

واقعیت این است که خدا به همه نزدیک است و از احدی دور نیست ولی انسان می تواند یا دور باشد یا نزدیک  
به لحاظ سلوکی گرچه به لحاظ تکوینی از خدا دور نیستند.

ما یک عبد وجودی داریم و یک عبد سلوکی. یکی خدا را در فراخنای دل می بیند و یکی خدا را در فراخنای  
دل نمی بیند.

کافر عبد وجودی خداوند هست. «إن كل من فى السموات و الأرض الا آتى الرحمن عبدا»

یک عبد سلوکی هم داریم که کافر عبد سلوکی نیست.

یک قرب وجودی و یک قرب سلوکی هم داریم.

یک سعادت وجودی و یک سعادت سلوکی هم داریم.

به لحاظ سلوکی باید به خدا تقرب جست، حتی رسول الله باز هم تقرب می جوید.

در روایت هست که شب قدر می شد آن اول و ثانى می ترسیدند، چون امیر المومنین از فراخنای دلشان خبر  
خواهد داشت.

«المراد من النيه هنا ليس هو قصد العنوان كصلاة الظهر أو العصر فى الأمر العبادى، و كأداء الدين أو الهبة فى  
الأمر المعاملى كما أنه لى المراد منها هو قصد الوجه كالوجوب و النذب بل المراد منها هنا: هو خصوص قصد

القربه من الله سبحانه؛ لأنّ هذا القصد هو المدار في البحث العرفاني و الكلامي و الخلقى الناظر حول صلاح القلب و فلاحه و قد ورد في شأنها و الاهتمام بها نصوص كثيرة من الآيات و الأحاديث نحو قوله تعالى:

«لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ»

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ....»

«وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَلَا عِبَادَةَ إِلَّا بِبِقِينٍ وَلَا كَرَمَ إِلَّا بِالتَّقْوَى.»

... و بهذا المضمون روایات آخر لا احتیاج إلى نقلها لكثرتها و معروفيتها و لا نصیل للعامل إلا بنيتها و مقدارها و كيفيتها

[بزرگی را می دیدم که می گفت: ما باید هر کار را که می کنیم رضای خدا را طلب کنیم.]»

آهسته آهسته ادبیاتی در باب نیت به وجود می آید که نیت در فقه و نیت در اسرار عبادات یا در وادی سلوک.

بحث فقهی بحث قالب و ظاهر است که باید نیت کنید وجودش را ولی در اینجا صحبت بر سر قصد قربت است که دایر مدار قلب و درون و باطن است.

«و الشاهد علیه ما روی عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال: «إنما الأعمال بالنيات و لكل امرئ ما نوى فمن غزا ابتغاء ما عند الله فقد وقع أجره على الله و من غزا يرد عرض الدنيا أو نوى عقالا لم يكن له الا ما نوى» و فی وصیه «عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ.»

فالتبني بمعنى: قصد التقرب من الله سبحانه و هي روح العمل الذي بها يحيى و بدونها يموت و لا أثر للميت و بها تصح العبادة و بدونها تبطل و حيث إنّ للنية درجات فللمصلحة...[بعد حضرت استاد بحث را می کشاند به مراتب نیت و شرایط صحت نماز... که در آخر می فرماید این بحث ها بحث های کلامی و فقهی است و بحث های سرّ الصلّاتی نیست.]... تا ص ۵۰»

فرق مقربین با غیر مقربین چیست؟

توضیحش در بیان خود امیر المومنین علیه السلام آمده است:

«عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ.»

علامه اخلاص را هم به معرفت برگردانده است. و این اخلاص و معرفت روح عمل است.

«و الغرض دن النيه بمعنى قصد القربة روح العمل و قلبه و أفضل من العمل لأن حياته بها كما يصتاد مما رواه الكليني باسناده عن سفيان بن عيينه عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل «ليبلوكم أيكم أحسن عملا»، قال:

«لَيْسَ يَعْنِي أَكْثَرَكُمْ عَمَلًا، وَ لَكِنْ أَصَوَّبَكُمْ عَمَلًا، وَ إِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَ الْحَسَنَةُ.»

ثُمَّ قَالَ: «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ، وَ الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ النِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ، أَلَا وَ إِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ»، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»: «يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ.»

شالکه هم همان نیست است و ما باید شالکه مان را درست کنیم تا نیت درست پیدا کنیم.

مراقب وسواس در نیت هم باید بود. همین مقدار که ما قصدمان این باشد که بار خدا باشد شروع کنیم کم کم جلو برویم. جایی که می شود مخفی شود مخفی و جایی که نشد علنی بخوانید، در علنی هم تلاش کنیم اخلاص بیاوریم.

۱ ( ۱ ) . فی « ز » : « یعنی لیس » .

۲ ( ۲ ) . هکذا فی « ب ، ص ، ف ، ه ، بس ، بف » و مرآة العقول و البحار . و فی سائر النسخ و المطبوع : « أكثر » .

۳ ( ۳ ) . فی « ب ، ج ، د ، ز ، ص ، ف ، بس ، بف » و الوافی و مرآة العقول و البحار : « و الخشية » . و قال فی الوافی : « و لفظة : و الخشية ، بعد قوله : و النية الصادقة ، زائدة ، و لعلها من طغيان قلم النساخ ، و ليست فی بعض النسخ الصحيحة ، و لو صحت يكون معناها : خشية أن لا تقبل كما مر ، و هو غير خشية الله » . و فی المرأة : « أو يقال : النية الصادقة ، مبتدأ ، و الخشية ، معطوف عليه ، و الخبر محذوف ، أي مقرونتان . أو الخشية ، منصوب ليكون مفعولاً معه » .

۴ ( ۴ ) . فی « ص ، ه ، بر » و حاشية « بس » و الوافی : « هو » . و فی « ف » : « من » .

۵ ( ۵ ) . الإسراء ( ۱۷ ) : ۸۴ .

۶ ( ۶ ) . راجع : الکافی ، کتاب الإيمان و الکفر ، باب النية ، ح ۱۶۷۹ ؛ و باب الرياء ، ح ۲۵۰۲ ؛ و المحاسن ، ص ۳۳۰ ، کتاب العلل ، ح ۹۴ ؛ و علل الشرائع ، ج ۲ ، ص ۵۲۳ ، ح ۱ الوافی ، ج ۴ ، ص ۳۷۵ ، ح ۲۱۴۶ ؛ الوسائل ، ج ۱ ، ص ۵۱ ، ح ۹۷ ، من قوله : « و النية أفضل من العمل » ؛ و فيه ، ص ۶۰ ، ح ۱۲۶ ، من قوله : « قال : الإبقاء على العمل » إلى قوله : « أن يحمداك عليه أحد إلا الله عز وجل » ؛ البحار ، ج ۷۰ ، ص ۲۳۰ ، ح ۶ .

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱ (۱۲۶) (۱۶، ۱۲، ۱۳۹۳ / ۱۶ جمادی الأول / شنبه)

در مورد سرّ نیت و سرّ قرائت مطالبی دارند که می‌گذریم، می‌رسیم به سرّ رکوع و سجود

### سرّ رکوع و سجود

مصلی که مناجات پروردگار را می‌کند، حتی در حالت ایستاده هم که دارد مناجات می‌کند در واقع همین قیامش هم رکوع و سجود است. یعنی حالت تذلل دارد، در عین حالی که قیام یک حالت نفی غیر دارد. نفی غیر هم به این معنی که من دشمن خدا و جهت سعادت، خواه شیطان و خواه نفس و خواه دنیا باشد، به نفس همین قیام در مقابل آن‌ها می‌ایستم. پس خود قیام ایستادگی نسبت به خدا نیست، بلکه ایستادگی در مقابل دشمن خداست. بلکه در حقیقت نوعی کرنش است.

قیام نوعی ایستادگی در برابر دشمن خداست ولی در برابر خدا نوعی فروافتادگی در برابر خداست.

ص ۹۱

«و اما الركوع و السجود فتأويله هو ان المصلّي المناجى ربّه و إن أقام صلبه و قام لامثال أمره تعالى و استقام و اعتدل و لكن ذلك كله بالقياس الى ما يعدّ عدوا لله و لأمره و نهيه من الشيطان الغوىّ و النفس الأماره بالسوء و الدنيا الغرور.

و اما بالقياس الى الله تعالى فكل قیام عنده قعود و كل اعتدال عنده انحناء، و كل إقامة صلب عنده انكسار و نحو ذلك، لأنّ كلّ حی بالقياس إليه تعالى میّت، و كل عليم بالقياس إليه جاهل و كل قادر بالنسبه إليه عاجز حيث إن كل شیء بالقياس الى وجهه الباقي هالك و لذلك قال امير الموحّدين على عليه السلام: «و كلّ قویّ غیره ضعیفٌ و كلّ مالک غیره مملوکٌ و كلّ عالم غیره متعلّمٌ و كلّ قادر غیره یقْدِرُ و یَعْجزُ و كلّ سَمیعٍ غیره یصمُّ عن لطیفِ الأصواتِ و یصمّه کبیرها و یذهبُ عنه ما بعدَ منها و كلّ بصیرٍ غیره یعمی عن خفیّ الألوانِ و لطیفِ الأجسامِ و كلّ ظاهرٍ غیره [غیر باطن] باطنٌ و كلّ باطنٍ غیره غیر ظاهرٍ...»

فالمصلّي المناجى ربّه لابد و أن ينحنى و يركع أو يسجد ليتمثّل ما هو السرّ فى مرحلة التنزل [آن حقیقت افتادگی در دل نماز و این که آدم باید محو شود و خدا بماند خودش را در نماز خصوصا سجده نشان می دهد.]. كما أن انحناء ظهره و مدّ عنقه للضرب و نحوه و إن كان ركوعا أو سجودا لله تعالى و لكنه بالقياس إلى أعداء دين الله تعالى قيام و اعتدال [در عین حالی که قیام نسبت به خدا انحناء است، اما ركوع و سجود همن سبت به خدا قیام است.]. كما أن القيام نفسه و إن كان ....»

ص ۹۳

«و حيث ان الركوع و كذا السجود لله سبحانه من الأجزاء المهمة للصلاة و تمثّل للتذلّل فى فناءه فلذا قد يؤمر العبد بالصلاة نفسها كما فى غير واحدة نم الآيات الآمرة بها و بإقامتها و قد يؤمر بالركوع و السجود كما فى قوله تعالى «يا أيها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربكم و افعلوا الخير لعلكم تفحلون» [که به جای دستور به نماز دستور به ركوع و سجده کردن است که کنایه از نماز خواندن است و از بس مهم است دستور به نماز با دستور به ركوع و سجود بیان شده است.].

#### [جهت ذکر ویژه در ركوع و سجود]

خود ركوع و سجود تذلّل فعلی است و ذکر تسبیحی که در آن است، تذلّل قولی است. پس خود فعل، فعل خضوعی است و قولی هم که هست خضوعی است.].

و لما كان كل واحد من الركوع و السجود، تخضّعا فعليا، قد قرّر فى كل واحد منهما ما هو التخضع القولى، فلذا شرّع فيهما التسبيح حسبما فى العلل فى جعل التسبيح فيهما من التعليل بـ«أن يكون العبد مع خضوعه و خشوعه و تعبده و تورّعه و استكانته و تذلّله و تواضعه و تقربّه الى ربّه، مقدّسا ممجّدا شاكرا لخالقه و رازقه...»

قبلا توضیح دادیم که علوّ برتر از عظمت است. نهایت فناء نهایت علوّ را نشان می دهد. که این را در حالت سجده هم می بینیم وقتی انسان در حالت سجده سر را بر سجده می گذارد، می بیند که او خیلی پایین و او خیلی بالاست! لذا کسی همین خود سجده را ببیند قوت آن را نسبت به ركوع احساس می کند. در سجده حساب از هیچ تا بی نهایت است.

استاد: به نظرم از همین آیه ارکعوا و اسجدوا، صرفا نماز فهمیده نمی شود، بلکه تشریع رکوع و سجود هم فهمیده می شود، لذا اوّیس قرن در حالاتش هست که می گفت: هذه ليلة الركوع، هذه ليلة السجود

ص ۹۵

«و بذلك يظهر ان الخضوع الذي هو روح الصلاة متجلّ في جميع احوالها، و هكذا في جميع افرادها، نعم للركوع و السجود خصيصة تختصّ بهما حيث ورد «ان العبادة العظمى هي الركوع و السجود» و هما متلازمان «لأنّه لا يكون صلاة فيها ركوع الا و فيها سجود»....

و يلائمه الذكر النديّ الوارد فيه كما عن مولانا ابي جعفر عليه السلام:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَرْكَعَ فَقُلْ وَ أَنْتَ مُتَّصِبٌ بِاللَّهِ أَكْبَرُ ثُمَّ ارْكَعْ وَ قُلِ اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَ لَكَ أَسْلَمْتُ وَ بِكَ آمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ أَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ قَلْبِي وَ سَمِعِي وَ بَصَرِي وَ شَعْرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ مُخِّي وَ عِظَامِي وَ عَصَبِي وَ مَا أَقْلَتُهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَكْفٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ وَ لَا مُسْتَحْسِرٍ سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ...»<sup>۱</sup> [خیلی حضرت عالی و زیبا بیان کرده است که شراشر وجودمان را ذلت فرا گرفته است. این لطف رکوع است. کسی این ها را بداند گاهی تمام این ها را در همان یک لحظه ای که به رکوع می رود در نظر بگیرد بدون این که به زبان بیاورد. شراشر وجودم نسبت به تو خدا خشوع است. واقعیتش این است که آدم تا این ها را می داند رکوع و سجود را معنی دار می کند. حال بندگی اینجا خیلی اشباع شده است.]»

ص ۹۷

«و المیز بین الركوع و السجود بعد أن كان سرهما المشترك هو التذلل في فناء المعبود و الخضوع له: هو أن السجود لكونه أخفض تمثّل لما هو أقر الى الله تعالى لان العبد كما تقرب...»

۱ (۱) قوله: «أقلته» بتشديد اللام أى ما حملته فهو من قبيل عطف العام على الخاص. و الاستكاف معناه بالفارسية (تنگ داشتن). و الاستحسار بالمهملتين: التعب و المراد أنى لا أجد من الركوع تعباً و لا كلالاً و لا مشقة بل أجد لذة و راحة. و معنى سبحان ربى العظيم و بحمده أنزه ربى العظيم عما لا يليق بجز شأنه تنزيهاً و أنا متلبس بحمده على ما وفقنى له من تنزيهه و عبادته.

كان المصلى لما اسند التنزيه إلى نفسه خاف أن يكون في هذا الاسناد نوع تبجح بانه مصدر لهذا الفعل العظيم فتدارك ذلك بقوله: و انا متلبس بحمده على ان صيرنى اهلاً لتسبيحه و قابلاً لعبادته و سبحان مصدر - كففران - معناه التنزيه. (فى)

بعد بیان می کنند که از همین جهت و به همین لطف است که به محل نماز خواندن می گویند مسجد، گرچه درستش این بود که مصلی گفته می شد.

کلا سجده تمرکز هم ایجاد می کند، بهترین حالت برای تمرکز برای توجه به حق اگر بدن بکشد، سجده است. بدن به این حالت به لحاظ دید و حالت و وضعیت بدن که معمولا خواطر در سر است، از هر جهت آماده تمرکز می شود در سجده. نهایت بروز یک حقیقت معنایی عمیق تذلل است این سجده.

این باعث شد که مثل ملاحسیقنلی گفته است اگر می خواهید به جایی برسید به سجده روید و ذکر یونسیه را ۳۰۰۰ مرتبه یا کمتر و... بگو.

این ها حال و حس می دهد. که حال محو شدن بندگی را می دهد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله ممتد نمی خوابیدند، بلکه کمی می خوابیدند و بعد بلند می شدند نماز می خواندند و بعد کمی دراز می کشیدند و بعد دوباره بلند می شدند و.... بعد وقتی بلند می شد به بیرون می رفتند و می فرمودند: ربنا ما خلقت هذا باطلا، بعد وضو می گرفتند و نماز می خواندند و اگر کسی می دید می گفت: حضرت کی سر از رکوع بر می دارد، و اگر به سجده می رفت می دید می گفت: حضرت کی سر از سجده بر می دارد.

ص ۱۰۰

«مَرَّ بِالنَّبِيِّ صَ رَجُلٌ وَهُوَ يَعَالِجُ بَعْضَ حُجَرَاتِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أَكْفِيكَ فَقَالَ شَأْنُكَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص حَاجَتُكَ قَالَ الْجَنَّةُ فَأَطْرَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ نَعَمْ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَعِنَّا بِطَوْلِ السُّجُودِ»

لدلائته على أن للسجود و طوله دخل في الوصول الى طول الله و فضله الخاص



كما أن قوما أتوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقالوا: «فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اضْمَنْ لَنَا عَلَى رَبِّكَ الْجَنَّةَ. قَالَ: فَقَالَ: عَلَى أَنْ تُعِينُونِي بِطُولِ السُّجُودِ. قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَضَمَّنَ لَهُمُ الْجَنَّةَ.» و يلائمه ايضا ما قاله صلى الله عليه وآله وسلم لربيعة بن كعب حيث سأله أن يدعو له بالجنة «أَعْنَى بكثرة السجود» نحو

إذ الاستفادة من نطاق هذه الطائفة التي أتينا ببعضها هو أن لأصل السجود و لطوله و لكثرتة سهما في نيل الشفاعة بالوصول الى الغفران عن الذنوب و إلى الرضوان الإلهي و هو الجنة بدرجاتها و معنى قول الرسول صلى الله عليه وآله وسلم أعنّى، هو ان العبد يستعين بالصلاة كما...»

حضرت استاد حسن زاده می فرمود: یک بار مرحوم الهی قمشه ای آمد منزل ما و همان شب یکی از طلاب آمل به منزل ما آمده بود. شب هر دو در یک اتاق بودند. صحب آن آقا گفت: اگر این ها هستند پس ما که هستیم؟! هنوز خوابیده نخواستید دیدیم ایشان بلند شد و تا صبح ....

این عبادات نباید موجب تأبی شود و هروقت موجب تأبی و فشار می شود نباید ادامه داد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۲ (۱۲۷) (۱۳۹۳، ۱۲، ۱۷ / ۱۷ جمادی الأول / یکشنبه)

سرّ قنوت و تشهد و تسلیم (ص ۱۱۱)

اما القنوت

نظام تکوینی نظام هدایت است و همه موجودات را خداوند هدایت می کند و همه موجودات هم به صورت تکوینی اطاعت می کنند.

«مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (هود/۵۶)»

همه موجودات را خداوند دارد هدایت می کند. که در فصّ هودی این توضیحات آمده است.

این هدایت حق است.

از طرفی هم در هدایت حق هم هیچ کسی تأبّی نمی کند.

«فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (دخان/ ۱۱)»

«ان كل من فى السموات و الأرض الا آتى الرحمن عبدا» (مریم/ ۹۳)

در تشریع و فضای اراده و سلوک، مسأله هدایت یا ضلالت مطرح است. یکی راه درست و یکی راه غلط را انتخاب می کند. یکی به هدایت منجر می شود و یکی به ضلالت.

شارع برای این که اراده ها را هدایت کند، تشریع را قرار داده است. آن چه در نظام تشریع هست برای تطابق نظام تشریع با نظام تکوین است.

کلا عبادت یک فلسفه اش هماهنگی با تکوین است. این حرف خوبی است. یعنی آن چه در تکوین هست در ساحت اراده جلوه دهید. این کلی است و ربطی به قنوت و تشهد ندارد ولی چون اینجا گفته اند ما هم بیان کردیم.

یک بحثی در فصّ یعقوبی داشتیم و خیلی مفصل توضیح دادیم که اساساً تشریع ریشه در تکوین دارد. اگر گفت چیزی گناه است، ریشه در تکوین دارد. این بحث، غیر از بحثی است که در بالا گفتیم. این بحث یعنی: گناه مثلاً ریشه در تکوین دارد و تأثیر در تکوین هم دارد. ریشه دارد در این که در تکوین این سنخ از امور یک نوع تنزل وجودی است. به لحاظ مراتب وجودی بین مظاهر و ظهورات و تشکیک ظهورات، مراتب نازل است. شیطان هم یک حقیقت در تکوین است، جبرئیل هم یک حقیقت در تکوین است. این کجا و آن کجا؟ این اندیشه شدت و ضعف در ظهورات باعث می شود که خداوند در انسان که اختیار دارد، بگوید: اگر این گونه عمل کنید موجب تنزل وجودی ات می شود، یا حتی موجب موضعگیری تکوین در برابر تو می شود. که در بیان امام باقر علیه السلام هست که هر وقت زنا زیاد شد جوانمرگی در جامعه زیاد می شود. یا این آیه شریفه که «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ (اعراف / ۹۶)»

اینها نشان می دهد که این ها ریشه در تکوین دارد، تأثیر در تکوین دارد، بازخورد از تکوین هم دارد.

اگر کسی این را درست کند، در عین حالی که همه می شوند اسماء الله، اما چرا خدا از بعضی از آن ها منع می کند و به بعضی دعوت می کند.

حتی این توضیح که وقتی پولی را به دست فقیری می دهی به دست خدا داده ای ولی اگر به ثروتمند بدهی این گونه نیست!

حتی عبادت هم

اینی که حضرت استاد گفتند مطابقت تشریع با تکوین است. گ

اینی که بنده عرض کردم: ریشه داشتن تشریع در تکوین است. کسی که مقرب می شود تکوین را به خود جذب نمی کند؟! دلیلی است از تکوین که انسان را کشانده است به عبادت.

کسی که این منظر را نگاه کند می فهمد که چرا در فضای عرفان همه میشود تجلی حق اما دعوت شریعت به سمت این دسته از امور است.

کسی اگر این ها را بداند خیلی راحت می تواند بداند که فلسفه تکوینی عبادت چیست؟

«لا ريب في أنَّ النظام التكويني انما هو على الطاعة و الهداية، و لا مجال للعصيان و الضلالة فيه، لأن زمام كل موجود تكويني انما هو بيد الله سبحانه و هو تعالى على صراط مستقيم و كلّ ما كان زمامه بيد من هو على الصراط السوي فهو مهتد البته...» [یک ادبیاتی را در فصوص توضیح دادیم که عبد سلوکی و عبد وجودی، هدایت سلوکی و هدایت وجودی و عبادت سلوکی و عبادت وجودی داریم.] و حیث انه لا مجال للتمرد في التكوين يكون كل موجود ممكن فهو ياتي ربه طائعا كما يدل قوله تعالى: فقال لها و للارض اثتيا...

و الذي... انما العبادة سيما الصلاة قد شرّعت لتطابق النظامين و قد شرّع في الصلاة أحوال تمثل النظام التكويني من الطاعة و الهداية»

همه از خدا مسألت دارند و این امر تکوینی آمده است در ساحت تشریعی که همه طلب و نیاز اصلی و جبلی دارند، آن تضرع اصلی که سوال از حضرت حق است «يسأله من في السموات و الأرض» در قالب تشریع آمده است در دل قنوت.

«ان من تلك الاحوال الممثل للخصوع هو القنوت، لانه ابتهاج و تضرع و تبذل تجاه الرب الجليل و حيث ان الله جواد لا يخيب آمله و لا يرد سائله قال ابو عبدالله عليه السلام: « مَا أَبْرَزَ عَبْدٌ يَدَهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ إِلَّا اسْتَحْيَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرُدَّهَا صِفْرًا [دست خالی. این تعبیرها خیلی لطف رأفت و ارتباط حق با بنده درش خوابیده است.] حَتَّى يَجْعَلَ فِيهَا مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ [بعضی ها: همین که شخصی خدا را می خواند و لو خدا هیچ هم به او ندهد باز هم خیلی چیز دارا شده است به خاطر همین ارتباطی که دارد. اگر کسی به ملاً اعلی برود می بیند که همین ارتباط مستقیم با خدا بهترین حالت و فرصت برای بنده است!] مَا يَشَاءُ فَإِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلَا يَرُدُّ يَدَهُ حَتَّى يَمْسَحَ عَلَى وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ.»

قنوت نماز در یکجایی قرار می گیرد که بعد از این است که سوره حمد از زبان بنده است ولی از طرف خدا نازل شده است که خدا را ناز می دهد بعد سوره را می خواند بعد به سمت قنوت کشانده است. که ادب دعا در نماز وقتی است که مقدماتی را گذرانده است و در اوج عبادت نماز قنوت قرار داده شده است.

بعضی از بزرگان در دوجای نماز خیلی ارتباط ویژه با خدا بر قرار می کنند، یکی قنوت و یکی سجود. در قنوت هم سعی می کنند از یک دسته الفاظی استفاده کنند که آن ها را گُر دهد.

بعضی ها چقدر اظهار بندگی در قنوت می کنند. یک عالم ربانی در قنوت کلی امور را گفت و گفت و گفت، در آخر گفت: هر چه می خواهی بکن!

این چه شد آن هم خواسته و آخرش این جمله یعنی چه!

بهتر این است که اذکار و اوراد را به زبان عربی و آن چه از خود اهل بیت وارد شده است گفته شود.

نکته دیگر در مورد قنوت:

کلاً نماز فلسفه تشریعش این است که کارهای روزمره انسان در نماز آمده است تا به او خط داده شود. مثلاً قرائت، در روایات آمده است برا این که بنده با قرآن ارتباط پیدا کند. حتی سوره را هم معین نشده است. تا قرآن خواندن عادت و منش ما شود. یکی از آن ها دعا کردن است، تا عادت و منش ما شود. دعا هم که منحصر به نماز نیست، بلکه در کل روز ما می توانیم دعا داشته باشیم، گرچه اوقات خاص دعا هم داریم.

اما التشهد

«اما التشهد فأصله قد تمثل في المعراج حيث انه لما اراد رسول الله صلى الله عليه و آله ليقوم قيل: «يا محمد اجلس فجلس، فأوحى الله اليه يا محمد اذا ما انعمت عليك فسم باسمي فالهم أن قال: بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی كلها لله، ثم أوحى الله اليه: يا محمد صلّ على نفسك و على اهل بيتك فقال صلى الله عليه و آله و سلم: صلى الله علىّ و على اهل بيتي»  
و تأویل التشهد حسبما فی رواية جابر...»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۳ (۱۲۸) (۱۳۹۳، ۱۲، ۲۳ / ۲۳ جمادی الأول / شنبه)

در ادامه تشهد نکته ای در مورد نحوه نشستن در تشهد به شکل تورک نکته ای دارد که از متون روایات استفاده می کند:

«اللهم امت الحق»

همین که پای راست روی پای چپ قرار می گیرد، پای راست نماد حق و پای چپ نماد باطل است که حق بر روی باطل قرار می گیرد.

همیشه در شریعت اول راست است و بعد چپ، سمت راست همیشه بر سمت چپ تقدم دارد.

حتی مشاهداتی که از سمت راست می آید حقانی و از سمت چپ می آید مشکل دارد.

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِمُؤْمِنِينَ يَا ابْنَ عَمٍّ خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ مَا مَعْنَى رَفَعَ رَجُلِكَ الْيَمْنَى وَطَرَحَكَ الْيُسْرَى فِي التَّشَهُّدِ قَالَ تَأْوِيلُهُ اللَّهُمَّ أُمَّتِ الْبَاطِلَ وَأَقِمِ الْحَقَّ.»

کنش انسانی معنی دار است. معنی ایجاد سلامتی است.

چه معنایی باعث می شود که انسان کاری را انجام می دهد؟ مثلاً با چاقو شکم را پاره کردن، اگر دکتر باشد مطلوب است و اگر قاتل باشد مذموم است.

در تشهد پای راست را بر روی پای چپ بگذارید، شریعت می گوید: یعنی حق را بر باطل مقدم داشته ای.

دست راست را بر دست چپ مقدم کردن معنی دار است مثلاً در وضو و در غذا خوردن و...

این را شریعت برایمان آورده است. نحوه وجود فعل انسانی اینچینی است. این ها معنی دار می شود.

امور اخلاقی به نظر ما حسن و قبح ذاتی دارد و به نظر بیان علامه در مورد اعتباریات خیلی صحیح نیست. حتی اعتباریات و جعلیات برای خودش واقعیت دارد، تا چه رسد به آن اموری که واقعیت دارد.

این که افعال انسانی معنی دار است همچون پوشیدن لباس سیاه هنگام عزاء، یا مثلاً این که کسی پلاک منزلش که ۱۳ است می نویسند ۱ + ۱۲، و... این ها معنی دار است.

بعضی از کارها نماد می شود.

چپ و راست هر عالمی به حسب خودش است، مثلاً ملکوت اعلی راست و ملکوت اسفل چپ است.

«لأن اليمنى مظهر الحق و الصدق .... ليكون كلمة الله هي العليا... و الا المؤمن كلتا رجله يمنى....»

مطلب بعدی این است که در تشهد یک صلوات ویژه برای رسول الله و آتش علیهم السلام داریم.

نماز که جعل شده است برای بندگی خدا، آمیخته شده است با ولایت.

ولایت اهل بیت از آنجا که علت وسطای و واسطه ای فیض حق هستند، لذا باید جانب اهل بیت هم نگاه دارد.

ما قبل اینجوری توضیح دادیم که: کسی که می رسد به اینجا باید نبوت و ولایت را در نماز هم اخذ کند. سلام بر رسول برای این که این همه چیزهایی که در نماز به دست آورده ایم به برکت رسول الله است.

«كما امر بعنايتها في افتتاح الصلاة و كما أن اصل الصلاة لا تقبل بدون الولاية... و إن كان المصلّي ولياً لهم...

«أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَانْسِيَ أَنْ يَذْكُرَ مُحَمَّدًا وَ آلهُ فِي صَلَاتِهِ سَلَكَ بِصَلَاتِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْجَنَّةِ وَ لَا تُقْبَلُ صَلَاةٌ إِلَّا أَنْ يَذْكُرَ فِيهَا مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ...»

«و رَوَى حمادُ بْنُ عيسى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ زُرَّارَةَ قَالَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ مِنْ تَمَامِ الصَّوْمِ إِعْطَاءُ الزَّكَاةِ يَعْنِي الْفِطْرَةَ كَمَا أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ ص مِنْ تَمَامِ الصَّلَاةِ لِأَنَّهُ مَنْ صَامَ وَ لَمْ يُؤَدِّ الزَّكَاةَ فَلَا صَوْمَ لَهُ إِذَا تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا وَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِذَا تَرَكَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ ص إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ بَدَأَ بِهَا قَبْلَ الصَّلَاةِ قَالَ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى. وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَخَلَّى»

### سلام نماز

نمازی که در بین ما رایج شد، یعنی خیرخواه دیگران باشید که همه سلامت باشند از تمام عیوب چه مادی و چه معنوی.

«وَ تَأْوِيلُ قَوْلِكَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ تَرْحُمُ عَنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَمَعْنَاهَا هَذِهِ أَمَانٌ لَكُمْ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»

نگاه به جانب راست چند معنی دارد:

۱- سلام به مأمونین

۲- سلام به ملک موکل هم سمت راست و هم چپ. که سلام بر ملک سمت راست که مشغول نوشتن است

و همین طور سلام بر ملک دست چپ که نباید بنویسد.

۱ (۴). قيل: من هنا كأنه من كلام المصنف، لكن في التهذيب ج ۱ ص ۱۸۱ عن ابن أبي عمير عن زرارة عن أبي عبد الله نحوه الى قوله «رَبِّهِ فَخَلَّى».

۲ (۵). أى بالتكبير المعهود عند الخروج الى المصلّى، أو الأعم بعد أربع صلوات كما تقدّم.

۳ (۶). رواه الشيخ في الاستبصار ج ۱ ص ۳۴۳ باختلاف في اللفظ.

این که به سمت راست نگاه کند به خاطر تفضیل داشتن جانب راست است.

این سلام آخر نماز را انسان می تواند به هر کسی از افراد شایسته در فرستاد، ولی در نماز جماعت هر کسی را در نظر می گیرید، مأمونین را هم در نظر داشته باشید.

«لم جعل التسليم تحليل الصلاة و لم يجعل بدلها تكبيرا... لانه لما كان الدخول في الصلاة تحريم الكلام للمخلوقين، [حين خروج از نماز داریم از این تحریم در می آییم، لذا سلام به مخلوقین می شود.] و التوجه الى الخالق، كان تحليله كلام المخلوقين [که به خوب ها سلام دهیم.] و الانتقال عنها»

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا وَجَبَ التَّسْلِيمُ فِي الصَّلَاةِ قَالَ لِأَنَّهُ تَحْلِيلُ الصَّلَاةِ قُلْتُ فَلَايَ عِلَّةٍ يُسَلَّمُ عَلَى الْيَمِينِ وَلَا يُسَلَّمُ عَلَى الْيَسَارِ قَالَ لِأَنَّ الْمَلَكَ الْمُوَكَّلَ الَّذِي يَكْتُبُ الْحَسَنَاتِ عَلَى الْيَمِينِ وَالَّذِي يَكْتُبُ السَّيِّئَاتِ عَلَى الْيَسَارِ وَالصَّلَاةُ حَسَنَاتٌ لَيْسَ فِيهَا سَيِّئَاتٌ فَلِهَذَا يُسَلَّمُ عَلَى الْيَمِينِ دُونَ الْيَسَارِ قُلْتُ فَلِمَ لَا يُقَالُ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَالْمَلَكُ عَلَى الْيَمِينِ وَاحِدٌ وَلَكِنْ يُقَالُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ قَالَ لِيَكُونَ قَدْ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ عَلَى مَنْ عَلَى الْيَسَارِ وَفُضِّلَ صَاحِبُ الْيَمِينِ عَلَيْهِ بِالْإِيمَاءِ إِلَيْهِ قُلْتُ فَلِمَ لَا يَكُونُ الْإِيمَاءُ فِي التَّسْلِيمِ بِالْوَجْهِ كُلِّهِ وَلَكِنْ كَانَ بِالْأَنْفِ لِمَنْ يُصَلِّي وَحَدَّهُ وَبِالْعَيْنِ لِمَنْ يُصَلِّي بِقَوْمٍ قَالَ لِأَنَّ مَقْعَدَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ ابْنِ آدَمَ الشُّدْقَيْنِ [الشُّدْقَانِ] فَصَاحِبُ الْيَمِينِ عَلَى الشُّدْقِ الْأَيْمَنِ وَتَسْلِيمُ الْمُصَلِّي عَلَيْهِ يُثَبِّتُ لَهُ صَلَاتَهُ فِي صَحِيفَتِهِ»

بعضی اینجور جمع کرده اند که: هر وقت در جمع هستید به مأموم بدهید، هر وقت تنها هستید به ملک بدهید.

استاد: باید دید مقصودتان چیست؟ امام زمان عج، ملک، مأموم، اهل بیت و... به هر کدام می شود سلام کرد.

با توجه به این که ملاک اصلی این است که شریعت سلام به انسان های شایسته و اشخاص شایسته را می پسندد لذا مشکلی ندارد هر یک را در نظر بیگیریم از جهت شریعت مشکلی ندارد.

«والذى لا ينبغي... انما يتمشى للقاء جديد... و يقوم مشغول الذكر به،... بخلاف من كان غائبا ثم حضر... حيث ان المصلى قد عرج... بل عما سوى الله... و أذن له للهبوط و ... جديد الورود و حديث اللقاء و يتمشى له التسليم... لذا قال بعض الحاقين حول المعرفة ما معناه: كيف لا يستحيى»



## تعقیبات نماز

واقعا اگر کسی نماز خوش بخواند، تعقیبات هم خوش خواهد خواند. بسیاری از افراد را دیده ام که می خواهند حالات تمرکزی خوب داشته باشند نماز خوش می خوانند و بعد تمرکز می کنند.

این کریمه قرآنی که «فَإِذَا فرغت فأنصب و إلی ربّک فارغب»

این فأنصب در روایت آمده است: یعنی هنگامی که از نماز فارغ شدید، مشغول دعا شو!

استاد جوادی: هیچ عمل خاصی برای تعقیب یا استقبال گفته نشده است.

«لما لم یعین للتعقیب ... و کان ... العبد السالک... فهو دائم فی صلاته... إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین»

باید طلبه یک برنامه ای برای خودش بگذارد و لو در حد ۵ دقیقه و بیشتر نه. ابتدا همین مقدار باشد بعدها کم کم متناسب با حال خودش اضافه کند. و باید هم برنامه ای مناسب با طبع و جانش شروع کند. بسیاری از این تعقیبات نماز بسیار عالی است. مثل تعقیب نماز صبح امام رضا علیه السلام

تعقیبات اختصاصی، تعقیبات مشترکه و حتی زیارات که هر کدام را می توان بعد از نمازها داشت. چه اشکالی دارد.

تعقیبات را اهمیت دهید و در شریعت فلسفه اش این است که باید استمرار حال نماز باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۴ (۱۲۹) (۱۳۹۴، ۱، ۱۵ / ۱۴ جمادی الثانی / شنبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۵ (۱۳۰) (۱۶، ۱، ۱۳۹۴ / ۱۵ جمادی الثانی / یکشنبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۶ (۱۳۱) (۲۲، ۱، ۱۳۹۴ / ۲۱ جمادی الثانی / شنبه)

مصباح الشریعه که در قرن ۴ یا ۵ نگاشته شده است و برخی از متن هایش بسیا نزدیک به متن های غزالی است.

از مکتب این عربی متنی را از سید حیدر املی را انتخاب کرده بودیم تا بخوانیم.

در این کتاب بسیاری از اسرار عبادات از جمله نماز گفته شده بود، نماز را گفتیم رسیدیم به رکوع.

انوار الحقیقه و اطوار الطریقه و اسرار الشریعه، ص ۵۸۰

«ثمَّ يركع ای يتواضع لله تعالی و يرجع نفسه إليه بالكسر و المذلة و الافتقار التي هي من مقتضيات (مقتضى) ذاته، لأنَّ الركوع هو الركوع قهقرا إلى عدمه الأصلي و إمكانه الذاتي لأنَّه حركة أفقية حيوانية كما أنَّ القيام حركة مستقيمة إنسانية، [انسان مستوی القامه است و سرش بالاست و نبات منكوس الرأس است، و حیوان سرش وسط است. لذا در حالت رکوع بازگشت به حالت حیوانی است و در حالت سجده بازگشت به حالت نباتی است

که بازگش به حالت عدمی سابق خودمان است.] و لیس معنی القهقریّ إلّا هذا، أى الرجوع إلى أصله المخلوق منه، لقوله تعالى: **وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً** [مریم: ۹]. [عدم بودی]

و لهذا جاءت عقبيه حركة منكوسة التي هي السجود، لأنها مخصوصة بالنبات، لأنّ الثّبات دائماً في النّكس، [سر به پاییین بودن و معکوس بودن سر را گویند.] و النّكس إشارة إلى الرجوع الأصلي، و لهذا نزل من الإستقامة و الحركة الإنسانية إلى الحيوانية و الحركة الحيوانية، ثمّ من الحيوانية إلى النباتية و الحركة المنكوسة، لأنّه من حيث الصورة صعد من النباتية إلى الحيوانية و من الحيوانية إلى الإنسانية المشار إليه في قوله:

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۵۸۱

(في معنى خلقه الإنسان في أحسن التقويم)

**لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ** [التين: ۴].

لأنّ أحسن التقويم بالإتفاق هو تقويم الحقيقة الإنسانية، و أسفل سافلين بالإتفاق هي الرجوع إلى المرتبة الحيوانية ثمّ نباتية. و كذلك قوله: **ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً** [الحديد: ۱۳]. [به پشت برگردید یک معنایش این است که به دنیا برگردید ولی یک معنا هم ایشان اینجا بیان کرده است:]

لأنّه إشارة إلى هذا الرجوع، لأنّ النور المعبر عنه بالوراء، المحصل للكمال لا يحصل إلّا بعد الرجوع إلى مقرّه الأصلي صورة و معنى [که همان عدم ذاتی بودن است. نور اصلی در عدمتان است.]، و يشهد به قوله تعالى:

**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً** [الفجر: ۲۸]. [از ربّ آمدم و عدم داشتیم، دوباره به ربّ بر می گردیم و به عدم اصلی مان بر می گردیم.]

و بالجملة ينفعه هذا الرجوع و مشاهدة هذا الفقر و المذلة في طريق الفناء ظاهراً و باطناً، و يسهل عليه ترك اللذات و الشهوات [لذات و شهوات لبّش أنانیت است، یعنی خود را خواستن. که اگر کسی این خود را نداشته باشد آن وقت است که لذت و شهوت خواستن هم منتفی می شود.] المشتعلة عليهما حتّى إذا شاهد عظمة الباري و حقارة نفسه، في ذلك قام بتعظيم الله و تبجيله غاية التعظيم و التبجيل بلسان الحال و القال [پس رکوع بازگشت به عدم اصلی است در مرحله اول. بعد میگوید: اگر کسی در رکوعش بتواند این معنی را بفهمد برای رسیدن به

فناء او را کمک می کند. در مسأله رکوع معنی مذلت و خاکساری را یافته و معنای نفی خود و انعدام خود که حق بماند را یافته است. خیلی خوب و عالی این را فهمیده است. عده ای می گویند: اگر کسی خوب نماز بخواند هیچ اُنانیته باقی نمی ماند و اصلاً خودی نمی ماند و جا را برای خدا خالی می کند. حاضر است هر جور می شود خدا را به چشم بیاورد نه خود را. و قال: «سبحان ربّی العظیم و بحمده» [چند بار عرض کردیم که اذکار و افعالی که در عبادات شریعت است همه اش برای این است که در آنجا چه معنایی نهفته است. خود این اذکار معنی دار است. خود این فعل شکستن خود انسان هم معنی دار است. الفاظی که شریعت قرار داده است برای این است که آن معنای نهفته شده را به ما تذکر دهد. در مورد رکوع ما جریان رسول الله در معراج هم داریم که این را واضح می کند ولی اگر این جریان هم نمی بود خود این ذکر هم معنا را می رساند. این ها اگر درست شود، در بحث های اصولی ما در مورد فعل زیاد صحبت نکرده ایم و این نوع از بحث ها در اصول ما خیلی درست گرفته نشده است. مثلاً گفته شده است که تقریر مفادش گویا نیست. اما در اصول در باب فعل باید مفاد شریعت را بفهمیم. باید از دل افعال معنای را بفهمیم که ما از آن تعبیر می کنیم به «روح قانون» علاوه بر ظهورگیری داریم اما چیزهای دیگری هم داریم که باید بیان شود. البته این معنی در کار فقیه هست ولی در اصول فقهاء نیست. همان طور که حکومت و ورود در کار فقیه بود ولی جناب شیخ انصاری به آن زبان داده است. مثلاً می دانستند که لا شک لکثیر الشک بر همه شک ها برای شخص کثیر الشک تقدم دارد. ظهورگیری بر اساس روح قانون یک مبنایی است که اگر وارد اصول فقه ما بشود خیلی دست فقیه را حتی در مباحث شریعتی باز می کند.

یک نوع ظهورگیری در کار فقیه داریم که شیوه اش را نمی دانیم که چگونه باید به دست بیاید. که این بسیاری از جاها به درد می خورد حتی در بحث اجتهاد و تقلید هم که آقایان با بناء عقلاء می بندند هم به درد می خورد. در مباحث فقه حکومتی هم باید با مباحث روح قانون حلّش کرد.

درس آیت الله عظمای بهجت ره در بحث صلاه خوف بود. حدود ۸ یا ۱۰ بار از صاحب جواهر فاصله گرفت به این دلیل که ما می دانیم که صلاه خوف برای خوف جعل شده است. که به نظرم باید با روح قانون این ها را حل کرد.

الان در همین بحث ما به لحاظ طریقتی این است که: روح عبادت برای شکستن خود است، رکوع و سجده برای شکستن خود است. حتی همین ذکرهایی که در این اعمال هست این معنی را می رساند.[۱] و لذلك كان ثمرة هذا التعظيم والتبجيل بعد مشاهدته مدته وإنكساره، والرجوع إلى العدم الأصلي، الانتصاب والإستقامة الموجبتان لمشاهدة حاله مع الحق، و حال الحق معه في تبديل أوصافه الحق و تهذيب أخلاقه به حتى قال: «سمع الله لمن حمده»، [که اینجا از زبان حق صحبت می کند. و اینجا توحید صفاتی در رکوع پیدا شده است.] لأن هذا إخبار عن شهوده الحق مع الكلّ و شهود الكلّ معه، [خود را همراه با کل عالم می بیند که آن ها همه رکوع و تسبیح حق می کنند] بحيث يسمع كلام الكلّ من غير مانع و حاجب سيّما مع نفسه، فإنه كان يسمع بنفسه من قائله كما

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۵۸۲

سبق ذكره من قول الإمام: «كنت أكرر آية حتى سمعت من قائلها»<sup>۱</sup>. [یعنی از خود خدا]

و: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>۲</sup>.

يشهد بذلك صريحا، و فيه أسرار آخر ليس هذا موضعها، و عن هذا أخبر الحق تعالى أيضا في كتابه الكريم بقوله:

أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ\* أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ [فصلت: ۵۴].

و كذلك في حديثه القدسي:

۱ ( ۲۹۸ ) قوله: كنت أكرر.

روى السيد علي بن طاووس في فلاح السائل ص ۱۰۷، قال: روى أن مولانا جعفر بن محمد الصادق عليهم السلام، كان يتلو القرآن في صلاته فغشى عليه فلما أفاق، فسئل: ما الذي أوجب ما أنتهت حالك إليه؟ فقال ما معناه: «ما زلت أكرر آيات القرآن حتى بلغت إلى حال كآتي سمعتها مشافهة ممن أنزلها». عنه البحار ج ۴ ص ۵۸ الحديث ۱۰۸، و مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۱۰۶.

۲ ( ۲۹۹ ) قوله: من عرف نفسه.

حديث مشهور، منسوب إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و الى أمير المؤمنين عليه السلام. راجع «مصباح الشريعة» المنسوب إلى الصادق عليه السلام، الباب ۶۲، و عوالي اللئالي ج ۴ ص ۱۰۲ الحديث ۱۴۹، و «عوارف المعارف» لشهاب الدين السهروردي، الباب الرابع و الباب الثاني و الثلاثون.

و رواه الآمدی فی غرر الحکم ج ۵ ص ۲۳۷۴ الحديث ۷۹۴۶، و راجع تصنيف غرر الحکم ص ۲۳۲. و راجع التعليق ۱۸۴.

«كنت سمعه و بصره و لسانه و يده و رجله، الحديث»<sup>١</sup>.

و ليس هذا ببعيد من الشجرة المباركة الإنسانية المشار إليها بقوله:

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ [ق: ١٦].

و بقوله:

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ [الذاريات: ٢١].

حيث يجوز هذا من الشجرة الصورية النباتية لقوله تعالى:

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ [التقص: ٣٠].

و إن كان في التحقيق أيضا ليس هذه الشجرة و هذه البقعة المباركة إلّا الإنسان و صورته و معناه لقوله صلى الله عليه و اله:

«من رآنى فقد رأى الحق»

(الفناء الفعلى و الوصفى و الذاتى)

لأنّ مشاهدة الحق على ما ينبغى ليس بممكن إلّا في الصورة الإنسان لقوله:

«لا يسعنى أرضى و لا سمائى و لكن يسعنى قلب عبدى المؤمن الوداع»<sup>٢</sup>.

١ (٣٠٠) قوله: كنت سمعه.

أخرجه البخارى فى صحيحه ج ٨، كتاب الرقاق، الباب ٨٠٩، ص ٤٨٢، الحديث ١٣٦٧، و راجع فى تفصيله التعليق ٧٩.

٢ (٣٠١) قوله: لا يسعنى أرضى. - راجع التعليق ٢٧٣.

و إشارة الشبلى رحمة الله عليه: «أنا أقول و أنا أسمع، و هل فى الدّارين غيرى؟» ما كان إلّا فى هذا المقام، و يشهد به أيضا قول الإمام العارف ابن الفارض قدس الله سرّه:

و لو كنت بى من نقطة الباء خفضة      رفعت إلى ما لم تنله بحيلتى

لأنّ هذا إشارة إلى الفناء و الرجوع إلى العدم الأصلي ثمّ إلى البقاء و الوصول إلى العالم القدسى المعبر عنه بالحضرة الإلهيّة، لقوله تعالى:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ\* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ [القمر: ۵۵]. [تا اینجا بحث رکوع را مطرح کرد. حال می خواهد به سجد بپردازد.]

[بحث سجده]

ثمّ يسجد أى يرجع أيضا [همچون رکوع] إلى أصله قهقرا حتّى يصل إلى المرتبة النباتيّة و حركتها المنكوسة المخصوصة بها لأنّ السجدة عبارة عن تعفير أشرف الأشياء فى الإنسان و أجلها الذى هو الوجه بأخس الأشياء فى الوجود الذى هو الأرض كسرا لنفس الساجد و إذلاله. [خاک مالی کردن شریف ترین عضو انسان که وجه است بر سخیف ترین شیء در وجود که زمین است. بعضی اوقات می گویند: خود را بشکنید تا این نفس بشکند.]

استاد: هر وقت سر را می گذاریم حالت محو بالکلیه به دست می آید. ایشان محو بالکلیه را اینگونه بیان می کند که آدم بزرگترین چیز خودش را از دست می دهد. در حج هم همین طور است که تمام لباس های خودش در بیاورد و عوض کند. در حج لباس ها را در می آوریم تا از قیود در بیایم. یک دوره تمرینی است. در سجود هم که انسان انجام می دهد یعنی اصلا کسی نیستیم که پیشانی را به خاک می مالیم.

بنده خدایی می گفت: یک مراسمی رفتیم که یک حاجی بر گشته بود که تمکن مالی داشت، رفتیم در آنجا جمعی بودند که همه تمکن مالی داشتند و نحوه صحبت کردنشان به گونه ای بود که همه با کلاس بود. باغبان آن حاجی آمده بود برای دیدن حاجی که زیارت قبولی به حاجی بگوید. این بنده خدا احساس سنگینی می کرد که در این

جلسه نشسته است. مدتی گذشت دید که به حساب نمی آید برایش سنگین آمد، بلند شد که برود، بعد آن روحانی گفت: دیدم که عرش خدا به لرزه در آمده است، تمام قد بلند شدم و دست به سینه گذاشتم گویا امام زمان است و به آن باغبان احترام گذاشتم.

این نوع شکستن خود برای روحانی و طلبه گاهی اوقات خوب است. نسبت به بندگان خدا انکسار و اظهار خضوع داشته باشیم.

باید خود را بشکنیم. در مورد ملا عبدالنبی نوری می گویند ابهت فراوانی داشت و شاگردان خیلی حریم نگاه می داشتند. ولی ایشان گاهی دوتا شوخی می کرد تا طلبه ها بتوانند با او صحبت کنند. رسول الله وقتی می نشستند حلقه وار می نشستند تا بالا و پایین پیدا نشود.]

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۷ (۱۳۲) (۱۳۹۴، ۱، ۲۳ / ۲۲ جمادی الثانی / یکشنبه)

جناب سید حیدر آملی بیان اهل بیت در فضای شریعت را فرمود.

پس از آن اسرار نماز را به لحاظ طریقت از بیان اهل بیت گفتند که الان در آن هستیم.

ایشان رکوع را گفت: یک نوع شکستن و اذلال و انکسار خواهد بود ولی انکسار مرحله اول است که توحید صفاتی است. بعد از رکوع می ایستند که این قیام بقاء بعد الفناء است.

بعد به سجده می رود که فناء ذاتی است.

عجیب است که اکثر این آقایان وقتی به سجده می رسند آن را به فناء ذاتی گره زده اند. ما میخواستیم به این تعبیر نکشد ولی این بزرگواران همه بیان کرده اند. حضرت زهراء سلام الله علیها در خطبه فدکیه در مورد نماز چنین فرموده اند:



## «الصَّلَاةُ تَنْزِيهَاً عَنِ الْكِبَرِ»<sup>١</sup>

«ثمَّ يسجد أى يرجع أيضا [همجون ركوع] إلى أصله قهقرا حتّى يصل إلى المرتبة النباتيّة و حركتها المنكوسة المخصوصة بها لأنّ السجدة عبارة عن تعفير أشرف الأشياء فى الإنسان و أجلها الذى هو الوجه بأخس الأشياء فى الوجود الذى هو الأرض كسرا لنفس الساجد و إذلاله.

و هذا الكسر و الإذلال فى المرتبة الثانية إشارة إلى الفناء بعد الفناء، لأنّ الفناء الأوّل كان من الصفات و الأخلاق، و هذا الفناء عن الوجود و الذات، لأنّ القرب الحقيقى كما هو موقوف على الفناء الوصفى و الوصل الحقيقى، موقوف على الفناء الذاتى، [مى شود جور ديگرى هم خواند كه: القرب الحقيقى كما هو موقوف على الفناء الوصفى و الوصل الحقيقى، موقوف على الفناء الذاتى] المخصوص بأهل الحقيقة كما أشرنا إليه، و لهذا قال: «سبحان ربّي الأعلى [من ربّي المقيّد] و بحمده»، لأنّ السالك مادام فى مقام الكثرة و مشاهدة مظاهر الصفات فهو بعيد، لأنّه يعبد ربّه المقيّد لا الربّ المطلق، لكن إذا وصل إلى التوحيد الذاتى خلّصَ من ذاك و قال

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٥٨٥

بلسان الحال: «سبحان ربّي الأعلى و بحمده» أى الأعلى من ربّه الخاصّ، و معلوم أن قيام الأرباب المقيّدة ليس إلّا بالربّ المطلق، و من هذا خاطب نبيّه و قال: **إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى** [النجم: ٤٢]. [همه ربّ ها به ربّ خاتم منتهى است.] [در عظمت حق ديده مى شود. اما در سجده بى نهايتى ديده مى شود كه او نهايت علوّ را دارد و از اين طرف نهايت ذلّت و انكسار است. يقينا سبحان ربّي الاعلى بالاتر از سبحان ربّي العظيم و بحمده است.

بحث علوّ را در فصّ ادريسى خيلى خوب مطرح کرده است كه علوّ بالذات خيلى عالى مطرح شده است. علوّى كه در دل هر ذره هست.]

(ربّ الخاتم صلّى الله عليه و اله هو الربّ المطلق و مقصد الكلّ إليه)

و ربّه فى الحقيقة ليس إلّا الربّ المطلق الذى هو منتهى كلّ ربّ و مقصد كلّ إليه، و ذلك لأنّه مظهر الإسم الله الذى هو الإسم الأعظم، و مظهر الأعظم لا يكون إلّا الأعظم، فافهم.

و هذا لو لم يكن كذلك لم يصدق عليه تعالى أنه ربّ الأرباب و لا «أحسن الخالقين».

و هاهنا أبحاث تعرف من بحث الأسماء و مظاهرها.

این شد سجده.

حال می خواهد به سلام نماز.

[بحث از سلام نماز]

«ثمَّ يَسْلَمُ أَى يَسْلَمُ الأَمْرُ كُلَّهُ إِلَى اللَّهِ وَ يَرْجِعُ عَنِ السَّيْرِ بِنَفْسِهِ إِلَى السَّيْرِ فِيهِ الَّذِى هُوَ مَقَامُ الْبَقَاءِ الْحَاصِلِ مِنَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمِ الْجَامِعِ لِلتَّوْحِيدِ الْفَعْلَى وَ الْوَصْفَى، وَ إِلَيْهِ أَشَارَ الْحَقُّ بِقَوْلِهِ:

فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ [آن دیگری حتى نباید در دلش چیزی بگذرد.] وَ يَسْلَمُوا تَسْلِيمًا [النساء: ۶۵].

و فيه قيل:

وَكَلْتُ إِلَى الْمَحْبُوبِ أَمْرِي كُلَّهُ فَإِنْ شَاءَ أَحْيَانِي وَ إِنْ شَاءَ أَتْلِفَا

و قوله تعالى أيضا: وَ مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِ وَلَا لِلْمُؤْمِنَةِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۵۸۶

الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ [الأحزاب: ۳۶].

و كذلك قوله: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ [آل عمران: ۱۲۸].

شاهد عدل على صدق هذه الدعوى، و برهان صدق على تحقيق هذا المعنى، وَ كُلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ [هود: ۱۲۰].

و الله أعلم و أحكم و هو يقول الحقّ و هو يهدى السبيل.

هذا آخر صلاة أهل الطريقة بقدر هذا المقام.»

يعنى: من يك دور نماز اهل طريقت را برايتان گفته ام.

نکته: این بحث های سید حید آملی معمولاً در فضای توحید صفاتی است و به آن اشاره دارد.

اولاً و توجه و تمرکز قلبی و اخلاص، سپس تکبیر و سپس حمد و سوره سپس رکوع و سپس سجده و سپس سلام. که همه چیز را به خدا واگذار کرده اند.

ایشان همه چیز را به لحاظ فضای قربی بیان کرده است.

### نماز اهل حقیقت

« و أمّا صلاة أهل الحقيقة

فالصلاة عندهم عبارة عن الوصلة الحقيقية و الشهود الحقيقي للذان هما القرب المذكور المخصوص بأهل الطريقة  
كما سبق تقسيمه من قولهم:

«الصلاة خدمة و قربة و وصلة، فالخدمة هي الشريعة، و القربة هي الطريقة، و الوصلة هي الحقيقة»<sup>١</sup>.

و من قولهم:

«الشريعة أن تعبده، و الطريقة أن تحضره، و الحقيقة أن يشهده».

و قد ورد في إصطلاحهم تقسيم آخر أوضح منه، و هو أنّهم جعلوا العبادة على تقسيم آخر أوضح منه، و هو أنّهم جعلوا العبادة على ثلاثة أقسام و خصّصوا كلّ قسم منهم (منها) بطائفة من الطوائف الثلاث، و ذلك قولهم:

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٥٨٨

---

١ (٣٠٢) قوله: الصلاة خدمة.

راجع في ما يناسب له التعليق ١٢.

«العبادة هي غاية التذلل للعامة، [برای عموم مردم. همین که عموم مردم غایت تذلل را در نماز داشته باشد کافیست.] و العبودية للخاصة الذين صححوا النسبة إلى الله بصدق القصد إليه في سلوك طريقه، [واقعا قصد خدا را کرده است. چرا همه چیز برای من دارای اهمیت است اما خدا برایم اهمیت ندارد؟! بعضی ها را دیده ام که: قصدشان مساوی است با رسیدن. یعنی این قدر عزم دارند، همین که عزم کرده اند و در عرض ۱۵ روز رسیده است. این می شود، عزم سنگین است و منافی انجام نمی دهد و راحت هم غرق است و صفای فطری هم دارد، زمینه هم دارد و فهمش هم بالاست، وصل می شود. اما بعضی این گونه نیستند، عزمشان ضعیف است، گاه مشکلاتی دارد و ...] و العبودية للخاصة الذين شهدوا نفوسهم قائمة به في عبودية، [دائما می بیند که به خدا وصل است. به تعبیر دیگر: این شخص از زاویه خدا به عالم نگاه می کند. کسی که به نحو حق یقینی شهود کرد بالحق می بیند و با چشم حق بین می بیند، لذا نفس خودش را هم با هویت ربط محض به حق و عبودیت محض می بیند. همه چیز ملک طلق اوست. علامه طباطبایی بحث عبادت و اضافه اشراقیه را گره می زند به ملک حقیقی خداوند متعال. من که انسان هستم ملک خداوند هستم.] فهم يعبدونه في مقام أحديّة الفرق بعد الجمع. [یعنی بقاء بعد الفناء. که حقانی می بیند هم حق است و هم خلق خلق است. به شکل شهودی این ها را می بیند و دیگر به نحو طریقتی نیست.] [این سه مرحله ای که بیان شد، یکی از تفاسیر طولی «أن اعبدوني هذا صراط مستقيم»، این عبادت که غلیظ می شود تعبیر می کنند به عبوده، که همان «عبادی» در آیه شریفه داخل در آن می شوند.]

(صلاة أهل الحقيقة هي مشاهدة محبوبهم بعين المحبوب)

و هؤلاء هم أهل الحقيقة المختصين لمقام العبودة دون العبودية، لأن ذلك [عبودیت] خاصّ بأهل الطريقة الذين هم من الخواصّ و أهل الوسط كما بيّناه عند بحث الشريعة و الطريقة و الحقيقة، و بون بعيد بين أهل العبودية و أهل العبودة، و بين الخاصّ و خاصّ الخاصّ، و بالجملة صلاتهم [اهل عبودة] عبارة عن مشاهدة محبوبهم بعين المحبوب لا غير، [یعنی عین حق دارد می بیند و عین حقانی شده است.] لقوله عليه السلام: «رأيت ربّي بعين ربّي، و عرفت ربّي برّبّي». [در روایات ما آمده است. عرفت الله بالله. بک عرفتک.]

۱ (۳۰۳) قوله: رأيت ربّي.

و ورد عنه عليه السلام:

(حبّ الطيب و النساء و الصلاة)

«حُبِّ [یعنی دیگری این سه را در کام من شیرین کرده است، یعنی خدا این کار را کرده است.] إِلَى مَنْ دُنْيَاكُمْ

ثَلَاثَ: الطَّيِّبِ، وَ النِّسَاءِ، وَ جُعِلَتْ قَرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»<sup>۱</sup>

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۵۸۹

و المراد رعاية مراتب الثلاث، لأنَّ الأوَّل إشارة إلى القيام بالشرعية علما و عملا و طيب الأخلاق و تهذيبها قوَّة و فعلا.

و الثانى إلى القيام بالطريقة ذوقا و وجدانا الَّذى هو إمَّا محبة نساء النفس لإخراج ذرية المعانى و الحقائق عنها بالفعل كما هو مركز فيها بالقوة لقوله تعالى:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً [النساء: ۱].

أو محبة النساء الخارجة لإخراج الذرية الصورية الَّذى هو السعى و الإجتهد فى إبراز المعدومات إلى الوجود.

[بهترین بیان را در فصّ محمدی فصوص خواهید خواند.

اصلش باید این گونه گفته شود: در واقع باید به گونه ای باشد که خدا چون حضرت رسول را حبیب الله شد،

حبیب خدا شد و آن جهت عشقی ریخته شد و تبدیل شد به جهت تعلقی آن حضرت در این سو که هم در زن و

هم در عطر این ها را در خودش نشان داده است. و به جد هم تعلق به همسرانش را داشت به شکلی جدی و

توحیدی. در فصّ محمدی هست و نگاه کنید.]

(الإحسان و مشاهدة المحبوب)

و الثالث، إلى القيام بالصلاة الحقيقية التي هي مشاهدة المحبوب و قرة العين بها، كما ورد فى تعريف الإحسان

حين سئل النبىّ صَلَّى الله عليه و اله عن معناه و قال: «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه و إن لم يكن تراه فانه

يراك»<sup>۲</sup>. [بعضی کأنّ را به نحو کأنّ معنی می کنند، اما بعضی به نحو أنّ می گویند یعنی تو واقعا می بینی اما چرا

۱ (۳۰۴) قوله: حُبِّ إِلَى. - رواه الصدوق فى الخصال باب الثلاثة الحديث ۲۱۸ و ۲۱۷ ص ۱۶۵، و أخرجه ابن حنبل فى مسنده ج ۳ ص ۱۲۸، و راجع التعليق

۲ (۳۰۵) قوله: الإحسان أن تعبد الله.

کأنّ برای این است که با چشم سر نمی بینی بلکه با چشم قلب است. این می شود پرستش از سر شهود که این عبادت اهل حقیقت است.]

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۸ (۱۳۳) (۱،۲۹، ۱۳۹۴ / ۲۸ جمادی الثانی / شنبه)

شریعت نماز را جناب سید حیدر گفت که چه شرایطی باید مراعات شود. بعد از آن بحث طریقت را مطرح کرد و بحث طریق و قرب و.... را مطرح کرد. از ابتدا باید توجه و حضور قلب و... باید بیاید و بعد از آن هم باید رکوع انجام شود و سپس سجده و بعد تشهد و سلام.

سپس رسید به صلاه به لحاظ حقیقت. و توضیح داد: کسی که به مرحله شهود حضرت حق رسید. در توضیح این حالت که نمازی که در آن مشاهده است چگونه است و چی در می آید، اینجا گفت: یکی از عرفاء تحلیلی دارد در مورد این تعبیر رسول الله که: «جعلت قرّة عینی فی الصلاة» که ببینیم چگونه توضیح میدهد که حال و هوای شهودی است و همه چیز را بر اساس حال و هوای شهودی توضیح می دهد. سپس به توضیح خودش می رسد.

«أما قوله صلى الله عليه و اله: «و جعلت قرّة عینی فی الصلاة»، **فلأنّها مشاهدة** و ذلك لأنّها مناجاة بين الله و بين عبده [مناجات یعنی نجوا در گوش، که ناشی از تقرب بسیار است که امکان سخن گفتن آهسته هست. این در

---

حدیث معروف روی عن النبی صلی الله علیه و اله، رواه ابن عباس و أبو هريرة و عمر، و نقل عبارات مختلفة و ورد فی تفسیر الإحسان و بدونه، و ألفاظه هكذا:

ألف- «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك، فإذا فعلت ذلك -- فقد أحسنت». أخرجه كنز العمال، ج ۳، ص ۲۲ و ۲۱، الحديث ۵۲۴۹ و ۵۲۵۴.

ب- «أعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك»، نفس المصدر، الحديث ۵۲۵۰ «إن أحذكم إذا قام يصلي فإن الله قبل وجهه». الحديث.

ج- أخرج ابن حنبل في مسنده ج ۴ ص ۳۴۴، بإسناده عن البيهقي، عن رسول الله صلى الله عليه و اله قال: «إن المصلي يناجي ربه عزّ و جلّ فليُنظر ما يناجيه».

و في ج ۲ ص ۳۲، بإسناده عن ابن عمر، عن رسول الله صلى الله عليه و اله قال:

«إذا قام أحدكم يصلي فلا يبصق في قبلته فإنما يناجي ربه تبارك و تعالی».

و أخرج قريب منهما البخاري في صحيحه ج ۱ ص ۲۸۳، كتاب مواقيت الصلاة با ۳۵۹، الحديث ۵۰۱ و ۵۰۰.

و روی المجلسی فی البحار ج ۷۱ ص ۲۱۵ الحديث ۱۷، عن مصباح الشريعة، عن الصادق عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه و اله:

«المصلي يناجي ربه، فاستحي أن يطلع على سرّك العالم بنجواك و ما يخفي ضميرك، و كن بحيث رآك لما أراد منك و دعاك إليه».

۱ - «أرحني يا بلال» یعنی: ای بلال ما را خوش دل کن!

فضای کسی است که شاهی مشهودی را می بیند و دارد با او صحبت می کند. بنده خدایی می گفت: من که قبل از نماز حالت مراقبه دارم، بهترین وقت برای ابراز این مراقبه و توجه به حق، در نماز است. می گویند: تا می توانید مراقبه را پنهان کنید. بله برای کسانی که اهل ذکر و انس اند، حرفی جد است. نسبت به دیگران باید پنهان شود. من دیدم یکی از عالمان ربانی قبل از این که بخواهد صحبت کند، تا قبل از مسجد حالت عادی داشت و در مسجد صورتش گُر می گرفت و خیلی عجیب بود که چگونه بر خودش تسلط داشت. در مورد کسی هم که اهل مشاهده است نماز خالص و مهذب برای این کار است، لذا در نماز راحت ترند. [کما قال: **فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ**] [البقرة: ۱۵۲]. [اتفاقا این بیان از هر کسی هست خیلی خوب گفته است.]

و هی عبادۃ مقسومة بین الله و بین عبده بنصفین [که حدیثی را می آورد که در باب سوره حمد است. که قسمت اول آن ناز دادن خداست، آیه ای که نعبد و ای که نستعین دو طرفه است، از اهدنا الصراط المستقیم تا آخر برای بنده است.]. **فَنَصْفُهَا لِلَّهِ وَ نَصْفُهَا لِلْعَبْدِ** کما ورد فی الخبر الصحيح عن الله تعالی و هو الذی ذکرناه أولاً أنه قال:

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۵۹۱

«قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین، [عجیب است که این تصنیف برای حمد است اما به کل نماز نسبت داده شده است!] **فَنَصْفُهَا لِي وَ نَصْفُهَا لِعَبْدِي**، و لعبدی ما سئل يقول العبد: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، يقول الله:

ذکرنی عبدی، يقول العبد: **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**، فيقول الله: حمدنی عبدی، يقول العبد: **الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**، يقول الله: أثنی علیّ عبدی، يقول العبد: **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**، يقول الله: مجدنی عبدی، ثمّ يقول العبد: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**، يقول الله هذا بینی و بین عبدی و لعبدی ما سئل.

فأوقع الإشتراك فی هذه الآية دون الآيات التي سبقت، فإنّها [آیات سابقه] كانت خالصة لله.

«فيقول العبد: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ**، يقول الله: **فَهَؤُلَاءِ لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي مَا سئل**».

فخلص هؤلاء لعبده كما خلص الأول له تعالى، فعلم من هذا وجوب قراءة «الحمد لله رب العالمين» (الحمد)، فمن لم يقرأها فما صَلَّى الصلاة المقسومة بين الله و بين عبده، و لما كانت مناجاة فهي ذكر و من ذكر الحق فقد جالس الحق و جالسه الحق، فانه صحّ في الخبر الصحيح الإلهي إنّه قال تعالى:

«أنا جليس من ذكرني»<sup>۱</sup> [می خواهد این را درست کند که: وقتی که کسی دارد نماز می خواند، مناجات حق است. مناجات هم یعنی نشستن با خدا، نشستن با خدا هم رابطه را دوطرفه می کند و پس از آن بحث معاشقه و ارتباط عاطفی بن حق و عبد برقرار می شود.]

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۵۹۲

و من (ما) جالس من ذكره و هو ذو بصر حديد رأى جليسه، فهذه مشاهدة و رؤية، [که برای بعضی ها کل نماز می شود شهود. آخوند کاشی می گویند در حالات نماز دائما اینچنین بود. که گاهی اوضاع نماز از دستش در می رفت، لذا ناچار شد به این که ابتدا نماز را به صورت عادی می خواند و سپس نماز خودش را می خواند که اگر احيانا از جهت شرعی دچار مشکل شد، از جهت شرعی چیزی به گردنش نباشد. البته این برای کسانی است که قدرت ضبط ندارند، اما رسول الله و انسان کامل اینچنین نیستند و قدرت تحفظ ندارند.] فان لم يكن ذا بصر لم يره، [و لو با جليس هم بنشینند.] فمن هنا (هذا) يعلم المصلی رتبته، [که آیا جلیس حق شده است خدا را می بیند یا خیر؟ اگر می بیند که درجه اش بالاتر است و اگر نمی بیند معلوم است هنوز آن قدر بالا نرفته است. حالات انبیاء را ببینید، گویا خدا روبرویشان نشسته است و دارند با او صحبت می کنند. همچون دعای عرفه سید الشهداء علیه السلام که خیلی از جهت احساسی غلیظ است در ارتباط با خدا. این غلظت و قوت احساس هم به این خاطر است که آن قدر احساسات قوی شده است که می شود منتقل شود.] هل يرى الحق هذه الرؤية في هذه الصلاة أم لا؟

ثم قال [بعض العارفين]: و أمّا قوله: و جعلت قرّة عيني في الصلاة و لم ينسب الجعل إلى نفسه، فإنّ تجلّى الحقّ للمصلّي إنّما هو راجع إليه تعالى لا إلى المصلّي، [که دقت در فرق بین مخلص و مخلص اینجا واضح می شود. یعنی خدا نور دیده ام را در نماز قرار داده است نه این که خودم نور چشمم را این قرار داده باشم!] فإنّه لو لم

۱ (۳۰۷) قوله: أنا جلس من ذكرني. -- رواه الصدوق في «التوحيد» باب ۲۸، الحديث ۱۷، ص ۱۸۲، و في «العيون» باب ۱۱ الحديث ۲۲، ص ۱۲۷.



یذكر هذه الصفة عن نفسه لأمره بالصلاة على غير تجلّي منه له، [اما این نحوه که بیان فرموده است یعنی خدا از رسول الله تجلی می خواهد]. فلما كان منه [حق تبارک و تعالی] ذلك [صلاة] بطريق الإمتنان كانت المشاهدة بطريق الإمتنان، [خود صلاة امتنانی است، مشاهده اش هم امتنانی است]. فقال: و جعلت قرّة عینی فی الصلاة، و ليس إلّا مشاهدة المحبوب [نماز رسول الله چیزی جز مشاهده محبوب نیست]. التي تَقَرُّ بها عينُ المحبّ من الإستقرار [قرّه از استقرار است]، فتستقر العين عند رؤيته [وقتی عین به محبوب می افتد آرام می گیرد]. فلا ينظر معه إلى شيء غيره في شيء و غير شيء، [چه در اشیاء و چه در غیر اشیاء، فقط محبوب را می بیند]. [در مورد رسول الله حدیثی است که ابوذر نقل می کند: ای ابوذر چگونه گرسنه به غذا و تشنه به آب مشتاق است، من هم به نماز مشتاقم، اما ای ابوذر من هیچ وقت از نماز سیر نمی شوم! بر خلاف گرسنه و تشنه که با غذا و آب سیر می شوند]. و لذلك نهی عن الإلتفات في الصلاة، [این طرف و آن طرف را نگاه کردن. این بیان نهی به لحاظ حقیقتی است]. فإنّ الإلتفات شيء يختلسه الشيطان من صلاة العبد، [شیطان از نماز عبد دزدی می کند]. فيحرّمه مشاهدة محبوبه، [که این التفات سبب محروم شدن از مشاهده محبوب می شود]. بل لو كان [حق تبارک و تعالی] محبوبَ هذا الملتفت، ما التفت في صلاته إلى غير (بغير) قبلته بوجهه، و الإنسان يعلمه حاله في نفسه، هل هو بهذه المثابة في هذه الخاصة أم لا؟ فإنّ: «الإنسان على نفسه بصيرةٌ\* و لو ألقى معاذيره» [القيامة: ١٤-١٥].

فهو يعرف كذبه من صدقه في نفسه، لأنّ الشيء لا يجهل حاله، فإنّ حاله ذوقيّ. «این التفات حتی شامل التفات ذهنی و قلبی و بدنی هم می شود. همه مواطن انسانی را می گیرد.

یکی از مشکلات ما در نماز این است که در نماز ذهن ما به این طرف و آن طرف می رود.

دو توضیح می دهند: کسی اگر واقعا حق برایش محبوب می شود، همه غیرها را بر می دارد. شهید مطهری: اگر کسی عاشق شده باشد، فقط معشوق را می بیند. ما از بس عادت کرده ایم و روزی ۱۰۰ مرتبه داریم از عالم خیالمان استفاده می کنیم، حالا می خواهیم یک بار جلوی چشم را بگیریم. خوب این سخت است.

بعضی ها: می خواهی راست حسینی نماز بخوانی قبل از نمازت را درست کن و تمرکزت را درست کن و بعد وارد نماز بشو.

می شود یاد گرفت که چگونه جلوی قوه خیال را گرفت.

«ثم قال: إعلم أن الرؤية و السماع و الشهود من العبد المصلّي للحقّ [١-] قد يكون بقوة الإيمان و اليقين حتّى يكون جليلة اليقين منه بمثابة الإدراك البصرى و السمعى، [گویا دیده است.] أعنى قوة الضروریّات و المشاهدات. [به نحو ایمان کأنّ ایست. که گویا خدا بالاست و من نمى توانم سرم را بلند کنم و او را ببینم. که این یک نو شهود خیالی است. همان قوتی که ضروریات و مشاهدات دارد، گویا دارد می بیند.]

[٢-] و قد يكون ببصر القلب أى نور البصيرة و الفهم، أعنى بنور تجلّى الصفات الإلهیّة للقلب حتّى صار العلم عيانا.

[٣-] و قد يكون بالرؤية (الحسیّة) البصریّة فیتمثّل له الحقّ متجلّیا مشهودا له مشاهدة عين قاسما للصلاة بیّنه و بین عبده، و يعرف هذا من الخبر الوارد فی التجلّى الإلهیّ يوم القيامة، و تنوّع ظهوره بحسب اعتقاد كلّ معتقد فیه. [در روایت هست که رسول الله فرمود: خدا دست گذاشت بر کتف من که من خنکی اش را تا قفسه سینه ام احساس کردم. یا یکی از روحانیون می گفت در خواب : من خدا را پشت آیفون صدایش را می شنیدم که اگر این کار را کنی من چنین می کنم و چنان می کنم.]

این ها تمثیل صوری و خیالی است.]

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۹ (۱۳۴) (۱۳۹۴، ۱، ۳۰ / ۲۹ جمادی الثانی / یکشنبه)

چند نوع رؤیت داریم: بصری، قلبی.

«ثم قال: فانظر علو رتبة الصلاة و إلى أن تنتهى بصاحبها، [کسی که به شهود نرسد به غایت نماز نمى رسد.] فمن لم يحصل له درجة الرؤية فى الصلاة فما بلغ غايتها، و لا كان له فيها قرّة عين، لأنّه لم ير من يناجيه، [تا مناجی را نبیند قرت عین حاصل نمى شود.] فإنّ من لم يسمع ما يرد الحقّ عليه فيها فما هو ممّن ألقى السّمع [ق: ۳۷]، و من لم يحضر فيها مع ربّه مع كونه لم يسمع و لم ير فليس بمصلّ أصلا، [در مرحله حقیقت مورد نظر است نه این که اصلا نماز نمى خواند.] و لا هو ممّن ألقى السّمع و هو شهيدٌ، و إلى مثل هذه المشاهدة أشار الحقّ تعالى و

قال: أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ\* أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ [فصلت: ٥٤].

و كذلك النبي صَلَّى الله عليه و اله في قوله:

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٥٩٤

«سترون ربكم كما ترون القمر ليلة البدر»<sup>١</sup>.

و كذلك أمير المؤمنين عليه السلام في قوله: «أفأعبد ما لا أرى»؟ [نهج البلاغة: الخطبة ١٧٩].

و في قوله: «الحقّ أبين و أظهر ممّا ترى العيون» [نهج البلاغة: الخطبة ١٥٥]<sup>٢</sup>. [ظهور خدا آن قدر زیاد است که شما کجا رفتی که خدا با تو نبود؟! این که به چشم و گوش و ذهن ربطی ندارد].

و في قوله: «و هو من اليقين على مثل ضوء الشمس» [نهج البلاغة: الخطبة ٨٧].

و في قوله: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»<sup>٣</sup>.

و في مثل هذه المشاهدات الجلّية، و الصلّاة الحقيقيّة، يصدق عليهم أنّهم في صلاتهم مشاهدين، [که حتی می گویند: اگر کسی حال مشاهده هم نداشته باشد ولی حال مراقبه باشد او هم دائماً در عبادت و نماز است]. لأنّ الصلّاة الدائمة عند التحقيق ليست إلّا مشاهدة الحقّ على الوجه المذكور المخصوصة بأعظم عبادته و أخصّ أوليائه، جعلنا الله منهم بفضلهم و كرمهم.

و قد جمع الله تعالى هذه كلّها في عبده الكامل الأوحدي رزقنا الله

---

١ (٣٠٨) قوله: سترون ربكم.

أخرجه ابن حنبل في مسنده ج ٤ ص ٣٦٠ و ٣٦٥، و رواه المجلسي في البحار ج ٩٤ ص ٢٥١.

٢ (٣٠٩) قوله: الحقّ أبين.

في نهج البلاغة صبحي الخطبة ١٥٥، هكذا:

« هو الله الحقّ المبين، أحقّ و أبين ممّا ترى العيون »

٣ (٣١٠) قوله: لو كشف الغطاء.

راجع التعليق ٢٧٥.

الوصول إليهم و الجمع بعباده الذين رزقهم كمالات الأولى و الأخرى. [تا اینجا متن آن عارف تمام شده است. از این به بعد جناب سید حیدر آملی در صدد بیان خودشان از نماز اهل حقیقت برآمده اند:]

و إذا تقرّر هذا و تحقّق أن المراد بصلاة أهل الحقيقة المشاهدة و الوصول إلى المحبوب، فلنشرع في ترتيب صلاتهم و كيفية أركانها على الوضع المخصوص و هو هذا:

### (ترتيب صلاة أهل الحقيقة)

إعلم أنّ صلاتهم بعد قيامهم بصلاة أهل الشريعة،

- و صلاة أهل الطريقة عبارة عن قيام العارف بما هو مأمور به من الإستقامة على الطريق المستقيم التوحيدي المشار إليه في قوله تعالى: **وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ** [هود: ۱۱۲].

و تلك الاستقامة إشارة إلى استقامة الكامل في مقام التكميل، [كه بعد از سير الى الله و في الله يعنى بعد از سفر اول و دوم و در سفر سوم و چهارم است.] و السير بالله [يعنى سفر سوم به بعد] بعد الفراغ من السير إلى الله و السير في الله الذى هو عبارة عن أحديّة الفرق بعد الجمع، [كه بقاء بعد از فناء است.] ثمّ توجهه من الحضرة الفعلية [توحيد افعالى] و الوصفية [توحيد صفاتى] المعبر عنهما بالحضرة الواحديّة [توحيد صفاتى] و الحضريّة الربوبية [توحيد افعالى] إلى الحضرة الأحديّة الذاتيّة التي هي قبلة العارفين و كعبة المحققين بنية أن لا يشاهد في الوجود غيره أصلاً. [این می شود توحيد ذاتی نهايی]

- ثمّ تكبيرة الإحرام بمعنى أن يحرم عليه التوجّه إلى غير بابه، و صدور الفعل منه بغير رضاء، لقوله: **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** [الأنعام: ۷۹].

- ثم قراءة الفاتحة بالمعنى المذكور الذى هو التقسيم بين الله و بين عبده

مع المشاهدة الجليّة العينيّة [آن حقایق را ببیند که خدا به ملائکته اش می فرماید: حمدنی عبدی، مجدّنی عبدی....] فی هذه القراءة المشار إليها فی قوله و قول أنبياءه مطابقا لقوله فی حق إبراهيم عليه السلام: **وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ** [الأنعام: ٧٥].

- ثمّ یرکع رکوعا أى يتواضع لله تواضعا يتخاضع معه الملك و الملکوت لقيامه بخلافة الله فيهما، [که با رکوعش احساس کند همه عالم دارند با او رکوع می کنند. این را در روایات شب معراج و همچنین بحث هایی که از امام ره خواندیم، متذکر شدیم. شبیه آن چه که در مورد حضرت داود آمده است که: «و سخرنا مع داود الجبال يسبحن و الطير» که این تسبیح تسبیح ویژه ایست غیر از آن که «إن من شیء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبیحهم». این تسبیح ویژه به واسطه آن ولیّ خداست.] و احتیاج الكلّ إلیه فی الوجود و توابعه من الكمالات المترتبة علیه.

- ثمّ یسجد سجودا یفنی فیهِ وجود الموجودات و المخلوقات بأسرها مع إفناء وجوده و إفناء هذا الفناء أيضا لشهوده العینی معنی: **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَ بَاقٍ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ** [الرحمن: ٢٦- ٢٧]. [یعنی شهود می کند معنای این آیه شریفه را.]

ثمّ ینزّهه و یقدّسه فی الحركتين بالتعظیم و التبجیل تنزیها و تقدیسا یوجب التقديس عن جميع النقایص السلبیّة و الثبوتیّة، مشاهدا معنی قوله:

«سبحان ربّي الأعلى و بحمده»، فی الأولى، و معنی قوله: «سبحان ربّي الأعلى و بحمده»، فی الثانية على ما سبق ذكرها.

- ثمّ یشهد بوحدته الذاتیّة المطلقة و الأحديّة الوجودیّة الصرفة المنفیّة عندها جميع الإعتبارات بكلّ الأعتبارات مطابقا لقوله و قول أكمل عبادته فی كتابه: **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** [آل عمران: ١٨].

- ثمّ یسلّم لهذا التوحيد من قلبه و روحه بشهوده الحقیقی الذی هو

مخصوص بهما خاصة من غير مانع و دافع، لقوله تعالى المتقدم: ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا [النساء: ٦٥].

و لقوله أيضا: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا [الأحزاب: ٥٦].  
لأن التسليم لله لا يصح إلّا بتسليم رسوله، و كذلك تسليم رسوله إلّا بتسليم وليّه المعبر عنه بأولى الأمر لقوله:  
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ [النساء: ٥٩].

و يشهد بذلك قوله: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ [آل عمران: ٣١].

و هاهنا أبحاث و أسرار تريد بسطا عظيما نختصر على ذلك و نعتمد على من له استعداد استخراج باقى الأسرار من أهل الله خاصّه، فإنّ ذلك لا يخفى على أهله. [این یک دور نماز طریقتی که سید حیدر با بیان خودش فرموده است].

استاد: همه نماز حقیقتی را در شهود بست. چه قیام و چه تکبیر و....

بنده معتقدم اگر کسی به معراج رسول الله مراجعه کند، در آن نماز حقیقتی می بیند و در آنجا می تواند خیلی از اسرار حقیقتی نماز را ببیند. ذکر رکوع و سجده همه از شهود حق ناشی شده است. تکبیرهایی که می گفت همه از شهود ناشی شده است. هنگام اذان هر لحظه داشت بالا می رفت و ارتقاء پیدا می کرد، وضویی که گرفت آبش از چشمه صاد بوده است که ذیل عرش بوده است. تشهد و سلام نمازش هم همه بر اساس شهود بوده است.

حتی آنجا که دستور به صلوات بر رسول هم می رسد، دستور می رسد که باید اهل بیت هم نام ببری.

این ها همه در روایات هست، بلکه در رفتار و روش اهل بیت دیده می شود. خود امیر المومنین گهگاهی تشویق هایی دارد: مثلا: اگر مصلی بداند چگونه جلال الهی او را در سجده در بر گرفته است، سر را بلند نمی کند.

قبلا هم عرض کردم: اذکاری که در هفت تکبیر نماز بود که سه ذکر مخصوص بود، این ذکرها خیلی غلیظ بود که آن حال شهودی را به مصلی انتقال می دهد. این اذکار انتقال آن حالات شهودی است به افراد عادی که کم کم بخوانند و این حال به آن ها هم منتقل شود تا بلکه برسند.

حتی چند ذکر در داخل نماز بود مثلاً ذکر در رکوع که این خیلی غلیظ است که حال شهودی اهل بیت را به مصلّی منتقل می کند.

بعد تشویق به حضور قلبی که از اهل بیت رسیده است، همه و همه این ها زمینه را فراهم می کند تا مصلّی به شهود برسد.

کسی اگر این ها را لحاظ کند، این حرف ها چیز دوری نیست، بلکه در خود دین هست، اما این ها به آن حقایق زبان داده اند.

بعضی سبک های سلوکی شان همه اش به نماز است و با نمازشان به خدا می رسند. هر وقت که می خواهد کار سلوکی کند نماز می خواند. خیلی با خدا از این منظر ادلال دارند.

بعضی ها سبک سلوکی شان را سجده قرار داده اند.

پس این تعبیر برآنی نیست. این غلظت ها در خود دین هست و حتی مصلّی های عادی را هم تشویق کرده اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۰ (۱۳۵) (۱۳۹۴،۵ / ۶ رجب / شنبه)

(من وصل إلى مرتبة الوصول يكون عبادته أكثر)

فجماعة يكون إعتقادهم في الأصول و الفروع بهذه المثابة التي عرفتها من أوّل الأصول الخمسة (في الجزء الأوّل من هذا الكتاب) و (من الجزء الثاني) الفروع الخمسة إلى هذا المكان، [يعني تا اینجا اسرار صلات را گفتیم و هنوز

عبادات دیگر را نگفتیم.] و يكون اطلاعهم على الحقائق الإلهية و الدقائق الربانية إلى هذه الغاية، و قيامهم بالشریعة و الطریقة و الحقيقة بهذه المرتبة، کیف (فکیف) ينسب إليهم عدم الاعتقاد

أنوار الحقيقة و أطوار الطریقة و أسرار الشریعة، النص، ص: ۵۹۸

فی الأصول و الفروع و قلة القيام بالأوضاع الإلهية و القوانين النبوية؟ جلّ جنابهم عن أمثال ذلك، و ذلك لأنّ أكثر علماء الظاهر و مجموع أرباب التقليد من العوام بمجرد استماع قول الجاهل من الصوفية فی الإباحة و الإهمال فی الأوضاع الشرعیة، اعتقدوا أنّ أرباب التوحید علی هذا، [واقعش این است که ما جهله صوفیه را همیشه داریم و این تکرار هم می شود. همیشه هر چیز نابی را دست عده ای دهید آن را دست می زنند و اوضاعش را به هم می ریزند. جهله صوفیه اصول را بر هم می زنند. حتی اصل دین هم همین طور است که به دست نا اهل برسد دین که این قدر صریح و صاف است را خراب می کنند.

واقعش آن تقدسی که در اولیاء الهی است آدم هیچ جایی نمی بیند. حتی از یک لفظ نبی نمی خواهند عدول کنند. کتاب التعرف و کتاب اللمع و کشف المحجوب و... هست، همه این ها گفته اند که ما اینجا می خواهیم حرف هایی که جهله صوفیه زده اند را بیان کنیم و می خواهیم اصول و صحیح آن ها را بیان کنیم.

ابویزید بسطامی داشت می رفت به سمت یکی از مشایخ، نزدیکش شده بود، از دور دید آب دهانی انداخت، او برگشت، از او پرسیدند که چرا بازگشتی؟ گفت: آن استاد و شیخی که به روی قبله آب دهان انداخته است، او شیخ نیست.

در مورد معروف کرخی است: بعد از قضاء حاجت تا رودخانه فاصله ای که داشت، همانجا تیمم می کرد تا برود دم رودخانه و وضو می گرفت. که در این فاصله اگر جان من گرفته شود بدون طهارت باشم چه کنم؟!

مرحوم انصاری همدانی وقتی می خواست بخوابد وضو می گرفت، وسط شب یک لحظه بیدار می شد، باز دوباره می رفت و وضو می گرفت و می خوابید. کسی دیگری ببیند می گوید: این چه بساطی است که این ها راه انداخته اند!! اما اگر کسی بداند می فهمد که این کارها روی چه حسابی است.



بعضی اوقات افراد متوجه نیستند، ولی آن هایی که اهلش هستند، ظرایف شریعت را مو به مو تحلیل دقیق دارند که این را من فقط در سنت عرفانی و صدراپی یافته ایم. که همه شریعت را باید مو به مو انجام داد.

من نمی دانم چرا بعضی ها خوش باوری نسبت به عرفاء پیدا شده است که تا کسی کمترین تمایلی پیدا می کند او را ساقط می کنند، و حتی کسانی که تمایلات اینچنینی داشتند را به گونه ای معرفی می کنند که هیچ صبغه ای از عرفان نداشته اند.

این همان است که حضرت امام ره فرموده است که این ها سبب محرومیت و حرمان از ولی الله می شود نسبت به این ها.

به یکی از این آقایان گفتند که چه شد به اینجا رسیدی؟ گفت: به خاطر خوشبینی به این آقایان!

خوشبینی راه را باز می کند و بدبینی راه را می بندد.

در زمان رسول الله یک عده ای با محوریت امیر المومنین و شیعه آن حضرت به عنوان گل سرسبد اصحاب رسول الله بودند.

اگر این قدر بدبینی باشد، پس اصحاب سرّ اهل بیت را چه کار می خواهید بکنید؟!!!

یکی از مراجع تقلید کنونی یکی از عرفاء را دیده بود، آن آقا هم حرف هایی داشت، این مرجع شاگردی داشت گفت به مرجع: این حرف ها چیست که می زنند؟ آن مرجع گفت: اگر من همین شخص را نمی دیدم مثل تو بودم، اما من چون خود دیده ام می دانم که این ها حق است. [و أَنَّهُمْ ذَهَبُوا إِلَى أَنْ كُلِّ مَنْ وَصَلَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى سَقَطَ عَنْهُ التَّكَالِيفُ الشَّرْعِيَّةُ وَ الْعِبَادَاتُ الدِّينِيَّةُ، حَاشَا وَ كُلًّا، نَعُوذُ بِاللَّهِ عَنْ نَسْبَةِ أَمْثَالِ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ، بَلْ اعْتَقَادَهُمْ وَ اتِّفَاقَهُمْ عَلَى أَنَّ كُلَّ مَنْ وَصَلَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَوْ إِلَى بَعْضِ حَضَرَاتِهِ، طَاعَتُهُ يَكُونُ أَكْثَرُ وَ عِبَادَتُهُ يَكُونُ أَعْظَمُ وَ مُجَاهَدَتُهُ وَ مُشَقَّقَتُهُ عَلَى هَذَا الْمَثَالِ أَشَدَّ وَ أَصْعَبُ، كَمَا كَانَ حَالُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَعَ كَمَالِ وَصُولِهِ إِلَيْهِ وَ قُرْبِهِ لَدَيْهِ، وَ يَعْرِفُ هَذَا مِنَ الْخَبَرِ الْوَارِدِ عَنْ عَائِشَةَ، وَ ذَلِكَ وَ هُوَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُومُ بِاللَّيْلِ وَ يَصَلِّي حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا وَرَدَ فِيكَ لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ؟

فقال صَلَّى الله عليه و آله في جوابها: «أفلا أكون عبدا شكورا»<sup>١</sup>.

يعنى إذا كان نعمة الله علىّ بهذه المثابة أفلا أكون عبدا شكورا له و لنعمه، و سورة:

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٥٩٩

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ \* قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا \* نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا [المزمل: ١-٢]. [كه در روایات هست كه نماز شب

خواندن رسول الله مثل ما نبوده است، ایشان گویا اصلا خواب نداشت، كمی می خوابید و بلند می شد و دو ركعت

نماز می خواند و باز دراز می كشیدند و باز بلند می شدند و....]

و سورة طه: ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى [طه: ١].

ما ورد إلّا فى مجاهدته و رياضته و قيامه بالليل و ظمأه و سهره صَلَّى الله عليه و اله و على نفسه القدسيّة، و

حال باقى الأنبياء، و الرسل عليهم السّلام فى هذا المعنى مشهور معروف، و قد شهد بصحّته القرآن و الأخبار

النبويّة، هذا بالنسبة إلى الأنبياء و الرسل.

[اما نسبت به ائمه عليهم السلام:] و أما بالنسبة إلى الأولياء و الأوصياء فيعرف هذا من حال أمير المؤمنين عليه

السّلام، فإنّه كان يستغرق فى الصّلاة و مشاهدة الحقّ فيها بحيث إذا أرادوا أولاده إخراج النصل عن رجله كانوا

يصبرون حتّى يشتغل بالصّلاة و يخرجون النصل من رجله و يشدّونها و ماله به حسّ من غاية الإستغراق<sup>٢</sup>، و لأجل

أداء صلاته فى وقتها رجعت الشمس من المغرب مرّتين فى المدينة و مرّة فى أرض بابل<sup>٣</sup> و له فى زماننا هذا

مسجد يسمّى بمسجد الشمس، كما ردها أخرى قبله لأجل شمعون

١ (٣١١) قوله: أفلا أكون عبدا شكورا.

رواه الكليني فى الكافي ج ٢ باب الشكر ص ٩٥ الحديث ٦، و أخرجه البخارى فى صحيحه ج ٦ كتاب التفسير الباب ٤٨٠، سورة الفتح الحديث ١٢٦٢، ص ٥١٠، و راجع التعليق ٩٦.

٢ (٣١٢) قوله: ما له من حسّ من غاية الاستغراق.

راجع «المحجّة البيضاء» ج ١ ص ٣٩٧. و «جامع السعادات» ج ٣ ص ٢٦٣، فيهما:

روى: «أنّه وقع نصل فى رجله عليه السّلام فلم يمكن أحدا من إخراجها، فقالت فاطمة عليها السّلام: أخرجوه فى حال صلاته، فإنّه لا يحسّ حينئذ بما يجرى عليه، فأخرج و هو فى صلاته، فلم يحسّ به أصلا».

٣ (٣١٣) قوله: فى أرض بابل.

راجع التعليق ٢٥٦.

(وصى عيسى عليه السلام) و قد سبق تقريره<sup>١</sup> [يعنى آن قدر نماز در وقت خواندن اهميت دارد برايشان كه حتى ردّ شمس مى شود تا ايشان نمازشان را در وقت بخوانند].

فلو لم تكن الصلاة عندهم فى غاية الاعتبار ما تعلّق خاطرهم بأدائها إلى هذه الغاية، و لا قبل الحقّ تعالى دعاؤهم فيها.

### (عبادة على بن الحسين زين العابدين عليه السلام)

و قد ورد أنّ ولده المعصوم زين العابدين عليه السلام كان يصلّى كلّ يوم و ليلة ألف ركعة<sup>٢</sup>، و كان يقول:

«رضيت أن يكون جميع هذه الصلوات مقابلة لركعتين من صلاة أمير المؤمنين عليه السلام»<sup>٣</sup>.

---

١ (٣١٤) قوله: لأجل شمعون.

راجع التعليق ٢٥٥.

٢ (٣١٥) قوله: يصلّى كلّ يوم و ليلة ألف ركعة.

روى المجلسى فى البحار ج ٤٦ ص ٧٤، الحديث ٦٢، عن «أعلام الورى» و عن «الإرشاد» بإسناده عن الباقر عليه السلام قال:

«كان على بن الحسين عليه السلام يصلّى فى اليوم و الليلة ألف ركعة، و كانت الريح تميله بمنزلة السنبلة».

و روى الصدوق بإسناده عن الباقر عليه السلام قال:

«كان على بن الحسين عليه السلام يصلّى فى اليوم و الليلة ألف ركعة كما كان يفعل أمير المؤمنين عليه السلام كانت له خمس مائة نخلة فكان يصلّى عند كلّ نخلة ركعتين».

الحديث - الخصال باب العشرين و ما فوقه الحديث ٤ ن ص ٥١٧.

٣ (٣١٦) قوله: من صلاة أمير المؤمنين.

قال ابن الحديد: فكان (على عليه السلام) أعبد الناس و أكثرهم صلاة و صوما، و منه تعلّم الناس -- صلاة الليل، و ملازمة الأوراد و قيام النافلة. و ما ظنّك برجل يبلغ من محافظته على ورده أن يبسط له نطع بين الصفّين ليلة الهرير فيصلّى عليه ورده و السهام تقع بين يديه و تمرّ على صماخيه يمينا و شمالا فلا يرتاع لذلك و لا يقوم حتّى يفرغ من وظيفته! و ما ظنّك برجل كانت جبهته كتفنة البعير لطول سجوده.

و قيل لعلى بن الحسين عليه السلام، و كان الغاية فى العبادة:

أين عبادتك من عبادة جدّك؟ قال: «عبادتى عند عبادة جدّى كعبادة جدّى عند عبادة رسول الله صلى الله عليه و اله».

شرح نهج البلاغة لابن الحديد ج ١ ص ٢٧.

و كذلك ورد في كلّ واحد واحد من أولاده صلوات الله عليهم مثل ذلك و أبلغ. هذا بالنسبة إلى الأولياء المعظمين، و أمّا بالنسبة إلى المشايخ، من أهل الله و خاصّته رضوان الله عليهم أجمعين فينقسم ما ورد عنهم إلى قسمين: أقوال و أفعال.

أمّا الأقوال [١-] فقال بعضهم: «إنّ الكامل من لا يطفى نور عرفانه [نور ورعه]»، و توجيهه: أنّ الكمال للكمل إنّما يتحقّق بالجمع بين العرفان و الورع التامّ، فلا بدّ أن يكون الكامل جامعاً بينهما حتّى به يكون كاملاً، فأما من إذا وصل إلى تمام المعرفة بشهود الحقائق تاه به و انعدمت نورانيّة علمه فاطفأت صور الأعمال الظاهرة [نور عرفان اعمال ظاهرش را بگيرد] و نورها الحاصل عن الورع عمّا حماه الله على أهل طاعته، فانطفى نور الورع بنور العرفان فليس حينئذ بكامل و لا متحقّق بالكمال و لا بنور العرفان، و كذلك من اكتفى بنور الورع عن نور العرفان و اتّكل عليه و جعله سلماً إلى كماله دون الوصول إلى الحقائق الشهوديّة بنور المعرفة فليس بكامل أيضاً و لا متحقّق بمقام الكمل، بل الكامل القائم

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٦٠٢

بالأمّرين الجامع بين النورين: نور العرفان و نور الورع، و سرّ هذا الجمع إنّما يظهر من سرّ معرفة الإنطباع بين الظاهر و الباطن و حصول العلم بالإرتباط بينهما، [مگر می شود که باطن را داشه باشد بدون این که ظاهر را به باطن بکشد؟! مگر می شود که کسی خدا را بخواهد بدون ظاهر، تا باطن را داريد، ظاهر خود خواهد آمد.] فإنّ به يتحقّق الإرتباط بين نوري العرفان و الورع.

هذا توجيه كلام ذلك العارف [جنيد بغدادی] و هو موافق لما نحن بصده من نزاهتهم عمّا ينسب إليهم ممّا لا يليق.

[٢-] و قال آخر «الوصول بالحقيقة ترك ملاحظة العمل»، [قشیری در کتاب نحو القلوب الصغير] و توجيه ما ذكره هذا العارف إجمالاً: أنّ الواصل بالحقيقة (إلى الحقيقة) لا يتحقّق عنده فعل و لا فاعل غيره تعالى، فلا يلاحظ حينئذ شيئاً (شيء) من الأعمال و لا يلزم من عدم ملاحظة العمل من حيث وجوده عن فاعله في نظر المحجوبين عدم ملاحظة فعله و وجوب تركه، فإنّ الملاحظة الأولى لا ينافي الثانية، و الحديث الوارد عن سلطان الأولياء و الوصيّين

عليه السلام -بقوله: «ما عبدتك...»<sup>۱</sup> الحديث - دالّ على هذا المعنى، و به يعرف معنى الإخلاص في العمل و توجّه النفس فيه إلى سرّ العبوديّة دون ملاحظة الخصوص و المخاوف أو غيرهما من الأعراض الحاجبة عن الوصول و الإتّصال بالمعبود، هذا على سبيل الإجمال، و إلّا فالتفصيل ليس هذا موضعه، تركناه خوف الإطالة، و عليك

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۶۰۳

بملاحظة هذا السرّ، فإنّ به يندفع أوهام الاباحيه و الملاحظة.»

البته همه عرفاء عبادت های سنگین نداشتند، بلکه روش های دیگری داشته اند، اما داشتن عبادات سنگین معمولاً مرسوم عرفاء است.

آیت الله رفیعی قزوینی این اواخر که نماز میخواندند سجده های طولانی داشت. اعتراض می کردند، بعد ایشان می فرمود: امام جماعت باید مراعات اضعف مأمونین را کند، اضعف مأمونین هم خودم هستم!

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۱ (۱۳۶) (۱۳۹۴۲،۶ / ۷ رجب / یکشنبه)

نماز طریقتی و نماز حقیقتی را سید حیدر بیان کرد، بعد از این خواست آن نسبتی که به خاطر حرف جهله صوفیه که هر کسی به حقیقت رسید دیگر نیاز به شریعت و طریقت ندارد، به کل عرفاء نسبت می دهند. برای همین در صدد پاسخگویی به این اشکال پرداخت.

افعال را دیگر نمی خوانیم.

«أما الأفعال فورد عن الجنيد رضى الله عنه إنه قال: «طاحت الضمائر و فنيت الإشارات و ما نفعتنا إلّا رکیعات صلیناها فی جوف اللیل».

---

۱ ( ۳۱۷ ) قوله: ما عبدتك.

قال أمير المؤمنين عليه السلام:

« ما عبدتك خوفاً من نارک و لا طمعا فی جنتک و لكن وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك.»

بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۳۳۴ و عوالی للنالی، ج ۱، ص ۴۰۴ و ج ۲، ص ۱۱.

و ورد عن الشيخ الكامل سعد الدين (الحموى) قدس الله سره: إنه كان يصلى كل ليلة و يوم كذا و كذا ركعات، و من أوراده المشهورة عقيب كل صلاة يعرف صدق هذا.

و كذلك الشيخ شهاب الدين الكبير السهروردى قدس الله سره، و كذلك أبا يزيد البسطامى رحمة الله عليه، و كذلك محى الدين العربى فإنه صلى بعدد كل نبى و رسول ركعتين بعد قيامه بجميع ما وجب عليه، و كذلك فى كل الزيارات التى كانت فى المغرب، و الشام، و مصر، و الأسكندرية، و مكة و مدينة، و بيت المقدس، و يعرف صدق هذا من فتوحاته و أسرار الصلاة التى ذكرها فيها.

و الغرض من ذلك (هذه) كله أن هؤلاء القوم ليسوا فى شىء مما يظنون فيهم علماء الظاهر و أرباب التقليد من العوام، الذين هم بقايا ذرية كانوا على عهد رسول الله صلى الله عليه و اله يستهزؤن بأهل الله و أرباب التوحيد و التأويل، و يتغامزون فى حقهم و ينكرون طريقتهم لا اليوم خاصة.

و عند التحقيق ليس إنكار هذا اليوم إلّا نتيجة ذلك اليوم، لأن هؤلاء المنكرون الذين هم فى هذا الصدد ليسوا إلّا أولادهم و أولاد أولادهم، لقولهم:

إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ [الزخرف: ٢٤].

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٦٠٤

نعوذ بالله منهم و من أمثالهم، و نعم ما قال الشاعر فى هذا المعنى:

لو كنت تعلم ما أقول عذرتنى      أو كنت تعلم ما تقول عذلتكا

لكن جهلت مقاتلى فعزلتنى      و علمت أنك جاهل فعذرتكا

و قال بعض العارفين: إن كل شخص يكون عاريا عن فضيلة لا يصدق بوجود تلك الفضيلة فى آخر بل و ينكر عليه لأنهم (لأن أهل الله) فى مقام المتابعة التامة و الأسوة الحسنة المشار اليهما فى قوله:»

## طهارت

ص ٤٠٥ از كتاب انوار الحقيقة و اطوار الطريقة و اسرار الشريعة

» و أمّا المقدمات

إعلم أن الصلاة لها مقدمات لا بدّ من ذكرها، لأنّ بدونها ما يحصل المقصود منها، فإن الصلاة كما لا يتمّ إلّا بها

فبحثها أيضا لا يتمّ إلّا بها.ج

(أسرار الطهارة و الصلاة)

فمنها الطَّهارة، المشتملة على الوضوء و الغسل و التيمم، و تقريرها على قاعدة الطَّوائف الثلاث موقوف على مقدمات كثيرة من العقليَّة و النقليَّة بحيث يكون مطابقاً لأصول أرباب الكشف و قواعدهم، و تلك المقدمات بعضها يكون خاصَّة من السَّوانح الإلهيَّة، و بعضها منقولة من النِّبيِّ صَلَّى الله عليه و اله و أصحابه.

و من جملتها فصلاً جامعاً لجميع هذه الفروع على طريق التَّأويل المنقول من الإمام جعفر بن محمد بن الصَّادق عليه السَّلام لبعض السَّامعين و هو قوله:

«الماء الطَّاهر: ماء الرِّياضة من بحر القدس يغسل العبد سرّه حتى

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤٠٦

يصفوا، و النية: إخراج سرّه من معاملات البشريَّة، و الوضوء: على الولاء جولانه فى الملكوت، و ستر العورة: ستر سرّه بغطاء التوفيق (التوضوء)، و ثوب طاهر: قلب صابر تقىّ منور لا يسع فيه غير حبيبه، و طلب الوقت: طلب الحقّ بالحقّ، و مكان: تلمسه طهارة سرّه لرؤيته و مشاهدته، و إستقبال القبلة: إستقبال قلبه إلى الكعبة الحقيقيَّة و طلب حقه من الحقّ، و القيام بالصَّلاة: القيام على بساط الحقّ، و تكبيرة الإحرام: زهده عن الدنيا و ما فيها.

و المصلّى: إذا كبر و دخل فى صلاته حرم الكلام و الطعام و الشَّرَاب عليه، كذلك العارف: إذا دخل فى خدمة ربّه حينئذ حرم عليه كلّ شيء دونه، و قراءة فاتحة الكتاب: ذكر حبيبه و ثناء خالقه و تمجيد ماجده، و الرُّكوع: أن يتواضع له دون خلقه، و السَّجود: أن لا يطمع إلّا فيه و لا يخاف إلّا منه و لا يلجأ إلّا إليه، و الاعتدال بينهما: تعتدل من الخوف و الرّجاء، و التَّشهد: جلوسه على بساط القرب فى مقام صدق عند مليك مقتدر، و قراءة التَّشهد: قراءة كتابه بالتمييز و الفهم و التوفيق بين آلائه و نعمائه، و الصَّلوة على النِّبيِّ صَلَّى الله عليه و اله: تعظيم حرمة رسوله لتعظيم حرمة، و السَّلام: يكون سالماً من الدُّنيا سالماً من عباده خائفاً من نفسه».

فإنه يقول عليه السَّلام:

«أعدى عدوك نفسك التى بين جنبيك»<sup>١</sup>

در ص ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ شواهدی می آورد در ارتباط ظاهر با باطن.

« أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۴۰۷

كما قال الله تعالى:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ [الشعراء: ۲۶].

(تکلیف الإنسان من حيث الباطن)

و المراد من إيراد هذا النقل غير ما ذكرناه أن يتحقق عندك و عند غيرك: أن الإنسان ليس مكلفاً من حيث الظاهر فقط بل هو مكلف من حيث الظاهر و الباطن لأن نعمة الله تعالى شاملة لظاهرة و باطنه لقوله جل ذكره:

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً [لقمان: ۲۰].

فيجب عليه الشكر المسمى بالتكليف ظاهراً و باطناً، و القيام بطاعته و عبوديته كذلك ليكون شكره جامعاً كاملاً من جميع الوجوه كما قيل:<sup>۱</sup>

رواه ابن أبي جمهور في عوالي اللئالي عن النبي صلى الله عليه و اله ج ۴ ص ۱۱۸ الحديث ۱۸۷. -- و رواه المجلسي في البحار ج ۷۰ ص ۶۴ الحديث ۱ عن عدة الداعي عن النبي صلى الله عليه و اله.

و أخرجه أيضاً الغزالي في إحياء علوم الدين ج ۳ ص ۴ قال العراقي في ذيله: أخرجه البيهقي في كتاب الزهد من حديث ابن عباس. ۱ ( ۲۰۵ ) قوله الشكر قيام كل عضو.

قال الله سبحانه و تعالى:

وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [النحل: ۷۸].

و قال تعالى أيضاً:

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ [E] [المؤمنون: ۷۸]. - روى الكليني في الأصول من الكافي ج ۲ باب الشكر الحديث ۱۰ ص ۹۵ بإسناده عن الصادق عليه السلام قال:

« شكر النعمة إجتنب المحارم و تمام الشكر قول الرجل: الحمد لله رب العالمين. »

و روى أيضاً في نفس المصدر الحديث ۱۲، بإسناده عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: هل للشكر حد إذا فعله العبد كان شاكرًا؟ قال: نعم، قلت: ما هو؟ قال:

« يحمد الله على كل نعمة عليه في أهل و مال، و إن كان فيما أنعم عليه في ماله حق أداه. » الحديث.

أقول: إذا كان أداء الحق الموجود في المال شكرًا، فالعمل بالتكليف و بالذی خلق كل عضو لأجله شكر بطريق الأولى.

هذا إن قرأنا الحديث « ماله » و أمّا إن قرأناه « ماله » فيعمّ الكل من المال و الجوارح و أى نعمة غيرهما، فلا نحتاج الى الفحوى.

قال العلامة الطباطبائي في الميزان ج ۴ ص ۳۸ في تفسير قوله تعالى:

وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ [E] آل عمران: ۱۴۴.



أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤٠٨

«الشكر قيام كل عضو من أعضاء الإنسان و قواه لأجل ما خلق له»

و إلى التكليف المخصوص بالباطن أشار الحق تعالى في قوله:

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا [الإسراء: ٣٦].

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤٠٩

و ذلك الإيمان بالله، و التصديق بوجوده بالقلب، و الاعتقاد بأنه عادل في فعله لا يفعل القبيح و لا يخل بالواجب، و التصديق بالنبوة و كل ما جاء به، و التصديق بالإمامة و كل ما يأمر به، و بالجملة كل ما تقرّر في الأصول الخمسة المذكورة، فالعامل حينئذ يجب عليه السعى في القيام بتكليف الباطن بعد القيام بتكليف الظاهر، لأن الظاهر تابع للباطن كما قيل:

«الظاهر عنوان الباطن»؛ و قيل:

«من خبت باطنه خبت ظاهره و من طاب باطنه طاب ظاهره». الخبر بتمامه. [نهج البلاغة، فيض خ ١٥٣ - صبحي خ ١٥٤].

و إلى هذا المعنى أشار بعض العارفين في بعض كتبهم و هو قولهم:

«إن الله خاطب الإنسان بجملته و ما خصّ ظاهره من باطنه و لا باطنه من ظاهره، فتوفرت دواعي الناس، أكثرهم إلى معرفة أحكام الشرع في

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤١٠

و حقيقة الشكر إظهار النعمة كما أن الكفر الذي يقابله إخفائها و الستر عليها، و إظهار النعمة هو إستعمالها في محلّها الذي أرادته منعمها، و ذكر المنعم بها لسانا و هو الثناء و قلبا من غير نسيان، فشكره تعالى على نعمة من نعمه أن يذكر عند استعمالها، و يوضع النعمة في الموضع الذي أرادته منها و لا يتعدى ذلك، و إن من شيء إلّا و هو نعمة من نعمه تعالى، و لا يريد بنعمة من نعمه إلّا أن تستعمل في سبيل عبادته، قال تعالى:

وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ [إبراهيم: ٣٤].

فشكره على نعمته أن يطاع فيها و يذكر مقام ربوبيته عندها.

١ (٢٠٦) قوله: الظاهر عنوان الباطن.

روى الصدوق في «الخصال» في حديث أربعمئة، ج ٢ ص ٦٢٨ بإسناده، عن محمد بن مسلم، عن الصادق عليه السلام عن آبائه عليه السلام عن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

« من خشع قلبه لله عزّ و جلّ خشعت جوارحه »

عنه البحار ج ١٠ ص ١٠٦.

و قال الطبرسي في تفسير مجمع البيان في الآية: أَلَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ [المؤمنون: ٢].

روى أن رسول الله صلى الله عليه و اله رأى رجلا يعبت بلحيته في صلاته، فقال:

« أما إنه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه ».

و روى في «مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة» الباب العاشر، عن الصادق عليه السلام قال:

« و طهر قلبك بالتقوى و اليقين، عند طهارة جوارحك بالماء ».

ظواهرهم، و غفلوا عن الأحكام الشرعية في بواطنهم إنا القليل، و منهم أهل طريق الله فانهم بحثوا في ذلك ظاهرا و باطنا فما من حكم قرره شرعا في ظواهرهم إنا و رأوا أن ذلك الحكم له نسبة إلى بواطنهم أخذوا على ذلك جميع أحكام الشرايع، فعبدوا الله بما شرع لهم ظاهرا و باطنا ففازوا حين خسر الأكثرون:

وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ [فصلت: ٣٥].

و إذا تقرّر هذا، فلنشرع في المقدمات المذكورة و نبدأ ببحث الطهارة بحسب الظاهر و الباطن على طريق الطوائف الثلاث كما قرّرناه، ثم بما بعدها من الأبحاث.»

با این مقدمه که ظاهر با باطن در ارتباط است، لذا به بحث های باطنی نیز باید پرداخت.

## ص ٤١١

«أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤١١

### أما الطهارة مطلقا

فالطهارة في اللغة النظافة، و في الشرع إسم للوضوء أو الغسل أو التيمم على وجه له تأثير في استباحة الصلاة، و إليها أشار الحق تعالى في كتابه العزيز بقوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [المائدة: ٦].

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤١٢

### [أما الوضوء]

### أما وضوء أهل الشريعة

فذلك معلوم مشهور عند الخاص و العام، و أفعاله على ثلاثة أضرب:

واجب، و مندوب، و أدب.

و هذا المكان غير محتاج إلى ذكر القسمين الآخرين اللذين هما المندوب و الأدب.

و أما القسم الأول الذي هو الواجب فذلك على قسمين: أفعال، و كيفيات.

أما الأفعال، فواجباته خمسة: النية، و غسل الوجه، و غسل اليدين، و مسح الرأس، و مسح الرجلين.

و أمّا الكيفيّات، فواجباته عشرة! مقارنة النية لحال الوضوء

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤١٣

و استمرار حكمها إلى الفراغ، و غسل الوجه من قصاص شعر الرأس إلى محادر شعر الذقن طولاً و مادارت عليه الإيهام و الوسطى عرضاً، و غسل اليدين، من المرفق إلى أطراف الأصابع و ألا يستقبل الشعر في غسلهما، و المسح بمقدّم الرأس مقدار ما يقع عليه إسم المسح، و مسح

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤١٤

الرجلين من رؤوس الأصابع إلى الكعبين.

و الترتيب، و هو أن يبدأ بغسل الوجه، ثم باليد اليمنى، ثم اليسرى، ثم بمسح الرأس، ثم بمسح الرجلين.

و المولاة، و هي أن يوالى بين غسل الأعضاء و لا يؤخر بعضها عن بعض بمقدار ما يجف ما تقدم، و بمسح الرأس و الرجلين ببقية نداوة الوضوء من غير استيناف ماء جديد.

هذا على طريقة أهل البيت عليهم السلام، و إلّا على طريقة غيرهم فيه إختلافات كثيرة لسنا بصدد بيانها، و الله أعلم و أحكم.

---

١ ( ٢٠٧ ) فواجباته عشرة.

أقول: بل سبعة، كما في « القواعد » و « التذكرة » للعلامة الحلّي و كما في « إيضاح الفوائد في شرح القواعد » لفخر المحققين ولد العلامة و أستاذ السيد المؤلف. -- و ذكر السيد المؤلف أيضاً في تفصيل واجبات الوضوء سبعة أعمال كما تلاحظ في عبارة المتن، و كأن قوله عشره خطأ لفظي.

٢ ( ٢٠٨ ) قوله: إلى محادر شعر الذقن.

قال المحقق الكركي في « جامع المقاصد في شرح القواعد » ج ١ ص ٢١٢:

« المحادر - بالحاء المهملة، و الدال و الراء المهملتين - جمع محدر، و هو: طرف الذقن، بالمعجمة محرّكة، أعني: مجمع اللحيين اللذين عليهما الأسنان السفلى من الجانبين ».

و في اللغة: حدر الشيء: أنزله من علو إلى أسفل، إنحدر، نزل و هبط، و في مجمع البحرين، محادر شعر الذقن: أول انحدار الشعر عن الذقن، و هو طرفه.

٣ ( ٢٠٩ ) قوله: و ألا يستقبل الشعر في غسلهما.

كما في « المبسوط » للشيخ الطوسي ج ١ ص ٢١: « و لا يستقبل الشعر، فإن خالف و غسلها فالظاهر أنّه لا يجوز به ».

يعني: كل ما نبت على اليد من الشعر يجب غسله مع البشرة رقيقاً كان أم غليظاً، و لا يجزى غسل الشعر الكائن على اليدين عن غسل البشرة، كما هو المشهور، هذا بمقتضى إطلاقات أدلة وجوب غسل الوجه و اليدين، و أمّا ما ورد في صحيحة زرارة في نقل الشيخ في التهذيب ج ١ ص ٣٦٤ الحديث ٣٦: « كلّ ما أحاط به الشعر فليس للعباد أن يغسلوه و لا يبحثوا عنه، و لكن يجري عليه الماء »، يختصّ للوجه، و لا عموم له فلا يشمل اليدين، لأنّه في هذا النقل عن زرارة لو لم يكن هو نفس ما نقل الصدوق عنه في الفقيه ج ١ ص ٢٨ الحديث ٨٨. المختصّ بالوجه، إجمال فلا يمكن التمسك به، و لكن الظاهر، الروايتان رواية واحدة، حيث إن زرارة سأل عن الوجه و جواب الإمام عليه السلام أيضاً يختصّ بالوجه فلا عموم. -- و أمّا رواية الصدوق في الفقيه ج ١ ص ٢٨، باب ١٠ حدّ الوضوء الحديث ١ هكذا:

قال زرارة بن أعين لأبي جعفر الباقر عليه السلام: أخبرني عن حدّ الوجه الذي ينبغي أن يوضأ الذي قال الله عزّ و جلّ؟ فقال: « الوجه الذي قال الله و أمر الله عزّ و جلّ بغسله الذي لا ينبغي لأحد أن يزيد عليه و لا ينقص منه، إن زاد عليه لم يؤجر، و إن نقص منه أثم، ما دارت عليه الوسطى و الإيهام من قصاص شعر الرأس إلى الذقن، و ما جرت عليه الإصبعان مستديراً فهو من الوجه، و ما سوى ذلك فليس من الوجه ».

فقال له: الصدغ من الوجه؟ فقال: « لا ».

قال زرارة: قلت له: رأيته ما أحاط به الشعر؟ فقال: « كلّما أحاط به من الشعر فليس على العباد أن يطلبوه و لا يبحثوا عنه و لكن يجري عليه الماء ».

### و أمّا وضوء أهل الطّريقة (طهارة النفس و العقل)

فالطهارة عندهم بعد القيام بالطّهارة المذكورة، عبارة عن طهارة النفس من رذائل الأخلاق و خسائسها، و طهارة العقل من دنس الأفكار الرديّة و الشّبه المؤدّية إلى الضّلال و الإضلال [این ها انسان را از ظاهر به باطن می کشاند.]، و طهارة السّرّ من النظر إلى الأغیار، و طهارة الأعضاء من الأفعال الغير المرضيّة عقلا و شرعا. [روایاتی که اذکار وضو را می گفت و از این دست روایات، به گونه ای هستند که در آن ها اسرار طریقتی را هم به ما منتقل می کنند. وضو صرف شستن نیست، بله شستن هست، ولی صرف این نیست، بلکه این معنی را اهل بیت اشباع کرده اند که من دارم پاک می شوم به گونه ای که به سمت گناهان نروم. حتی با این آب ریختن گناهان را می ریزم. هویت وضو طهارت و پاک شدن است.

کسی اهلش باشد این ها در روایات ما هست، لطفش را فهمیده اند که این حرف ها را از روایات می فهمند و بیان می کنند.

یکی از تلقی هایی که بعضی نسبت به ماه رجب دارند که لقاء ملکي دارند این است که: شما قرار است شب قدر را درک کنید، لذا این ماه رجب برای پاک کردن خود است تا به ماه رمضان پاک برسد. بعضی از خود رمضان برای رمضان بعدی برنامه دارند.

این مسأله در روایات هم مؤیّد آمده است.

بعضی می گویند: رجب ماه ولایت است و شعبان ماه رسالت و نبوت است و رمضان ماه خداست. یعنی از راه ولایت وارد می شوند و در ماه شعبان از راه رسولان الهی وارد می شوند. روزه ماه رجب اختصاصی حضرت امیر علیه السلام است و روزه ماه شعبان اختصاصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و از باب تأسی به ولی الله و رسول الله است. و ماه رمضان هم که اختصاصی خداست.

ما شهودات اختصاصیه رجبیه داریم.

در مورد لیلة الرغایب بعضی چیزهایی می یابند. یا در لیلة الجوایز که شب های آخر رمضان است، به او می گویند که به خاطر این تلاش هایی که کرده ای این را به تو می دهند.

[این شد طهارت در اصل وضو به لحاظ طریقتی]

[اما بیان اسرار طریقتی وضو به لحاظ اجزائش]<sup>۱</sup>

و أمّا أفعال هذه الطّهارة المعبرة عنها بالوضوء.

فالنّیّة فیهِ، و هی أن ینوی المکلّف بقلبه و سرّه أنّه لا یفعل فعلاً یخالف رضی الله تعالی بوجه من الوجوه، و یكون جمیع عباداته لله خالصة دون غیره لقوله تعالی: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیَایَ وَ مَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ» [الأنعام: ۱۶۳-۱۶۴]. [صرف این که انسان نیتی را می کند و نمی تواند به آن عمل کند، نباید سبب ناامیدی شود، بلکه این مثل نماز است که در روایت هست که نماز مثل چشمه آبی در خانه مؤمن است که روزی پنج بار خود را در آن می شویند.

انسان نباید ناامید شود بلکه گاه باید به خود تشر زد که چرا این گونه است.

ممکن است که بعضی نسبت به نفس بدبینی و عدم اعتماد پیدا کند در عین حال در طریق است، این خوب است ولی اگر بگوید که من نمی توانم و نشد و رها کند، خیر این درست نیست! هیچ وقت نباید از رحمت خدا ناامید شد. که بزرگترین گناه ناامیدی است.

[نکته: خوب است که بعضی از حالات خوش و القاءات را به تفصیل بیاوریم و بگوییم.]

و غَسَلَ الْوَجْهَ، و هو أن یغسل وجه قلبه عن حدث التعلّق بالدنّیا و ما فیها، [مطابق این مضمون که در دعا هست اللهم بیض وجهی يوم تبيض الوجوه و لا تسود وجهی يوم تبيض الوجوه] فانّ الدنّیا جيفة [مردار] و طالبها کلاب، فالتّالِب و المطلوب نجسان، و لهذا

---

۱ - جناب قونوی ذیل این بحث که هرکسی طهارت پیدا کند روزی اش زیاد می شود، مراتب طهارت را بسیار عالی بیان کرده است، طبع، نفس، قلب، عقل، سر، خفی، أخفی، همه این ها را خیلی عالی بیان کرده است.

قال عليه السلام: «حبّ الدنيا رأس كل خطيئة و ترك الدنيا رأس كل عبادة»<sup>١</sup>.

و قال علىّ عليه السلام: «يا دنيا غرّى غبرى فإنّى قد طلقتك ثلاثا لا رجعة فيها» [نهج البلاغة: الحكمة ٧٧]<sup>٢</sup>.

و غسل اليدين، و هو غسلهما و طهارتهما عمّا فى قبضتهما من النقد و الجنس و الدنيا و الآخرة، فإنّ طهارتهما حقيقة ليس إلّا بترك مما (ما) فى تصرفهما و حكمهما. [پاک دستی]

و مسح الرأس، و هو أن يمسح رأسه الحقيقى المسمّى بالعقل أو النفس، أى يطلع عليهما حتّى يعرف أنّه بقى عندهما شيء من محبة الدّنيا و ما يتعلّق بها من المال و الجاه. [حديثى را آورديم كه اجزاء وضو به خاطر اشتباهاتى بود كه حضرت آدم مرتكب شده است كه با وجه به سمت شجره رفت با دست از آن گرفت و بر سر گذاشت و با پا رفت. كه اين مضامين روايات را جناب سيد حيدر آملی به عنوان مضامين طريقتى بيان مى كند.]

---

١ ( ٢١٠ ) قوله: حبّ الدنيا.

روى الكليني فى «الكافي» ج ٢ ص ٣١٥ باب حبّ الدنيا الحديث ١ بإسناده عن هشام عن الصادق عليه السلام قال: «رأس كلّ خطيئة حب الدنيا».

و روى ابن أبى جمهور فى «عوالى اللّثالى» ج ١ ص ٢٧ الحديث ٩، بإسناده عن سلمان الفارسى، عن النّبىّ صلّى الله عليه و اله قال: «حبّ الدنيا رأس كل خطيئة».

و أخرجه السيوطى فى جامع الصغير ج ١ ص ٥٦٦ الحديث ٣٦٦٢.

و الغزالى فى إحياء علوم الدين ج ٣ ص ٢٩٩ كتاب ذم الدنيا، بيان ذم الدنيا.

و أخرجه أيضا الهندى فى كنز العمال ج ٣ ص ١٩١ الحديث ٦١١٤.

٢ ( ٢١١ ) قوله: يا دنيا غرّى غبرى.

روى السيد الشريف الرضى فى نهج البلاغة الحكمة ٧٧ و قال: و من خبر ضرار بن حمزة الضبائى عند دخوله على معاوية، و مسألته له عن أمير المؤمنين، و قال: فأشهد لقد رأيته فى بعض مواقفه و قد أرخى الليل سدوله و هو قائم فى محرابه قابض على لحيته يتململ تمللم السليم و يبكى بكاء الحزين و يقول: «يا دنيا يا دنيا، إليك عنّى، أبى تعرّضت؟ أم إلىّ تشوّقت؟ لا حان حينك! هيهات! غرّى غبرى، لا حاجة لى فيك، قد طلقتك ثلاثا لا رجعة فيها! فعيشتك قصير، و خطرک يسير، و أملك حقير، آه من قلّة الزاد، و طول الطريق، و بعد-- السفر، و عظيم المورد!»

رواه أيضا الصدوق فى «أمالى» المجلس الحادى و التسعون الحديث ٢ ص ٤٩٩.

و نقله أيضا المسعودى فى «مروج الذهب» ج ٢، «فى ذكر لمع من كلامه» ص ٤٣٣.

و فيهما بدل طلقتك ثلاثا: «أبنتك ثلاثا».

و مسح الرجلین و هو أن یمنعهما عن المشی بغير رضی الله و طاعته ظاهرا و باطنا، و المراد بالرجلین فی الظاهر معلوم؛ و أما فی الباطن هما عبارتان عن القوة النظرية و العملية عند البعض؛ و عن القوة الشهویة و الغضبیة عند الآخرين؛ و إلى مثل هذا الوضوء المضاف إلى الوضوء الأول أشار النبی صلی الله علیه و اله و قال: «الوضوء علی الوضوء نور علی نور»<sup>۱</sup> [وضوی ابتدائی وضوی ظاهری است و وضوی دوم وضوی باطنی است].

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشریعة، النص، ص: ۴۱۸

أعنی صفاء الظاهر مع صفاء الباطن علی الوجه المذكور فهو نور علی نور، أي نور البصيرة علی نور الشرع سبب صفاء الظاهر و الباطن و موجب (موجبات) ثبات السالك علی الطریق المستقیم فی الدنیا و الآخرة لقوله تعالی:

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ [إبراهيم: ۲۷].

رزقنا الله الجمع بينهما و الإقامة علی کل واحد منهما، لأنه المستعان و علیه التكلان.

در این آیه شریفه آمده است: « يا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ (اعراف/۲۶) »

که به سرعت از یک فضای سطح اول و ظاهر به سطح باطن رفته است، چرا که لباس تقوا لباس ظاهری که نیست، بلکه لباس نفس و باطن انسان است.

در آیات و روایات خیلی زیاد ما را به سمت باطن و حقایق می کشاند.

واقعیت این است که همین ظاهر عبادات نور است، گرچه باطنش هم نور است و هرچه جلوتر می رویم نور باطن هم بیشتر می شود.

شرط قبولی نماز در روایات به نحو طریقتی مطرح شده است.

۱ (۲۱۲) قوله: الوضوء علی الوضوء.

رواه الصدوق فی «من لا یحضره الفقیه» ج ۱ باب ۸، باب صفة وضوء رسول الله صلی الله علیه و اله الحدیث ۹، ص ۲۶، و قال: و روی فی خبر آخر: «—» أن الوضوء علی الوضوء نور علی نور، و من جدّد وضوءه من غیر حدث آخر جدّد الله عزّ و جلّ توبته من غیر استغفار.

و رواه أيضا ابن أبی جمهور فی «عوالی اللّالی» ج ۲ ص ۱۷۰ الحدیث ۱۰.

و أخرجه الغزالی فی «إحیاء علوم الدین» ج ۱، کتاب أسرار الطهارة، فی فضیلة الوضوء ص ۲۰۳.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۲ (۱۳۷) (۱۹، ۲، ۱۳۹۴ / ۲۰ رجب / شنبه)

یک دور از ابتدای نماز تا تشهد و سلام را از دیدگاه سید حیدر آملی عرض کردیم. که نماز اهل شریعت و سپس طریقت و سپس حقیقت را ایشان بیان کرد.

رسیدیم به وضو که ایشان وضوی اهل شریعت و طریقت و حقیقت را تبیین کرد و در هر سه سطح بیان کرده است. سطح اول که سطح ظاهر است،

در جلسات قبل وضوی اهل طریقت را خواندیم.

رسیدیم به وضوی اهل حقیقت.

در وضوی اهل حقیقت: در وضو باید یک نوع طهارت برای امور باطنی خودش پدید بیاورد.

«أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۴۱۹

و أمّا وضوء أهل الحقيقة (طهارة السرّ عن مشاهدة الغير)

فالوضوء عندهم المعبر عنه بالطهارة عبارة عن طهارة السرّ عن مشاهدة الغير مطلقاً. [اساساً در نفس عمل وضو یک نوع تطهیر نهفته است. توضیح دادیم چرا مسح سر و پا و شستشوی دست و صورت به خاطر اشتباه حضرت آدم، یا تفاسیری که از امیر المومنین علیه السلام آمده است که برای تطهیر گناهان آمده است و دعاهایی که در هنگام وضو هست که از خدا طهارت در همه شئون و مراتب را طلب می کنند.

تطهیر اهل حقیقت این است که: غیر از خدا نبینند که غیر خدا نجس است. همان طور که شرک ظاهری کثیفی و نجاست است، شرک باطنی هم کثیف و نجس است.



در تفسیر آیه «یطهرکم تطهیرا» چه می‌گوییم؟ از هر آلودگی حتی آلودگی‌های باطنی. شرک خفی هم نجاست است.

در روایات امام صادق علیه السلام در مورد قلب سلیم که توضیح می‌دهد، بیانی دارد امام صادق علیه السلام که هر گونه غیر از خدا در دل بیاید، این که هیچ نحوه شرک و غیر خدا و خلاف در دل نیاید.

« ۵- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - **إِنَّمَا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** قَالَ الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ قَالَ وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ وَإِنَّمَا أَرَادُوا الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لَتَفَرُّغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ. » (اصول کافی ج ۲، ۱۵)

یا تعبیر امام سجاد علیه السلام که می‌فرماید: «أستغفرک من کل لذة بغير ذکرک»

هر چه غیر از خدا هست هم واقعا نجس است و ناپاک.

البته باید به این سطح رسید تا این‌ها را بفهمیم. اگر به این سطح نرسد دچار مشکل می‌شود.

- و النية فيها و هي أن ينوي السالك في سره أنه لا يشاهد في الوجود غيره و لا يتوجه إلا إليه،

[در باب تعلیم حضرت خضر نسبت به حضرت امیر در جنگ بدر روایات عجیبی است که: لا هو الا هو، که جز خدا نمی‌ماند. حتی رسول الله هم که به اینجا رسیده است در روز برای خودش استغفارهای هفتادگانه روازنه دارد.

« حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: رَأَيْتُ الْخَضِرَ ع فِي الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرِ بَلِيلَةً فَقُلْتُ لَهُ عَلَّمَنِي شَيْئًا أَنْصُرَ بِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ فَقَالَ قُلْ يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ عَلَّمْتَ الْأَسْمَ الْأَعْظَمَ فَكَانَ عَلَى لِسَانِي يَوْمَ بَدْرِ وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَلَمَّا فَرَّغَ قَالَ يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ أَغْفِرْ لِي وَانصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَكَانَ عَلِيُّ ع يَقُولُ ذَلِكَ يَوْمَ صِفِّينَ وَهُوَ يُطَارِدُ فَقَالَ لَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذِهِ الْكِنَايَاتُ قَالَ أَسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ وَعِمَادُ التَّوْحِيدِ لِلَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ثُمَّ قَرَأَ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَآخِرَ الْحَشْرِ ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الزَّوَالِ قَالَ وَقَالَ أَمِيرُ

۱ ( ۴ ) الشعراء: ۸۹.

۲ ( ۱ ) . من تتمه كلام الباقر عليه السلام.

۳ ( ۲ ) . عماديته باعتبار اشتماله على هو الذي هو إشارة الى الثابت الموجود الذي لا يستطيع أحد أن ينكره و لا أن يثبت له ثانيا.

۴ ( ۳ ) . آل عمران: ۱۸.

الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُ مَعَنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلَهُ فِيهِ الْخَلْقُ وَيُؤْلَهُ إِلَيْهِ وَاللَّهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبِ عَنِ الْأَوْهَامِ وَالْخَطَرَاتِ.»

یا تعبیری مثل «آیا ربا، یا آیا هو» که اینجاها التجاء به ذات است. که این نوع از التجاءها اختصاصی امیر المومنین است، یعنی مقتضای حال ایشان است. همچنان که تعبیر به «بهجت و جمال» از اختصاصات بی بی حضرت زهراء سلام الله علیها است. که متکلمین در پذیرش بهجت برای حق دچار مشکل بوده اند و خواهی به تبع بوعلی آن را می پذیرد.

برخی حالشان این گونه است که همه جا «ثم وجه الله» را می بینند. حوراء مغربی در رساله الوحده این را به خوبی بیان کرده است.

این گونه بیان ها آخرش است نه این که برای همه هست. از این ها باید عزم گرفت و همچنین نباید دچار یأس شد. [لأن كل من توجه في الباطن إلى غيره فهو مشرك بالشرك الخفي المتقدم ذكره المشار إليه في قوله تعالى: **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ [الجاثية: ٢٣]**. گاهی اوقات حتی یک نوع آنانیت ظریف در آن هست خودش یک نوع اتخاذ هوی به عنوان إله است.

علامه در تفسیر المیزان ج ۳، ذیل آیه «و ما يعلم تأويله الا الله و الراسخون فی العلم» توضیح می دهد که حتی مؤمنین هم ذنب دارند، تا جایی که حتی وجودک ذنب لا یقاس به ذنب.

در کتاب قرآن در اسلامشان گفته اند: بت پرستید قرآن، یک معنایش بت ظاهری است ولی اگر کسی نفسش را بت قرار داده باشد چه تفاوتی دارد با کسی که یک بت خارجی را می پرستد؟!]

و لقوله: **وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ [يوسف: ١٠٦]**.

و المشرك نجس لقوله: **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ [التوبة: ٢٨]**.

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۴۲۰

(التوحيد الحقيقي)

فطهارته لا يكون إلّا بهذه النية التي هي عبارة عن التوحيد الحقيقي النافي للشرك مطلقاً، لأنّه معلوم، و بل مقرّر أنّ الخلاص من الشرك جلياً كان أو خفياً لا يمكن إلّا بالتوحيد ألوهياً كان، أو وجودياً كما سبق ذكره مفصّلاً عند بحث الأصول.

### [غسل الوجه]

- و غسل الوجه فيها عبارة عن طهارة الوجه الحقيقي و نظافة سرّه عن دنس التوجّه إلى الغير، بحيث لا يشاهد غير وجهه الكريم المشار إليه في قوله: **فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ** [البقرة: ١١٥].

و لا يعرف غير ذاته المحيط المؤمّي إليه [كه همان «هو» در دل اشیاء است.] في قوله: «و الله بكلّ شيء محيط»، و عن هذا التوجّه أخبر من لسان إبراهيم عليه السلام، بقوله: **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** [الانعام: ٧٩].

### [غسل اليدين]

- و غسل اليدين عبارة عن عدم الإلتفات إلى ما في يديه من متاع الدنّيا و الآخرة، من الدنّيا كالمال و الجاه و الأهل و الولد، و من الآخرة كالعلم و الزّهد و الطاعة و ما يحصل منها كالثواب و الجنّة و الحور و القصور، [كه اين همان عبادت احراری در روایات ماست كه نه عبیدگونه و نه تاجرگونه است.] لأنّ رؤية الطّاعة و العبادة و استحقاق التعظيم بهما عند أهل الله معصية، و فيه قيل: «سيئة تسوئك خير من حسنة تعجبك» [نهج البلاغة: الحكمة ٤٦]. [گناهی كه سبب شود از خودت بدت بیاید بهتر است از حسنه ای كه موجب عجب و كبر تو شود. در روایت از امام كاظم علیه السلام هست كه: یکی از عابدان بنی اسرائیل چیزی را برای تقرب نزد خدا فرستاد، علایمی آمد كه خدا قربانی را نپذیرفت. اینجا او به خودش تشر زد: خدا كه فضلش زیاد است، پس مشكل از خودت است. ندا آمد: «مقتك لنفسك خير من عباد ألف مئة سنة» (ارشاد القلوب، ج ١، ص ٩٤)]

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤٢١

و فيه قيل: «خير الأعمال ذنب أحدث توبة، و شرّ الأعمال طاعة أورثت عجا».

و إليه أشار صَلَّى الله عليه و اله في قوله: «الدُّنْيَا حرام على أهل الآخرة، و الآخرة حرام على أهل الدُّنْيَا، و هما حرامان على أهل الله».<sup>١</sup> [این منطق به گونه ایست که اگر پیش بیاید آدم غیر از خدا را نمی بیند و نمی خواهد. در اصول کافی روایاتی هست که خدا بنده ای را که دوست دارد نمی گذارد چند شب نماز شب بخواند، لذا خود را سرزنش می کند و ... تا خود را نبیند.]

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۳ (۱۳۸) (۱۳۹۴، ۲، ۲۰ / ۲۱ رجب / یکشنبه)

[مسح سر]

- و مسح الرأس عبارة عن تنزيه سره و تقدیس باطنه [در باطن سر انسان، رأس حقیقی است]. الذی هو الرأس الحقیقی عن دنس الإنانیة و حدث الغیریة [که از راه رسیدن به فناء حاصل می شود. کسی که به مقام فناء می رسد، هیچ از غیریت او چیزی نمانده است]. الحاجب و الحاجز بینة و بین محبوبه [این احساس باید باشد که هنوز بین خود و خدا خود را می بینم، هنوز در آن دریا غرق نشده ام. بعضی ها که آن سویی هستند، وقتی یک لحظه این سوی می آیند گویا احساس می کنند که یک نحوه از ساختمانی بلند به زمین پرتاب شده اند. که سعی می کنند که با وضو آن تتمه آنانیت را از خود دور می کنند.] لقول بعض العارفين فيه:

فارفع بفضلک إِنِّيَّ من البین<sup>٢</sup>

بینی و بینک إِنِّيَّ ینازعنی

<sup>١</sup> (۲۱۳) قوله: الدنيا حرام. قد مرّت الإشارة إليه في التعليق ۱۲۴ فراجع.

<sup>٢</sup> (۲۱۴) قوله: بيني و بينك. الشعر للحلاج كما ذكره القيصري في شرح فصوص الحكم في شرح فصّ حكمة الهية في كلمة آدمية ص ۸۹ و قال: العالم هو عين الحجاب على نفسه، أي تعينه، و إنّيته التي بها تميز عن الحقّ و تسمّى بالعالم و هو عين حجاب، فلو رفعت الإنّيّة ينعدم العالم، و إليه أشار الحلاج رضي الله عنه بقوله: الشعر. و راجع أيضا التعليق ۵۱.

[به بنده خدایی گفتند: مرگ بر فلانی، او وقتی شنید گفت: خوب است من بیست سالی هست که می گفتم مرگ بر خودم، الان صدایش در آمده است. واقعا شکایت های این عده از خود بسیار است، مثل جزع و فزعی که مادر حین از دست دادن فرزندان بلکه شدیدتر. یکی از این ها جوری داد و بیداد می کرد گویا دنیا بر سرش خراب شده است.] و فيه قيل: «وجودك ذنب لا يقاس به ذنب»<sup>۱</sup> [قرار گرفتن در پیشگاه خدا که وجودی بی نهایتست اصلا احساس می شود که یک مانع و گیری هست، یک ذنبی احساس می شود.]

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ۴۲۲

و قد سبق أن كلَّ من شاهد الغير فهو مشرك، و كلَّ مشرك نجس، و النجس ليس له طريق إلى عالم القدس و الحضرة الإلهية لقوله: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ [النساء: ۴۸]. [اگر کسی این حقیقت را ببیند، می گوید: واقعا بندگی نکرده ایم. البته بارها گفته ایم که این ها منظور مراتب نهایی است، گرچه مراتب ابتدایی پابرجاست. این حرف ها را انسان می شوند، بلکه با شنیدن آن برود بالاتر. لذا شریعت عبادت عبید و تجار را صحه گذاشت، ولی آن عبادتی که مطلوب اصلی است عبادت احراری است. بنده معتقدم هر کسی هر کار سلوکی که می کند آن را با بندگی و بنده محض گره بزند.

اگر کسی بخواهد کار کند و راه بیفتد، داعی و زاجر درونی اش چقدر به او کمک می کنند. معیار دل است. خودش می فهمد که چه کاری درست است و چه کاری غلط است.

بنده خدایی می دانست مانع کارش غضبش است یا حسد یا شهوت یا آنانیتهش و... باید این ها را حذف کند. یک وقتی هم بگذارد که خدا خدا هم بکند. این به ریسمان توحید متمسک شدن است که از آن بالا برود.

بعضی کارها را ان قدر تأکید می کنند که احساس می شود واجب است. مثلا بین الطلوعین در مورد فاطمه زهراء که گویا رسول الله به ایشان گفته بود باید بیدار باشید!]

<sup>۱</sup> ( ۲۱۵ ) قوله: وجودك ذنب.

ذكره أيضا القيصري في شرح حكمة إلهية ص و قال: « قال: فقلت: و ما أذنبت؟ قالت مجيبة: وجودك ذنب لا يقاس به ذنب».

- و مسح الرجلین، عبارة عن تنزيه قوتی العملية و العلمية عن السير إلّا باللّٰه و لله و فی الله، [از یکی از اساتید پرسیدند: مراقبه که در درس قابل توجه نیست؟! ایشان می فرمود: همین که درس برای خدا بخوانی خودش ابتدای مراقبه است. البته این ابتدایش است و جلوتر حرف های دیگری می شود زد.] لأنّهما کالقدمین و الرجلین فی الظاهر لأنّهما [قوه عملیه و علمیه] يسعى فی طلب الحقّ و بهما يصل إليه، و عند التّحقیق: **فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى** [طه: ۱۲]. إشارة إليهما، [این آیه را چند معنی کرده اند، بعضی گفته اند: دنیا و آخرت، ظاهر و باطن، اما واقعش این است که: این قوا برای خدا باشد به گونه ای که دیگر قوی نماند و فقط خدا بماند.] أعنى إذا وصلت إلینا بواسطتهما فدع لهما [این دو را کنار بگذار] فإنّک بعد هذا ما أنت محتاج إليهما، و معلوم عند الوصول يجب طرح کلّ ما فی الوجود سیما القوی و الحواسّ و ما اشتمل علیهما ظاهرا و باطنا. [که می گویند در فناء فاعل شناسا نباید خود را ببیند، بلکه خدا را باید ببیند. این نهایت فنایی است که خود قوه ها هم باید حذف شود.]

و عند البعض المراد بالتّعلین الدّنيا و الآخرة. و عند البعض عالم الظاهر و الباطن، و عند البعض النّفس و البدن، و الكلّ صحیح

و فی مثل هذا الحال و هذا المقام ورد فی الحديث القدسی: «لا یزال العبد یتقرّب إلیّ بالنوافل حتیّ أحبّه، فإذا أحبّته كنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله، فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش و بی یمشی»<sup>۱</sup>.

أنوار الحقیقة و أطوار الطریقة و أسرار الشریعة، النص، ص: ۴۲۳

إشارة إلی السیر باللّٰه الذی هو مقام التّکمیل دون الکمال المشار إلیه فی قوله:

**فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ** [التوبة: ۱۲۲].

<sup>۱</sup> (۲۱۶) قوله: لا یزال العبد.

الحديث بمضمونه متفق علیه بین الفريقین، و یعبّر عن مضمونه بقرب النوافل. رواه الكلینی (رض) فی الأصول من الکافی ج ۲ ص ۳۵۲، الحديث ۷۶۸، و أخرجه البخاری فی صحیحه ج ۸، ص ۱۳۱، فإن شئت أكثر من هذا، فراجع التعلیق ۷۹.

و أمّا بالنسبة إلى الی‌دین کقوله:

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ [الانفال: ١٧].

و هاهنا أبحاث و أسرار يطول ذكرها، يكفى الفطن اللبيب هذا المقدار، و الله يقول الحقّ و هو يهدى السبيل.»

### مقدمه آثار تمدنی نماز

سید حیدر آملی:

یقیناً زمان خاص، مکان خاص، افراد خاص بی تأثیر در نماز نیستند. بعد مثالی می زند: درست مثل کسی که گنجی را در جایی پنهان کرده است، به فرزندانش می گوید: ده قدم بروید می رسید، اگر یازده قدم یا نه قدم بروند نمی رسند.

این ها همه سرّ دارد.

در مورد زمان روایات اسراری را بیان کرده اند.

مثلاً در مورد نماز صبح «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً»

شریعت نماز را به سه گونه بسته است:

یکی نماز را در محله بسته است که نماز جماعت است. یکی نماز در شهر بسته شده است که نماز جمعه است و

یکی هم نماز به لحاظ کل جامعه اسلامی بسته است که نماز در خانه کعبه است.

این نمازها موجب مودت می شود، مودت در محله، در شهر، در جامعه اسلامی.

این باعث یک نوع مودت عجیبی است که زیر سر زمان خاص و مکان خاص است. مثلاً نماز جماعت در مسجد

محله و نماز جمعه در مسجد جامع شهر برگزار می شود.

سید حیدر نماز را با آن همه ظرافت های شریعتی و طریقتی و حقیقتی که بیان کرده است، می گوید: مقصود اصلی از نمازها مودت است.

نتیجه اش این می شود که این محبت در معاملات و ... همه شان تأثیر دارد.

این زیر سر شریعت ختمی است که جوری طرح کرده است که حتی عارف هم باید، آن سو را که در نظر میگیرد، این سو را هم باید در نظر داشته باشد.

سید حیدر آملی: تمام

انوار الحقیقه... ص ۴۶۵ به بعد

«انوار الحقیقه و أطوار الطریقه و أسرار الشریعه، النص، ص: ۴۶۵

ضابطة کلیة فی حکمة أوضاع الصّلاة علی الوضع المخصوص مطابقاً للعقل و النقل و الكشف (سرّ تطبیق الأحکام و العبادات للأزمنة و الأمکنة)

إعلم أيّها السامع كحلّ الله عين بصيرتك بنور الهداية و التوفيق، إنّ جميع الأوضاع الإلهية و القوانين الربّانية مبنية على رعاية الزمان، و المكان، و الإخوان، صوريّة كانت أو معنويّة أو كلاهما.

أمّا الزمان فمثل زمان الصلوات، و الصّوم، الزكاة، و الحجّ، و الجهاد، و غير ذلك من الأعياد و الزيادات و الإجتماعات المستحسنة.

و أمّا المكان فمثل مكّة، و مدينة، و المسجد الحرام، و الكعبة، و المسجد الأقصى، و الصخرة، و المسجد الكوفة، و مسجد البصرة، و مدافن الأنبياء و الأولياء عليهم السّلام، و مشاهد الأئمة المعصومين من أهل البيت عليهم السّلام.

و أمّا الإخوان فكالأنبياء و الرسل و الأولياء و الأوصياء و أولوا العزم

انوار الحقیقه و أطوار الطریقه و أسرار الشریعه، النص، ص: ۴۶۶



من الرسل و الأئمة الراشدين و خلفاء الله في الأرضين و الصحابة و التابعين رضوان الله عليهم أجمعين، ثمّ الملائكة على العموم، ثمّ جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل و عزرائيل على الخصوص و أمثالهم من الملائكة و عباد الله الصالحين، و بيان ذلك مفصّلاً [كه هر چه از جانب خداست يكجا در اينجا جمع شده است. مثلاً در سلامي كه در نماز داده مي شود، اين ها را نام برده اند. گويا مي خواهد بگويد كه ما جزء اين جبهه و گروه هستيم.] و هو:

### (الشرف في الأزمنة و الأمكنة)

أنّ الزمان من حيث الزمان و إن كان واحداً لكن فيه زمان مخصوص بوقت الصلوات و الصوم و العبادات المذكورة، بحيث لا تحصل تلك العبادات بدونه، و ذلك من خصوصيته و شرفه على باقي الزمان المطلع عليه النبيّ أو الرسول بالوحي الخاصّ من عند الله، كما أنّ الصلوة مثلاً، فإنّها لا تصحّ بعد وقتها، و كذلك جميع العبادات، و مثال ذلك مثال شخص يتوفى و يوصى لأولاده بكنز في موضع معيّن، و يعيّن لهم أنّ من الحايط الفلاني يعدون عشر خطوات الى الجانب الفلاني و يأخذون الكنز، فأولاده لوعدوا إحدى عشر خطوات مالم يلقوا الكنز، و كذلك التسع، فيجب محافظة الأعداد و رعاية الجانب المعين حتّى يلقون كنزهم.

فكذلك في العبادات و الأزمان المقررة لها، فإنّها لو وقعت مثلاً في غير وقتها لا يقبل منها شيء و لا يحصل لصاحبها ثواب أصلاً.

و كذلك المكان، لأنّ المكان من حيث هو المكان و إن كان واحداً لكن لبعض الأمكنة خصوصيّة و شرف ليس لغيرها، و لا يحصل المقصود بدونه، كالكعبة و المسجد الحرام و المسجد الأقصى و غير ذلك من الأمكنة المذكورة.

و كذلك الإخوان لأنّ الإخوان من حيث هم إخوان و إن كانوا واحداً

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤٦٧

لكن لبعضهم خصوصيّة و شرف ليس للبعض الآخر منها شيء، كالأنبياء و الرسل و الأولياء و الأوصياء و أمثالهم.

و عند التحقيق لم يكن وضع الصلوات اليوميّة، و صلاة الجمعة و الأعياد و الحجّ و أمثال ذلك إلّا لأجل اجتماع هذه الثلاث [زمان و مكان و اخوان]، فإنّ الصلوات اليوميّة في المحلّات مشتملة عليها؛ و صلاة الجمعة و الجماعة في المدينة كذلك، و الحجّ و الزيارات في الأقاليم كذلك، أعني المكان الذي يصلون فيه الصلوات أو يحجّون فيه الحجّ و يقضون المناسك أو يزورون فيه الزيارات و هو مكان مخصوص معيّن موسوم ببيت الله و بيت عبيده [مزار رسول الله و اهل بيت عليهم السلام] جامع للزمان و الإخوان، لأنّ الصلاة لا بدّ لها من الوقت المعين في ذلك المكان، أو يحجّون فيه الحجّ، و ذلك الجماعة هم الإخوان، فحصل في فعل واحد: المكان و الزمان و الإخوان.

و الحكمة فى ذلك إجابة دعائهم فيما يدعون الله من الخير، و استحقاق الفيض الإلهى على نفوسهم فيما يستحقونه بالإستحقاق الذاتى و الإستعداد الجبلى الذى لا يحصل بدون هذا الإجتماع على الأغلب [بعضى از فيوضات معنوى داده نمى شود مگر بالاجتماع. مثل توصيه هاىي كه در مورد اجتماع در شب قدر گفته شده است.] و بل لا يمكن إلّا به لأنّ لكلّ إجتماع و صورة، حكمة و فائدة لا توجد فى غيرها كالأعداد مثلا، فإنّ فى الثلاث خاصية ليس فى الأربع و بالعكس، و كذلك بالنسبة إلى جميع الأعداد من العشرة و المائة و الألف و ما بين هذه المراتب.

و قيل: إنّ هذا الترتيب و إن كان من إقتضاء ترتيب الوجود، لكن من حيث الحقيقة ليس إلّا من إقتضاء حقيقة المحمّديّة التى هى جامعة لهذه المراتب صورة و معنى، و إليه الإشارة بقوله:

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤٦٨

«أوتيت جوامع الكلم»<sup>١</sup>.

و: «بعثت لأتمم مكارم الأخلاق»<sup>٢</sup>.

لأنّ هذا الكلام من إقتضاء التثليث الغالب عليه و على حقيقته كالتبوة و الرّسالة و الولاية، و الإسلام و الإيمان و الإيقان، و الوحي و الإلهام و الكشف، و أمثال ذلك من حيث المعنى، و كالمحبّة للطيب و النساء، و القيام بالصلاة و أمثالها من حيث الصورة لقوله:

«حبّ إلىّ من دياركم ثلاث: الطيب و النساء و قرّة عينيّ فى الصلاة»<sup>٣</sup>.

و الغرض من تقديم هذه المقدمات أنّه: لما اقتضى ذاته الإجتماعات بين الأشياء، و الإئتلاف بين الموجودات خصوصا بين نوع الإنسان، كان غالبا عليه وضع أمثال هذه الأوضاع التى توجب الإئتلاف و الإجتماع، لأنّ العلّة

الغائية من ظهوره و ظهور الأنبياء و الرّسل لم يكن إلّا هذا، [چنين بيانى از يك عارف خيلى غليظ است.]

أنوار الحقيقة و أطوار الطريقة و أسرار الشريعة، النص، ص: ٤٦٩

<sup>١</sup> (٢٤٠) قوله: أوتيت جوامع.

روي هذا الحديث المبارك عن النّبيّ صلّى الله عليه و اله كثيرا و بتعابير مختلفة، و راجع تفصيله التعليق ٣٦.

<sup>٢</sup> (٢٤١) قوله: بعثت لأتمم.

راجع فى ما يرتبط إلى مصادره و ما ورد فى مضمونه التعليق ٣٧.

<sup>٣</sup> (٢٤٢) قوله: حبّ إلىّ.

الخصال باب الثلاثة ص ١٦٥ الحديث ٢١٨ و مسند ابن حنبل ج ٣ ص ١٢٨، و راجع أيضا التعليق ٣٤.

و معلوم أن إجتماع طائفة مخصوصة في موضع مخصوص على وضع مخصوص مرارا متعددة في يوم واحد أو أكثر أو أقل يكون موجبا لاشتداد المحبة بينهم و استحكامه بقدر استعدادهم و استحقاقهم، كصلاة الجماعة في المحلة، و صلاة الجمعة في المدينة، و الحج في كل سنة في مكة، و غير ذلك من الإجماعات، فإن العقل الصحيح يحكم بالائتلاف و المحبة بلا خلاف، و قد شهد به الكتاب الكريم في مواضع شتى.

و تفصيل ذلك و هو أن المحبة كما تحصل من إجتماعهم في كل يوم خمس مرات في محلّتهم، تحصل أيضا من إجتماعهم كل جمعة في المدينة و المسجد الجامع، و تحصل أيضا في بعض الشهور و الأوقات في موضع معين من الأعياد و الزيارات، و تحصل أيضا من اجتماع أهل الأقاليم في موضع معين للحج، لأن هذه الأوضاع ما وضعوا (وضعت) إلّا لأجل هذا كما سبق ذكره، و فيه أيضا غير المحبة فوائد آخر كالمعاملات بينهم و المناكحات و غير ذلك من المعارف بين أهل كل إقليم و كل بلدان التي توجب تلك المعارف آخر و هلمّ جرّا، و لهذا الأوضاع أسرار و أبحاث لا يحتمل بعض ذلك أمثال هذه المقامات، لأنها تحتاج إلى مجلّدات معتبرة، و الغرض أن الكلّ مبني على الزمان و المكان و الإخوان.

و إذا عرفت هذا، فاعلم: أن معراج النبي صلى الله عليه و اله بحسب الصورة مشتمل على هذا و كذلك بحسب المعنى أيضا، و حيث إن المعراج معراجان:

صوريّ و معنويّ، نشرع أوّلا في بيان المعراج الصوريّ، ثمّ في بيان المعراج المعنويّ، لأنّ فيه إختلاف كثير بين العلماء و العوام، و بين الحكماء و الصوفيّة.»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۴ (۱۳۹) (۲۷، ۲، ۱۳۹۴ / ۲۸ رجب / یکشنبه)

در جلسه قبل متنی را از سید حیدر آملی را آوردیم که تقریبا راه ورود ما به این بحث شده است. نکته ای را بیان کرده است که از سبک های درونی بیرون می شود و نکاتی را به لحاظ ساحت های خارجی از شریعت بیان می کند. کما این که عرض کردیم کسی که نماز جماعت را ببیند واضح است که شریعت دارد چه کار می کند.

دین در نوع دستوراتش به گونه ایست که دنیا و آخرت و توحید را با هم تأمین می کند.

از یک سو تمام تشریعاتی که می کند جهت این سویی انسان را می خواهد تأمین کند. حتی در عبادات جانب را به گونه ای چیده است که دنیا را هم در نظر بگیرد. چون دین قانون زندگی و کمال و سعادت است.

بعضی ها جوری توضیح می دهند که دین تقلیل پیدا می کند به آخرت یا توحید، در حالی که درست نیست.

واضح است چون انسان شئون مختلف دارد، شأن دنیوی و اخروی و توحیدی، لذا دین هم برای همه جنبه های آن دستورات و نکاتی را آورده است.

صدرا: وقتی بدن مرتبه نازل نفس است، طبیعتاً برای امر معاش این بدن هم برنامه داشته باشید تا به کمال برسد. حتی برای آخرت و توحید باید این دنیا ساخته شود تا بتوان به آن کمالات نهایی دست بیابیم.

صدرا: الدنيا مزرعة الآخرة: یعنی باید این دنیا را جوری اداره کرد و قانونگذاری کرد تا به درد آخرت بخورد. نمی شود که هیچ کاری به دنیا نداشته باشد و هیچ کاری به قوانینی آن نداشته باشد و بعد بگوید من می خواهم شما را به کمال نهایی برسانم. حکیم عادی این را می فهمد تا چه رسد به حکیم علی الاطلاق.

دنیا را باید برای آخرت برنامه ریزی کرد، نمی شود که بگوید: من کاری ندارم که تو ازدواج می کنی یا خیر؟ چگونه ازدواج کنی؟ با مردم تعامل کنی یا خیر؟

در حالی که آدم هرجایی می خواهد برسد از دنیا باید برسد. مخصوصاً با مبنای جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء صدرا، و حتی بر اساس مبانی مشاء هم این گونه است.

حتی برای بقاء این شخص و انتقال این شخص از این نشأ به نشأ دیگر، همین جا باید برنامه داشته باشیم.

هیچ حکیمی چنین نمی کند که برای دنیا برنامه نداشته باشد.

کسانی که می گویند: دین برای دنیا برنامه ندارد، بنیادش خراب است.

به نظرم این تعبیر صدرا خیلی عالی است: ۱- انسان مدنی بالطبع است. یعنی نیازهایی دارد که آن ها وی را می کشانند به اجتماع. که دیگری بیاید و یکسری نیازهایش را برطرف کند. بعد صدرا از این ها جلوتر رفت و گفت: ۲- اصلاً نه تنها مدنی بالطبع بودن نیاز به اجتماع را تأمین می کند، بلکه انسان اگر می خواهد به کمال برسد راهش جامعه است. اگر انسان می خواهد به کمال برسد، حتماً باید اجتماع را در نظر گرفت.

بله بالاصل الاولی رسیدن انسان به کمال است ولی ثانیاً نیاز است به این که برای جامعه نیز برنامه ای وجود داشته باشد.

حکماء از خداوند به عنوان سانّ تعبیر می کنند.

خداوند سانّ است یعنی قانون گذار و سنت گذار است. خدا باید به عنوان سانّ، جهت اجتماع و قوانین آن را لحاظ کند.

دین کامل هر سه جهت را دارد: دنیا، آخرت، توحید. که دنیا مقدمه آخرت و هر دو مقدمه توحیدند.

لذا نتیجه این می شود که دین نمی تواند جهات اجتماعی را فروگذار شده باشد.

به دین هم که رجوع می کنیم، همین به دست می آید و حتی برخی از عبادات را به گونه ای بسته است که هم بعد اجتماعی و بالاتر این که برد تمدنی هم دارد.

بوعلی در نمط ۹ اشارات به همین مسأله التفات می کند. بحث این که ما به انبیاء احتیاج داریم که قانون گذاری کنند، بعد می گوید: جالب است عباداتی که لحاظ کرده است هم دنیا و هم آخرت و هم جنبه معنوی و توحیدی، همه با هم را با هم تأمین می کند. و این جز برای خدا بودن و از سوی خدا بودن میسر نیست.

به نظرم فقط عبادات این سه مرتبه را ندارند، حتی جنبه گناهان هم درش این سه جنبه نهفته است حتی جنبه توحیدی.

مثل این که به مجلس گفته شود توسعه عدالت،؟؟؟ قانون گذاری گردد.

کسانی داریم که هویت دین را به اخلاق تقلیل می دهند یا به آخرت یا به توحید تقلیل می دهند یعنی فقط توحید و هیچ نه.

این دیدگاه ها با آن استدلال عقلی که از صدرا آوردیم و هم به لحاظ متون دینی چنین چیزی را اجازه نمی دهد. پس هم به لحاظ درون دینی و هم به لحاظ برون دینی چنین چیزی اجازه داده نمی شود.

## مقدمه ۲

- نماز در بین عبادات ویژگی ای دارد که آن را از سایر عبادات ممتاز می کند. هر روز پنج باره یا حداقل سه باره است. روزه سالی یکبار است حج در عمر یکبار، خمس سالی یکبار، زکات هم همچنین، اما نماز هر روزه است.

شما اگر جای حکیم مطلق باشی، بخواهی مردم را خوب درگیر مقاصدت کنی، روی آن عبادت هر روزه خیلی کار می کنی.

تلقی شریعت در باب نماز این گونه است.

هر روزه است شستشوی باطنی و با خدا نشستن هست که این ها جهات باطنی اش است اما جهات ظاهری و اجتماعی اش را می خواهیم بررسی کنیم.

اگر کسی این را بفهمد می گوید: شارع روی نماز خیلی سرمایه گذاری کند لذا نماز ستون دین است.

- نکته دیگر در باب نماز این است که نماز ویژگی جمعی دارد. عمده آن چیزی که در اندیشه دینی مطرح است در نماز گنجانده شده است. در نماز خدا و قرآن گنجانده شده است. سوره حمد و یک سوره، در روایات هست: برای این که بندگان مسلمان خدا با قرآن آشنا شوند، خداوند این قانون را جعل کرده است. اما اگر قانون نماز این می بود که به هر زبانی می شد خوانده شود، این هدف محقق نمی شد. خدا در نماز کاری کرده است که متن اصیل حقیقی محوری دین به اندازه حداقلی در حافظه هر مسلمانی هست. و جالب است که یک جهت تشریع سوره هاست این که سوره سوره است و در نماز باید یک سوره خوانده شود. که مفاد کامل یک سوره در نماز باید خوانده شود.

- اشباع ولایت و نبوت در نماز تشریع شده است. اصل نماز برای خداست ولی کاری کرده است که هر مسلمانی در هر نمازش التفات به رسول الله و اهل بیتش علیهم السلام داشته باشد. مثل تشهد و حمد در وجه دومش که این ها را سابقا توضیح دادیم.

- قیود متعدد به عنوان شرایط در نماز هست. مثلا زمین غصبی نمی تواند باشد، وضو برای نماز با آب غصبی نمی شود. طهارت بدن و نجس نبودن، (لذا مسلمان باید نجسی و پاکی را بداند تا اجرا کند. غصبی و حلال و حرام را باید بداند تا اجرا کند.) ارتباط با کعبه هم در آن قرار داده شده است که به سمت قبله بودن.

این قیود زیاد با عنوان شرایط و هر عنوان دیگر، خود این یک طرز رفتاری درست می کند که برد تمدنی دارد.

. حتی به شکل مستحبی هم چیزهایی در آن تشریع کرده است. مثلا ربط نماز با مسجد برای چیست؟ با آن چیزی که گفته است همراه با تأکیدهای فراوان نسبت به مسجد که خیلی غلیظ است. سخت نگرفته است که وجوب پیدا کند ولی خیلی جدی است که سمت و سویی خاص پیدا می کند.

. نماز جماعت را هم قصد کرده است. گاه گفته شده است در روایات که کسی همسایه مسجد باشد و در نماز جماعت شرکت نکند، چنین و چنان.

این ها بردهای تمدنی بسیاری دارد که عرض خواهیم کرد.

پس نماز با خیلی چیزها ارتباط پیدا می کند.

ربط به وقت و قبله پیدا می کند.

با توجه به این مقدماتی که گفته شده است:

نماز چه برد تمدنی و اجتماعی دارد؟

### بیان بوعلی در نمط ۹ اشارات

هذا من عجب العجاب. نماز هر روزه است و کسی که این نماز را می خواند همیشه به یاد سان می افتد که خداست. نماز را که می خواند یاد خدا می افتد، اما یاد خدا یک فضای توحیدی معنوی دارد و یک بعد این سویی که خدا قانون گذار است و قانون او را زیر پا نگذاریم.

لذا جایی که می خواهد قانون را زیر پا بگذارد، حواسش را جمع کند که قانون خدا را زیر پا نگذارم.

این بعد اجتماعی است که قانون گذار در جامعه دینی خداست.

یک نوع ضابطه درونی به شکل قانون اجتماعی ایجاد کرده است. یعنی به شکل اجتماعی پیروی از قانون، همراه قانون بودن، تخطی از قانون نکردن و هنجار پذیری اجتماعی را نهادینه کرده است.

ما عرض کردیم: آدم خلافاً وقتی می خواهد الله اکبر نماز را بگوید، خجالت می کشد.

اعتنا به سان و قانونگذار، دنیا را آباد می کند.

### بیان سید حیدر در انوار الحقیقه

خدا با نماز جماعتی که گذاشت، یک نوع مودت در محله ایجاد کرد. بانماز جمعه یک نوع مودت شهری و مدینه ای ایجاد کرده است. در حج هم یک مودت برای جامعه اسلامی ایجاد کرده است.

نماز جماعت تشریع شده است که موجب یک نوع تألیف قلوب در محله و شهر. یک نوا انسجام عمومی و همسویی اجتماعی ایجاد می کند. آن هم بهترین نوع انسجام، انسجام زیر پر یک اندیشه پاک، نه انسجام سر یک نژاد و طبقه و... این گونه است که در روایات هست: مومن ترها و با تقواترها جلوتر بایستند. معیار را ایمان قرار داده است نه جوانی و پیری و این نژاد و آن نژاد و این طبقه و آن طبقه اجتماعی.

این انسجام اجتماعی در نوع عالی اش است که اندیشه اجتماعی برتر است.

این بیان سید حیدر است که خیلی عالی است.



غرض این است که این بیانی که داریم چیزی نیست که وجود ندارد بلکه هست و الان بیان میکنیم.

بیان علامه طباطبائی

تعالیم اسلام ص ۲۰۲

این وضویی که میگیریم، تمیزی هر روزه دارد. مثلاً شستن دست و صورت و دهان و بینی و.... بلکه بعضی از آلودگی ها باید برداشته شود تا بتوانیم وضو بگیریم. این تبدیل می شود به یک نظافت عمومی اجتماعی. به تعبیر دیگر باید ناپاکی را بردارد. این خودش آثار اجتماعی دارد و انسجام اجتماعی ایجاد می کند یا به تعبیر بوعلی تبعیت از سان را می آورد یک نوع پیروی از قانون و هنجار پذیری اجتماعی را به دنبال می آورد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۵ (۱۴۰) (۱۳۹۴،۳،۲ / ۴ شعبان / شنبه)

نماز یک حقیقت جمعی است. می خواهد جهات فراوانی را در خود جمع کند.

نماز با این که برای توحید جعل شده است، ولایت و اجتماع و... هم در آن جمع شده است.

استاد به دو مقدمه ای که در جلسه قبل بیان شد اشاره کردند.

نماز هر روزه است.

در جلسه قبل توضیح دادیم که بزرگان ما در این زمینه چه گفته است، بوعلی و سیدحیدر و علامه چه گفته اند.

تأثیرات نماز بر زندگی این سویی ما

بر اجتماع، رفتار جمعی و فردی ما، سبک زندگی ما

در نماز قیودی داریم.

طهارت بدن و لباس از نجاسات و ناپاکی ها

یکی از چیزهایی که خیلی صریح در بحث نماز آمده است، بحث نجسی و پاکی است. کسی که نجس است نمی تواند نماز بخواند.

به لحاظ فردی: من باید مواظب باشم که دستم و لباسم خونی نباشد و نجس نباشد.

اما واقعا آثار اجتماعی دارد:

مثلا: با آب می توانیم بول و غایط را برطرف کنیم. خود این چه کار کرده است با مسلمان ها که هر روز نماز می خوانند و هر روز هم بحث بول و غایط مطرح است.

کسانی که غرب رفته اند می گویند: یکی از مشکلاتی که غربی ها این است که بو می کنند. لذا هر روز صبح می روند حمام. یعنی هر روز می ماند تا فردا که حمام بروند.

اما ما مسلمان ها این گونه است که اگر روزی ده مرتبه هم به دستشویی می روند، باید شستشو انجام دهند.

حتی این سبب شده است که سبک دستشویی ساختن ویژه ای در جامعه اسلامی به وجود بیاید. اما در غرب گاه در جایی هست که اصلا در دستشویی جز دستمال کاغذی چیز دیگری نیست.

همین بول غایط، فقط برای انسان نیست، بلکه برای حیواناتی هم که حرام گوشت است و خون جهنده دارد، هم مطرح است. اگر بول و غایط حیوانی که حرام گوشت است و خون جهنده دارد، باعث می شود که نماز خواندن سخت می شود.

این باعث شده است که ما هر حیوانی را به خانه و اتاق راه نمی دهیم. شارع خواست کاری کند که دسته ای از حیوانات در تعامل انسانی، مسلمان تعامل ویژه ای با او داشته باشد، مسلمان او را در هر حیطة ای راه ندهد. لذا مثلا مرغ خانگی را راه می دهد. اما سگ را راه داده است ولی به شکلی، نه در هر حیطة ای.

این ابتدایش نماز است اما آثارش اینچنین است و تا اینجاها هم پیش رفته است.

این که فلسفه هایش چیست، من کاری ندارم، اما آثارش در شیوه تعامل انسانی را می خواهم عرض کنم.

نماز حتی یک تعامل ویژه با حیوان را برای مسلمان به دنبال آورده است.

## سگ و خوک

گاهی بول و غایط یک حیوان حرام گوشت است، اما سگ و خوک به گونه ایست که محدوده اش خیلی باید جدا شود.

حتی اگر دست به سگ و خوک بخورد و خیس باشد باعث نجاست بدن و لباس می شود. دلایل پزشکی اش را کار ندارم که حق است.

اما تعاملی که به لحاظ تمدنی پیدا کرده است را کار دارم. الان سگ در حریم ما چگونه است، اما در غرب چگونه است؟ حتی سگ در غرب ارث می برد و جزء خانواده محسوب می گردد.

## شراب و فقاع (آب جو)

که این ها هم نجس اند، و نباید در محدوده انسان بیاید، خود این یک نوع بیزاری و تأبی در جامعه نسبت به این ها ایجاد کرده است. تک تک انسان ها را درگیر کرده است که از شراب دور شوند.

در انگلستان شب ها و بلکه غروب، کسی جرأت ندارد بیرون باشد، خانواده های اصیل جرأت ندارند بیرون باشند، چون شراب خواری می شود، و بدمستی می کنند و بیرون می آیند، از کنار آ ها رد شدن جرأت می خواهد! خانمی در مستندی بیان می کرد و می گفت: برای من باعث تعجب است که زن های جوانشان ساعت ۱۰ شب می آیند بیرون و بر می گردند.

دلیلش چیست؟ چون شراب نمی خورند و بدمستی وجود ندارد. این تاثیر از لحاظ اجتماعی به خاطر نماز.

اما در غرب به گونه ایست که حتی مغازه دارها به گونه ای برنامه ریزی می کنند که تا دم غروب کارشان تمام شود و بیرون نمانند.

یک رفتاری درونی می شود و آهسته آهسته اثر می کند.

یکی از مجموعه هایی که می خواست بروند مشهد دزدی، از این چند نفر یکی شان گفت: حالا که مشهد آمدیم یک امام رضایی برویم و زیارتی کنیم. بعد که آمد بیرون متأثر شد، و رفت به نیروی انتظامی خبر داد و همه را گرفتند.

این درونی شدن های ولایت است.

کافر نجس است.

شراب و بول و غایط و سگ و خوک به لحاظ محیطی بود.

اما کافر خود انسان است، همین سبب می شود که مسلمان تأبی از کافر داشته باشد. به لحاظ اجتماعی سبب می شود: بایکوت کافر، حذف او از زندگی اجتماعی مسلمان ها، تأثر نگرفتن از کافر ها و....

تا یک دستوری به نام نجسی و پاکی داریم ابتدائاً، اما آثار اجتماعی و تمدنی فراوانی هم دارد. همه این ها در زندگی محیطی مسلمان ها مراعات می شود.

حتی مسلمانی ممکن است نماز نخواند، ولی بحث نجسی و پاکی را مراعات می کنند.

در خانواده های مسلمان از همان ابتدایی و کودکی این ها تعلیم می شود، چون درونی و اجتماعی می شود و وقتی اجتماعی شد همه جا خودش را نشان می دهد.

این باعث آثار تمدنی می شود که تعامل با حیوان ها و محیط و انسان ها شکل خاصی پیدا می کند.

خون

ما گهگاه به بیمارستان ها می رویم، این ها را نمی بینیم. من معتقدم به لحاظ تمدن اسلامی شیوه نامه ای پیدا شود برای بیمارستان ها که هم شرعی باشد و هم طبی.

طبّ ما را ریشه دار است، طبّ ما را قطع کردند و فقط طبّ جدید را جایگزین کردند.

در دوره رضاخان ۳۰۰۰ نباض را کشتند تا این طبّ جاباز کند.

اگر طبّ سنتی اسلامی را پی می گرفتیم، این گونه نمی بود.

همین مسأله نماز را اگر بردش را ادامه دهند، باعث می شود در تعامل بیمارستانی ما اثر بگذارد.

الان در محیط های بیمارستانی ما خیلی اسلامی مراعات نمی شود.

به لحاظ فقهی هم کسی که آشنای به مسایل است می تواند نظر فقهی دهد.

حمام های قدیم ابتدا یک دستشویی داشت و بعد از آن حوزچه هایی بود که هر کسی بیرون می رود پایش پاک شود.

نجسی و پاکی می رود در خانه، بیمارستان، مسجد، محیط اجتماعی و مدرسه و ...

همین که شارع مسأله ای به اسم نماز ۵ روزه را قرار داده است، که باید با مراعات نجسی و پاکی باشد، و الا اجازه نمی دهد، کاری می کند که تمام صحنه های اجتماعی ما درگیر شود.

حتی به حدی درونی می شود که کسی که نماز نمی خواند هم مراعات می کند.

این ظرافت کار حکیم واقعی و حقیقی است. که قرار است بسیاری از کارها را با یک جعل نماز درست کند.

ما می دانیم که شارع ازل و ابد را ببیند و جعل کند که همین کار را می کند. ولی از منظر خودمان که یکی مثل بوعلی تعبیر کرده است به «هذا من عجب العجائب» ص

#### اقسام خبث

که همه این ها با نماز برطرف می شود و پاکی جامعه را در سه ساحت به دنبال دارد:

۱- برخی از این ها پاکی صوری است (که باطن هم دارد) که غلبه با خبث صوری است، مثل بول و غایط و

سگ و خوک

۲- برخی پاکی میانی است. مثل شراب که در آن خبث روحی اخذ شده است. بدمستی و بی دینی که به

دنبال می آورد را برطرف می کند.

۳- برخی پاکی نهایی و اصلی است. مثل کفر، که این را برداشته است.

وضو و غسل

### مراعات وضو

در خود وضو آدابی وجود دارد که بدن چگونه پاک می شود. مثلاً دهان و بینی و صورت و دست و پا و صورت است.

جنبه های باطنی وضو را گفته ایم و معتقدیم نه این که وضو فقط برای نظافت است.

در طول روز ۴ یا ۵ باری وضو گرفته می شود. اصل وضوست گرچه در صورت نبودن آب، از طریق تیمم راه را باز کرده است.

تمیزی تمام موارد تعلق گرفته به کثیفی، چون لباس را که آدم می پوشد، بعضی جاها یک نوع بروز دارد که همان صورت و دست و پا است.

مباح بودن آب در وضو

غصبی نبودن مکان نماز

همین دو مورد یک نوع تعامل مالی ویژه ای را رقم می زند برای جامعه اسلامی. زمینی که نماز می خوانم، آبی که می خواهم وضو بگیرم باید مباح باشد، همین دو مورد تمام معاملات جامعه اسلامی را رنگ می زند.

اگر کسی مالش حرام شد که با آن پول آب را بدهد، آن آب حرام می شود و نتیجتاً نه وضو و نه غسلش درست نیست.

این اولاً در ذهنش حلال و حرام را پر رنگ می کند، ثانیاً او را به تکاپو می اندازد که در حلال و حرام مراعات کند.

اندیشه حلال و حرام در اندیشه اسلامی معنی دار است به صورتی جدی. اما در بعضی از قوانین حلال و حرام معنی دار نیست و بی معنی است.

یک نوع تعامل ویژه مالی درست می کند.

ابعاد تمدنی مال و ثروت در دل و صحنه جامعه خیلی واضح است.

همین تبدیل می کند به یک نوع مذاقه های مالی ویژه.

شارع چه کار کرده است؟

فقط گفته است که در نماز از آب غصبی و مکان غصبی استفاده نکنید

در فاهمه که می آید، بروز اجتماعی که پیدا می کند، همه این ها باعث می شود که در همه فضاهای اجتماعی تأثیر کند.

ما تعبیر می کنیم که فقط یک بعدی از وضو گرفتن است که بعدی از ابعاد نماز است.

برخی می گویند: این ها فردی است، در حالی که این گونه نیست، بلکه فرد را از آن جهت که در اجتماع است بسته است.

مستی موجب بطلان وضو

همان طور که بیهوشی موجب بطلان وضوست، مستی هم موجب بطلان وضوست.

شارع وقتی می خواهد اموری را از اجتماع بردارد، این گونه بر می دارد.

آب مباح، مست نبودن

غسل

شارع جویری مسأله غسل را بسته است که هفته ای یکی دوبار درگیر غسل است ولو غسل جمعه باشد.

بعضی این را صرفاً فردی میدانند، اما شارع به لحاظ اجتماعی ناظر است که یک نوع پاکی اجتماعی را به دنبال می آورد، چه به لحاظ جنابت و چه به لحاظ غسل های مستحبی مثل جمعه.

خود همین درگیری مسلمان ها در وضو و غسل، موجب تمیزی و نظافت جامعه اسلامی می شود.

وضو و غسل، اثرش این است که ما خیلی از محدوده های اجتماعی را رقم می زنیم، گرچه به لحاظ فردی هم آثاری دارد که عرض می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۶ (۱۴۱) (۳،۳،۱۳۹۴ / ۵ شعبان / یکشنبه)

اتفاقا دانستن آثار تمدنی نماز کمک می کند در فهم این همه قید و قيودی که دین در مورد نماز گذاشته است، علاوه بر این که آثار روحی و معنوی خودش پابرجاست.

نماز یک هویت جمعی دارد و در تشریعاتش این ها اخذ شده است. این ها را گفته ایم تا شئون نماز صرفا منحصر به جهات معنوی و عرفانی اش نشود.

در مورد تمدن، اگر خوب معنی کنیم، تمام آن چه که در فرهنگ اخذ شده است، (فرهنگ یک پدیدار انسانی اجتماعی غلیظ است. مباحثی را در مورد فرهنگ و جامعه و تاریخ و تمدن و نحوه وجود آن ها داریم.

هرگاه فرهنگ، فرهنگِ بسط یافته شود، خیلی جوانب پیدا کند، به گونه ای که نظاممند شود، یعنی آن چه در روح فرهنگ هست، جوانبش خودش را نشان دهد و هیچ بعدی از ابعاد جدی آن فاصله نگیرد، لایه های زیرین و با روین آن پیوند دارد، این را می گوئیم فرهنگ بسط یافته، این در زندگی حضور پیدا کند. با همسایه، در خانه، مباحث آموزشی یک الگوی ویژه، در نظام اداری یک الگوی ویژه پیدا می کنیم،

دیدن فرهنگ بسط یافته می شود تمدن.

به حدی که در مورد بسیاری از چیزهایی که مورد توجهمان نیست، مثلا قبرستان، اداره، بیمارستان و... خودش را نشان می دهد. حتی ارتباط انسان با لباس، شهرسازی، ... این ها همه می شود تمدن.



جریان فرهنگ بسط یافته در جامعه و تمام ابعاد اجتماعی را دربر بگیرد، این می شود تمدن. لذا آن چیزی که گفته می شود، رفتارهای ویژه ای را به دنبال می آورد.

مثلا در مورد بول و غایط در امت اسلامی ما فضای ویژه ای داریم که در برخی از فرهنگ ها این گونه نیست و جز دستمال چیز دیگری برای طهارت نیست.

آن فرهنگ بنیادی خودش را به گونه ای بسط می دهد که هیچ جای زندگی از آن خالی نیست.

مثلا فرهنگ فوتبال با این سبکش برای فرهنگ اسلامی نیست، ولی در کشور ما انجام می شود. در ورزش فوتبال اگر کسی نزدیک صحنه گل می رسد می خواهد گل بزند، مربی به دفاع می گوید: اگر دارد گل می زند، پایش را بزنی هم اشکالی ندارد!! اما آن چه در سنت ما شکل گرفته است مثل ورزش باستانی، جوان ما منش پهلوانی را یاد می گیرد، حتی نوع ورود در آن هم ویژه است،

این پوشاک هایی که بعد از رضاخان باب شده است برای فرهنگ ما نیست. مثلا لباس در فرهنگ ما برای چیست؟ لباس تفاخر، لباس برهنگی، لباس بدن نمایی، .. فرهنگ حتی خودش را در لباس هم نشان می دهد. حتی در نوع غذا، رانندگی و...

آموزش حوزوی یک نوع آموزش ویژه است. با این که همه ما مدرسه هم رفته ایم و درس خوانده ایم. این ها می شود عینیت پیدا کردن آموزه های فرهنگی اصیل و بنیادی در آموزش.

تمدن تمام برون داد است. تمدن شامل فرهنگ هم می شود که آن فرهنگ خودش را در همه جا نشان می دهد.

بزرگترین برش پدیدار اجتماعی تمدن است، البته به نظرم بزرگتر از تمدن الان جامعه جهانی است.

شریعت اسلامی خیلی در این زمینه تمدن سازی می کند و توجه های ویژه دارد. گرچه بعضی از آن ها را با مطلقات بسته است. گاه در شریعت یک قید ویژه ای بعینه نیست، اما در صدد تمدن سازی ویژه است.

اگر می شد یک دوره ای بحث «فقه تمدن» می داشتیم. به شرط این که تمدن و حوزه آن را می شناختیم.

## مسجد و نماز

یکی از کارهایی که شریعت انجام داده است وجوب نماز و توصیه اکید شده است به نماز جماعت به ویژه در محله خود،

این ها آهسته آهسته نبوده است، بلکه رسول الله از همان اول مسجد را قرار داده است و جعل کرده است. از همان ابتدا نماز گره خورده است با مسجد.

کمی از مباحث مسجد را در مباحث سید حیدر توضیح داده ام.

مسجد محله و مسجد جامع شهر و مساجد ۴گانه امت اسلامی، و جالب است که یکی از بزرگواران گفته است چرا مسجد گفته است؟ اولاً و بالذات با سجده بسته شده است. مسجد یعنی محل سجده.

مسجد یعنی: محل تجمع مومنین در طول روز به مقدار ۵ بار یا سه بار یا حداقل ۱ بار.

خود این مسجد لوازم عینی را با خودش می آورد:

لوازم عینی مسجد

## به لحاظ اجتماعی

### انسجام اجتماعی متعالی

هر روز مومنین و مسلمین را جمع می کنند. این انسجام نه بر محور سن و نژاد و طبقه و قبیله و ... بلکه جوری بسته شده است که محور اسلامی و دینی دارد. پیر و جوان و سیاه و سفید و فقیر و غنی کنار هم اند همه با سمت و سوی الهی.

جالب این است که محل اجتماعی است در محله ها،

### ایجاد تألیف و دلسوزی اجتماعی

یک نوع تألیف و به دنبال آن دلسوزی می آورد، موجب کم شدن گسست اجتماعی و تشدید پیوند اجتماعی می گردد. یک نوع صله رحم اجتماعی شکل می گیرد.

در کنار این ه صندوق های قرض الحسنه ها و کارهای خیریه یا کتابخانه هایی شکل می گیرد.

### بالا بردن سطح فرهنگ دینی و معرفتی

لزوما دینی نیست، گاه اطلاعات شهری و عرفی پیدا می شود.

### شکوه عظمت دینی

با نماز جماعت یک نوع شکوه و عظمت اجتماعی در دل مؤمنین ایجاد می کند. چون سمت و سو را با دین بسته اند همیشه به سمت مراتب عمیق تقوا سوق پیدا می کند.

### درونی کردن بعضی از امور و ایجاد هنجار اجتماعی

یعنی عموم مردم از نفس همین تعامل یکسری هنجارهای اجتماعی و نوع تعامل ها را یاد می گیرد.

### بررسی تاریخی مساجد

آیا از مساجد به عنوان مدرس ها استفاده شد. حدود ۴۰ یا ۵۰ سال قبل اکثر مساجد درس و بحث حوزه برگزار می شد. در آمل قبلا اکثر مساجد این گونه بوده اند و کارکرد حوزوی از آن استفاده می شده است.

مرکز فرماندهی جنگ در تاریخ اسلام کجا بوده است؟

در انقلاب ما مبدأ حرکات انقلابی و حقایق انقلابی کجا بود؟

واضح است، مرکز تجمع و موضعگیری مومنین است، حتی قضاوت هم یک مدتی در مسجد بوده است.

اتفاقا ما چند مدل پیدا کردیم، گاهی شده است در کنار مساجد حوزه علمیه زده اند و وجود داشت، کتابخانه، قرض الحسنه، پدید آمده است.

گویا قرار است تعاون اجتماعی از آنجا شروع شود.

ما باید مدل سازی کنیم در بحث های تمدنی که چه جوری ظرفیت های مسجد را بالا ببریم. جوان ها را چه جوری باید جمع کنیم؟ رسیدگی به فقراء چگونه باید باشد؟

این ها شده است ویژگی های همراه مسجد.

در اندیشه دینی یک نوع مرکز کانونی محله و شهر حساب می شود.

ما الان بعضی از نمونه ها را داریم و برایمان واضح است. در مشهد خیابان ها به حرم ختم میشود، در قم یک مدتی همه خیابان ها به حرم منتهی می شده است. چرا؟ چون مرکز کانونی شهر بوده است و همه توجهشان به آنجا بوده است، لذا این گونه خیابان کشی می شده است.

به لحاظ شهرسازی اسلامی باید به گونه ای باشد که محور همه خیابان ها و خانه ها مساجد محله باشد. مسجد مرکز کانونی محله باید باشد و ما هم کما بیش این را داریم و نمونه هست.

این مرکز کانونی شدن که قدیم هم بوده است،

اصل اندیشه مسجد خانه خدا و محل نماز جماعت است.

تمام این ها حول محور توحید می گردد. بروز عینی مسجد باید به گونه ای باشد که آن چه خدا خوشش می آید، آن گونه باشد.

### بروز اجتماعی توحید

یکی از بروزهای مسجد بروز اجتماعی توحید است. گرچه خانه خدا هست، اما هر مسجدی بروز عینی توحید در اجتماع است. یکجایی باشد که همه ببینند. همه مسلمانند و همه پذیرش دارند.

یک اثر دیگرش درونی کردن توحید در همه افراد است. عملاً ما شرکت می کنیم، ولی عملاً هم از مسجد متأثر می شویم و شکل می گیریم.

- تشریعات در مساجد مثل پاکی مسجد، قیود و احکامی که در مساجد گفته شده است.

این ها هم یک نوع حرمت، قداست، پاکی و خنکی و خوشی درونی ایجاد می کند.

آثار مسجد بیش از این هاست.

### قبله

در بحث قبله هم در نماز به شکل جدی اخذ شده است. در مسجد و نماز جماعت هم که خیلی جدی است.

اندیشه قبله را مسلمان با نماز یاد می گیرد. اما در ذبح، قبر، دستشویی اش بحث قبله مطرح است.

اولین ادبیاتی که در نماز بحث قبله پیش می آید، این است که بدان: خاستگاهت کجاست؟ جایی است که کل زمین حول محور آن می گردد.

- اولاً: در نماز جماعت یک نظم ویژه ای پدید می آید. مثلاً: در نماز از امام جماعت جلوتر نباشیم، این یک نظم ویژه ایست.

یک ابهت و شکوه خاصی را پدید آورده است. مخصوصاً وقتی جمعیت نماز زیاد می شود، چه حالتی دست می دهد؟!

خود این نظم می تواند یک الگوی رفتاری پدید آورد.

- ثانیاً: امت اسلامی را در کل کره پدید آورده است. که آن در حج تقویت می شود. حتما شنیده اید: ما کتابمان واحد است، قبله مان واحد است. تا قبله تغییر پیدا کرد، احساس شد که امت مسلمان غیر از یهود است. امت واحد، خدای واحد، کتاب واحد و قبله واحد. در قبله واحد هم توحید موج می زند و هم خاستگاه ویژه آن را نشان می دهد.

ما الان بار این معنی را متوجه نمی شویم ولی خیلی آثار دارد، مسلمان هر جا می رود رو به قبله نماز می خواند، نتیجه اش در حج روشن می شود.

خود این نماز است که پایه را برای روزه و حج درست می کند، حج و روزه هم سر ریز می کند در نماز.

آن چه زمینه این ها را فراهم می کند نماز است.

این آثار ویژه ای را پدید آورده است، حتی دستشویی هایمان، ذبحمان، ساخت بعضی خانه ها، ساخت مساجدمان، در همه این ها اثر گذاشته است. حتی نحوه چیدن فرش ها، حتی طرح های فرش نیز بر اساس قبله طراحی شده است! حتی در مطالعه و انتخاب اتاق مطالعه، حتی قرار دادن میز به سمت قبله، حتی نحوه نشستن رو به قبله،

این ها در واقع گره زدن توحید در مکان است. یعنی: در مکان است و با خداست.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۷ (۱۴۲) (۱۳۹۴، ۳، ۹ / ۱۱ شعبان / شنبه)

در ضمن کلام سید حیدر املی کلامی از ایشان دیدیم که فضای نماز و اسرار نماز را عوض کرد و به ابعاد اجتماعی نماز اشاره کرده است.

گفتیم:

تا نماز و احکام ویژه نماز را می پذیریم برای خودش عینیت هایی پیدا میکند چه در باب طهارت و نجاست و قبله و....

اوقات نماز

امروز می خواهیم در مورد اوقات نماز و اذان و اقامه مطالبی را مطرح کنیم.

در مورد اوقات نماز

سه وقت دارد: هنگام طلوع فجر و وقت ظهر و مغرب و نیمه شب.

این سه وقت اثر ویژه ای برای مسلمانان می گذارد از جمله:

- ۱- سحر خیزی. مثل ماه رمضان. واقعه‌ش اصل نماز سبب این می‌شود. اصل نماز صبح و سحر خیزی و حتی تعقیبات نماز صبح و دستورات ویژه‌ای که برای بین الطلوعین هست.
- این سبب می‌شود که مسلمان خوابش را تنظیم می‌کند. نماز یک نوع تنظیم‌کننده وقت خواب مسلمان است. گرچه موردی ممکن است کسی شب دیر هنگام بخوابد، و سحر خیزی هم داشته باشد ولی به طور متعارف و متداول، آن چه باید منظم باشد، باید شبها زود بخوابد.
- خود همین که بخواهد هر روز برای نماز بلند شود، تأثیرات ویژه‌ای دارد از جمله سحر خیزی و رفتار ویژه‌ای را به دنبال آورده است. حتی در مسأله سحر خیزی هم برای سحر خوردن در ماه مبارک رمضان هم این گونه است. این سحر خیری و نیمه شب بیدار شدن، قوت و قوّت و غذای روز و مایه دلگرمی و دل آرامی انسان است.
- این‌ها را ما باید در نوع برنامه‌هایمان بگنجانیم. اما الان به این گونه است که ساعت کار اداری یا مدرسه کی است و وقت را تنظیم می‌کنند.
- اما شریعت با نماز تنظیم کرده است.
- ۲- گذراندن شب به تفرد. روز به اجتماع است ولی شب به اجتماع نیست، بلکه شب وقت خواب و سکون و آرامش است، ولی کاری کرده است شریعت که حتی در منزل هم یک نوع تفرد حاصل شود، به نماز شبش که به نماز جماعت نباید باشد، نماز صبح گرچه باید به جماعت باشد، یک نوع تفرد و تجمع ایجاد می‌کند و یک نوع توصیه‌هایی که می‌کشاند که انسان با خدا راز و نیاز داشته باشد.
- ۳- اوقات نمازها را به گوه‌ای بسته است که با کار و تلاش گره خورده است. یکی صبح و یکی ظهر و یکی هم مغرب و شب. به لحاظ تمدنی باید نماز سر وقت داشته باشیم. باید به گونه‌ای تدبیر شود که کارهای اداری هم با وقت نماز تنظیم شود و نماز اول وقت خوانده شود. گرچه الان به نظرم همان فتوای حضرت امام حجت است که اول کار باید انجام شود.
- ۴- یک نوع وقتشناسی و قبله‌شناسی. که این آثار علمی هم داشته باشد. که علم هیئت و نجوم و مثلثات هم بر این اساس شکل گرفته است. این سبب شده است که یک دسته از علوم را پی گرفتیم و علوم اینچنینی پدید آید. علم مثلثات را اصلاً مسلمان‌ها برای قبله‌شناسی پدید آورده‌اند.
- وقت‌شناسی هم به همینین.

## اذان و اقامه

اذان نکته ای دارد در سبک تشریع شارع.

اذان باید بلند گفته شود که همه بشنوند و بیایند. خود همین یک نوع دعوت به توحید است در جامعه و انتقال افراد این سویی به آن سو و دعوت همه به سمت خدا.

جامعه و تمدن اسلامی معنی ندارد زندگی مادیش بگذرد بدون خدا، این زندگی را دوسویه می کند: آسمانی و زمینی. در عین این که مشغول است با اذان همه را منتقل می کند به آن سو.

خود این یک نوع درگیر کردن زمین با آسمان است. تمدن زمین، صرفاً زمینی نیست، بلکه آسمانی در زمین زندگی کردن است.

بعضی که در کشورهای غربی زندگی می کنند، می گویند: ما تشنه یک شنیدن اذان هستیم.

این اذان در تمدن اسلامی اشباع شده است. در عین این که غرق هستیم، ولی یک جاهای تصریحی اعلامی دارد. از یک جهت دعوت به توحید و آسمان هست که در اذان خوابیده است.

۲- این که اذان را باید با صوت خوش گفت. یک نوع گرایش به توحید را هم در دل افراد ایجاد می کند. آن صوت خوش خیلی از دلها را می کشاند. یک نوع گرایش و میل می آورد.

واقعیتش این است که این هایی که گفتیم در مورد مقدمات و لوازم نماز بوده است. اما آثار خود نماز؟

## آثار تمدنی خود نماز

### ۱. جلوگیری از هنجارشکنی اجتماعی

این که شخص گنهکار وقتی می خواهد نماز بخواند و قبل از آن گناه کرده است، یک نوع انکسار از خود و تنفر از خود و....



یکی از آثار نماز این است که از گسترش گناه در سطح جامعه جلوگیری می کند. گناه را کاهش و تقلیل می دهد نه این که به طور کل ریشه کن کند.

ما اگر بخواهیم جلوی گناهان اجتماعی را جلوگیری کنیم: مثل سرقت، قتل و....

این که طرف می خواهد به نماز بایستد، ممکن است مرتکب گناهان فردی و اجتماعی شود. این خودش یک نوع مانع و رادع بر گناهان اجتماعی است، همان طور که جلوی گناهان فردی هم می کند. «إن الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر»

تلاش جوامع اجتماعی و دینی بر این است که یک نوع جلوی فسادها را بگیرد

در جامعه اسلامی مانع و رادع از گناهان اجتماعی نماز جماعت است، که به شکل اجتماعی و هر روزه.

قضات به حضرت امام گزارش داده بودند که معمولاً نمازخوان ها پایشان به دادگاه کمتر باز می شود. گرچه هر نمازگزاری از اشتباه و گناه بری نیست.

پس نماز هنجارشکنی اجتماعی را بر می دارد.

پیروی از دستورات را می آورد که به دنبالش هنجارشکنی اجتماعی برداشته می شود.

## ۲- نهادینه کردن توحید در جامعه

آن امر کانونی شکل دهنده تمدن اسلامی توحید است. هر چه در مسأله تمدنی داریم همه جا می تواند به توحید برگردد.

من دوجا از علامه طباطبایی دیدم که فرمود: تمام احکام ذیل اخلاق و تمام اخلاق ذیل عقاید و تمام عقاید ذیل توحید بسته شده است. این باید خودش را در نماز و عبادت و خانواده و قضاوت و معاملات و مدارس و... نشان دهد.

با در نظر گرفتن نقطه کانونی باید ساختار جامعه، نوع شهرسازی جامعه، لباس جامعه و... همه این ها باید رنگ و بوی توحیدی بگیرد.

آن چه این نقطه کانونی را به بهترین شکل تبیین می کند عرفان است که باید خوب خوانده شود و خوب فهمیده شود و خوب تبیین شود.

توحید مغز تمدن است که هر جا ناخودآگاه و خودآگاه نشان دهد، باید این مفهوم کانونی را در جان همه بیاندازید و در دل هم کانونی شود. آن را چه چیزی انجام می دهد؟ نماز.

این توحید که در دل انسان با نماز نشست، در معامله، در برخورد با خانواده

ما اگر در آثار نماز هیچ نگفته بودیم و فقط همین بود، کافی بود.

در تمدن سازی و... باید نقطه کانونی اش نهادینه شود، که تو باید آن سویی و آسمانی زندگی کنید.

تبدیل می شود به خوش خلقی با خانواده. تا توحید آمد همه جا خودش را نشان می دهد.

لذا در مورد لباس که منجر به شهوت یا شهرت شود، آن را هم قبول نمی کند.

در معاملات، کارهای آموزشی، در خانواده و... خودش را نشان می دهد.

الحمد لله ما نمونه های آموزشی توحیدی داریم که خودش را در همه جا نشان می دهد.

### ۳- احترام به قانون گذار

شما وقتی می گوئید: این همه اثر دارد، باید این مفهوم کانونی را تقویت کرد، آن وقت خودش را در همه جا نشان می دهد.

وقتی جامعه: دایر مدار بندگی شد، اثر تمدن اسلامی این است که همه جا بر محوریت بندگی و عبادت باشد.

عمده کاری که نماز انجام می دهد این است که توحید را درونی می کند. شخص را طرفدار دین و نماز و شریعت و خدا می کند.

قانون الهی مبنای تمدن اسلامی است.

این قانون باید اجرا شود تا خودش را نشان دهد.

مثلا اگر حجاب رعایت شود، چه پیامی دارد؟ چه اثری در دیگران دارد؟

لازمه اش این است که ما توحید را قوی کنیم، توحید تا قوی شود این قوانین اجرا می شود.

نهادینه کردن توحید را چه کاری انجام می دهد؟ نماز.

بوعلی در نمط ۹ اشارات که گفته است انبیاء قانون می آورند، گفت: عبادات یک اثر توحیدی دارد و یک اثر اجتماعی دارد که آن احترام به سان است.

۴-

«الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (حج/۴۱)»

این آیه اساسا بر اساس اجتماع بسته شده است.

تمکن در ارض یعنی به آن ها این امکان داده شده است و هیچ مزاحمتی ندارند که بخواهند کارشان را انجام دهند.

اول نماز سپس زکات، سپس امر به معروف و سپس نهی از منکر.

این نماز هم با توجه به برد اجتماعی اش مورد نظر است.

علامه: این که نماز را مقدم کرده است، به خاطر اهمیت نماز است چرا که عبادت هر روزه است.

وقتی این شد نتیجه اش این است که ما باید عبادات را با برد اجتماعی اش نگاه کنیم در عین حالی که برد شخصی اش هم پابرجاست.

این اقاموا الصلاه یعنی بسط نماز در جامعه. مثلا در جامعه اسلامی اگر جایی نماز نیست، بیایند نماز بخوانند.

نماز به لحاظ هر روزه کانون تمدن اسلامی را هدف گرفته است برای این که بتواند توحید مستقر شود.

ان تعبیری که در مورد سید الشهداء علیه السلام آمده است که: اشهد انک قد اقامت الصلاه و آتیت الزکاه و.... ناظر به این آیه است که حضرت به اندازه ظرفیت آن دوره سعی در برگزاری جامعه اسلامی داشته است.

به نظرم این کریمه ناظر به بعد اجتماعی نماز است.

-۱

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۴۸ (۱۴۳) (۱۰، ۳، ۱۳۹۴ / ۱۲ شعبان / یکشنبه)

عرض کردیم که نماز با توجه به احکامی که دارد و ارتباطاتی که با امور دیگر پیدا می کند چه آثار اجتماعی ای پیدا می کند.

نماز خودش به حسب خودش کاری می کند. بستر کانونی دین توحید است و نماز این توحید را به لحاظ تمدنی گسترش می دهد. نماز تشریع شده است تا توحید قوی شود، وقتی توحید قوی شد، اثر خودش را خواهد گذاشت. کسی نقاش باشد، خواننده باشد، سینماگر باشد، خانه دار باشد و....

انسان هم که بروز اجتماعی اش فراوان است، لذا نماز آثار اجتماعی اش فراوان است. لذا این آیه شریفه از سوره حج آیه ۴۱ که در مورد نماز آمده است: « الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) »

ناظر به بروز اجتماعی و آثار تمدنی نماز است.

البته این اثر را ماه مبارک رمضان و حج هم دارد ولی در حد خودشان، اما نماز به خاطر هر روزه بودنش بسیار بیشتر چنین آثاری را به دنبال خواهد آورد.

فرهنگ سازی در بستر نماز برای توحید

نماز برای توحید بسته شده است و این اثر تمدنی را خواهد داشت. باید در مورد نماز خیلی فرهنگ سازی شود. نماز هم باید به گونه ای ببندد که بعد توحیدی اش قوی شود در عین حالی که بروز اجتماعی و تمدنی هم دارد. به نظرم همین یکی که عرض کردم کافیت برای همه بروز اجتماعی و آثار تمدنی نماز.

همین یکی می بود کافی بود برای آثار فراوان اجتماعی و تمدنی.

جهتگیری اجتماعی

یکی مسأله دیگری که دارای اهمیت است این که در نماز اثر می گذارد و جدی می شد جهتگیری اجتماعی.

هرکسی که با خدا می جنگد نمازگزار با او میجنگد و هرکسی با خدا می سازد نمازگزار با او می سازد.

در برابر خدا یکبار شیطان قرار گرفته است، «ان اعدونی هذا صراط مستقیم» «»

یک بار دیگر هم در برابر خدا طاغوت است. این طاغوت یعنی: هر چه در صحنه اجتماعی بیاید و حاکمیتی به غیر از ما انزل الله باشد و بدون اجازه خدا باشد این طاغوت است.

در صحنه اجتماعی یا من یا طاغوت، که انسان باید این گونه ببندد. و در آیات هست که رکون به طاغوت فتمس بکم النار است.

در روایات ما هم هست که تحاکم به سمت طاغوت نداشته باشید. یعنی شما تخصمی صورت گرفت و حقی داشتید و اعتراض کردید، به سراغ حاکم طاغوتی رفتید، طاغوت هم حکم را به نفع شما داد، در روایات هست که این تحاکم به سمت طاغوت جایز نیست. بروید به سراغ فقهای ما.

این ادبیاتی که شکل می گیرد، ادبیات ویژه ایست، دلیلش هم این است که: هر کاری که خدا اجازه داد، آن را انجام دهید و هرکاری که خدا اجازه نداد انجام ندهید.

این ها جهت گیری های اجتماعی است بر اساس اندیشه های توحیدی. نفاق و کفر و ایمان هر یک مشخص است. اصلا حرکت انبیاء این گونه است که در برابر طاغوت و شیطان و هر که در برابر خدا می ایستد، می ایستند. تا نماز نهادینه شود، توحید قوی می شود، این یک نوع جهت گیری اجتماعی به دنبال می آورد که زیر سر توحیدی است که در نماز اشباع شده است.

این موارد در خود نماز هم اشباع شده است،

- مثلا در سوره حمد یک نوع جهتگیری خوابیده است. بخش اول که در باب خداست، بخش دومش که از اهدنا الصراط المستقیم به بعد شروع می شود، یک نوع جهتگیری اجتماعی و مقابله با مخالفان و مقابلان خدا خوابیده است. که مغضوب علیهم و ضالین از این جمله محسوب می شود.
- جای دیگر سلام نماز است. که برای عباد صالح سلامت خواستن است که بعد تولی و تبری را تقویت می کند.
- ولایت اهل بیت در نماز که اشباع شده است. مثل انعمت علیهم و صلوات در تشهد. ولایت یعنی خود رسول و امامان بعد از رسول. این خود یک جهتگیری اجتماعی به دنبال دارد و این بعد اجتماعی و تمدنی اش برای ما شیعیان روشن است.
- خود همین یک نوع جنگ و انقلاب و ایستادگی و مقاومت و شهادت و... در آن نهفته است. یک نوع اقامه عدل و حکومت دینی و... در آن نهفته است.

#### نماز جمعه (نماز عبادی سیاسی)

اصلا نماز جمعه فلسفه اش این است که باید با خطبه خوانده شود. صرفا نماز خواندن نیست. یک نوع نماز در طول هفته است که هر هفته مردم در اطلاع کامل در امور مسلمین قرار می گیرند که آن را از حاکم دینی شان می شنوند.

یکی از کارهای بسیار خوب امام ره احیای نماز جمعه بوده است. قبل از انقلاب سعی می شد که نماز جمعه عملا نماز جمعه نباشد گرچه آن فضا، فضای تقیه بوده است.

نماز جمعه یک نماز عبادی سیاسی است. آن هم در طول هفته کل شهر را جمع می کنند

این ها تشریعات شارع است که با آن ها صحنه اجتماعی بسازد.

مسأله دیگری است به نام حج که در آنجا می توان بهتر توضیح داده شود که کل جهان اسلام چگونه می توان ابعاد اجتماعی دینی و تمدنی بسازد. اگر وهابیت حاکم نبودند و یک حکومت دینی در عربستان حاکم بود، نشان داده می شد که ظرفیت عظیم حج چه پمپاژ معنویت و ابعاد اجتماعی در کل دنیا می توانست داشته باشد.

همه مسلمان ها رو به قبله که زندگی هر روزه شان است، این ها را در خود قبله در یک مدتی جمع کند، کل جهان اسلام خودشان را می توانند به صورتی ویژه جمع کنند و یک نوع ایستادگی و مقاوت در برابر کفر و طاغوت ایجاد می شد.

گرچه همین الان هم آثاری دارد ولی آن آثاری که باید ندارد.

دشمن می داند که این دین ما چه ظرفیتی در ایجاد ابعاد اجتماعی دارد در عین حالی که همه اش بر محور توحید است.

ما بعد شریعتی و معنوبیتی و طریقتی و حقیقتی نماز را گفتیم. ابعاد اجتماعی شارع را هم گفتیم.

### جمع همه ابعاد نماز

آیا واقعا ده قصد هم عرض است یا این که اولاً و بالذات چیزی قصد شده است و این ها همه به تبع آن هستند.

در مباحث حکمت متعالیه خواندیم که اصلاً فلسفه سیاسی اجتماعی ما بر اساس «الدنيا مزرعة الآخرة» بسته شده است. ما اصلاً دنیایی صرف به لحاظ دینی طالب نیستیم. بلکه هر چیزی در دنیا خواسته می شود بر اساس توحید و آخرت مطلوب است.

هر چیزی در این دنیا برای آخرت است و ان آخرت بدون دنیا معنی ندارد.

اگر همه بخواهند خوب هدایت شوند، باید اجتماع در کار باشد و از طریق اجتماع سیر داده شود. والا به کمال لازم نمی رسند.

لذا این دنیا میشود مقدمه و اصل نیست، بلکه اصل معنویت و توحید است و این ها میشوند ثانیاً و بالعرض.

حضرت امام ره این را در چندجا زیبا آورده است در شرح مصباح الهدایه این ها را آورده ام: که اسّ و اساس دعوت انبیاء معرفه الله و توحید است و اخلاق و احکام مقدمه اوست. حتی سیاساتش به این لحاظ بسته شده است. احکام از اهم امورش سیاسات الاحکام است و آن هم برای توحید بسته شده است. دین نظر به جامعه دارد ولی بالقصد الثانی برای توحید و معرفه الله. لذا حکیم می گوید: من اگر بخواهم به این قصد برسم باید جامعه را درست کنم.

اعتکاف یک هویت انزالی دارد ولی در عین تعجب دین آن را به شکل اجتماعی بسته است. لذا همه در مسجد باید جمع شوند.

نماز برای خدا بسته شده است ولی به شکل اجتماعی بسته شده است. کانون را مسجد قرار داده است و همه این ها به شکل اجتماعی بسته شده است.

حتی می توانیم بگوییم اگر دین این امور را قصد کرده است همه به خاطر دعوة الی الله است.

صدرا گفت: نیاز انسان به اجتماع هم به خاطر مدنی بالطبع بودنش است و هم به خاطر این است که انسان برای رسیدن به کمال باید در بستر اجتماع باشد.

بعد اجتماعی را آنقدر غلیظ کرده است که اگر فرض کنیم تمام آن جهت آن سویی را برداریم خود دین به شدت اجتماعی است. یعنی جعل بالقصد الثانی به شدت اجتماعی است. گرچه جنبه آن سویی پابرجاست.

پس حکومت دینی و دین دارد خیلی مسأله اجتماع را غلیظ می کند ولی همه را دارد با سمت و سوی خدا می بندد.

لطف نماز در این جنبه اجتماعی اش است که همه از این طریق به کمال برسد.

این جنبه های اجتماعی همه مطلوب ثانیاً و بالعرض شارع است.



## ابعاد فردی نماز

ما یک دسته از ابعاد فردی نماز را قبلا توضیح دادیم.

ابعاد عرفانی نماز را گفتیم. بعد بعد اجتماعی و تمدنی نماز را گفتیم.

حال می خواهیم یک مقدار بعد فردی نماز را بیفزاییم که این ها هم بالقصد الثانوی مقصود است. در عین حالی که مقصود اصلی خداست.

مواردی که قبلا عرض شد:

۱- راه و رسم بندگی.

۲- راه سخن گفتن با خدا. (این ها مقصود اصلی است. مثلا در قنوت که نقطه اوج سخن گفتن در نماز دعا و قنوت است. در قنوت در عین حالی که مستحب است لطف ارتباط مستقیم با خداست که اوج سخن گفتن با خداست.)

مواردی دیگر:

۳- مایه آرامش (ثانیا و بالعرض مقصود است. آدم تا به یک جای محکم هستی و یک حقیقت بی انتهای دارای قدرت کامل وصل می شود، احساس آرامش می کند. «ألا بذكر الله تطمئن القلوب» که احساس سختی و تنگی و فشارهای روحی و بی پایگی و بی اتکایی، همه این ها با نماز بر طرف می شود و با نماز حاصل می شود. این ها نوعی دل خنکی ایجاد می کند.)

۴- رهایی از دغدغه های مادی این سویی. (ما از بس درگیریم، گرچه شریعت جوری کرده است که آدم در بازارش هم می تواند با خدا باشد که در بحث مراقبه این ها را مطرح کردیم. افرادی که مشغول هستند، تا به نماز می رسند، بریدن از این دغدغه هاست. این بریدن موجب احساس تجمع می شود در برابر احساس تفرق.)

۵- اعتصام به حبل محکم الهی در مشکلات.

۶- تقویت اراده. که هر روز مثلا هنگام نماز صبح باید بلند شود و نماز بخواند. باید برنامه اش جوری باشد که یک نوع تقویت اراده بیاورد.

۷- تقویت ایمان. ایمان تقریباً گوهر بی نظیری است که هر چه گفتیم از راه تقویت آن به دست می آید. می توانید به کتاب انسان و ایمان شهید مطهری نگاه کنید که کمک می کند.

تجربه هایی که دیگران داشته اند را ببینید، این ها را تأیید می کند.

تمام این فواید اگر برای نماز هست بالقصد الثانوی است اصلش توجه به خدا و معرفة الله و تقویت ایمان و توحید است.

برای سال دیگر موضوع دیگری را خواهیم داشت.

### مباحثی که در آخر بحث نماز می توان پی گرفت:

۱- معجون نماز که چه چیزهایی را در خودش جمع کرده است. تمام آن چه که در دین هست را این نماز اشباع می کند.

۲- بعد از این بحث ها یکی از بحث هایی که باید داشته باشیم این است که: ایمان چگونه ارتقاء پیدا می کند؟ این ها برای این بحث های عرفان در وادی عمل است. شما فکر نکنید نماز عمل است، بلکه سراسر ایمان است و ایمان در او موج می زند. بله، برخی از اعمال ناشی از ایمان است اما نماز سراسر ایمان است.

۳- همچنین اثر تمدنی نماز که چه تأثیراتی دارد را باید بحث کنیم. که اصل نماز کرنش نسبت به خداست، ولی در آن شارع چه چیزی را اشباع کرده است؟ واقعش آدم تعجب می کند که شارع تا چه جاهایی پیش رفته است؟! حتی یکی از چیزهایی که ما را به مراعات نجسی و پاکی می کشاند همین نماز است. خدا در همین نماز چه چیزهایی گذاشته است و تا کجاها را دیده است و پیش رفته است؟! یک رفتار و منش دیگری را برایمان ایجاد کرده است.